

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاق فطری

محمد بیابانی اسکویی



انتشارات نبأ

سرشناسه	: بیابانی اسکویی، محمد ۱۳۴۱-
عنوان و نام پدید آور	: اخلاق فطری / محمد بیابانی اسکویی.
مشخصات نشر	: تهران : نبأ، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۲۸۰ ص
شابک	: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۲۶۴ - ۰۱۱ - ۶
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیر نویس.
موضوع	: اخلاق اسلامی.
موضوع	: اخلاق اسلامی -- احادیث
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۱ الف ۹ ب / ۸ / ۲۴۷ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۸۰۳۳۰۸

« اخلاق فطری »

مؤلف : محمد بیابانی اسکویی

حروفچینی : انتشارات نبأ / چاپ : دالاهو / چاپ اول : ۱۳۹۱

شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه / قیمت : ۷۵۰۰۰ ریال / کد کتاب : ۱۶۱ / ۲۰۱

ناشر : انتشارات نبأ / تهران، خیابان شریعتی، روبروی ملک، خیابان

شبه‌ستری، خیابان ادیبی، شماره ۲۶ تلفکس : ۷۷۵۰۶۶۰۲ - ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک : ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۲۶۴ - ۰۱۱ - ۶ ISBN : 974 - 600 - 264 - 011 - 6

فهرست مطالب

درآمد.....	۹
پیش‌گفتار.....	۱۳
عبودیت و بندگی، کمال حقیقی انسان.....	۱۳
اعطای علم و عقل.....	۱۳
ادیان الهی راه و رسم بندگی.....	۱۳
اهتمام به تربیت جوانان.....	۱۳
عبودیت و بندگی، کمال حقیقی انسان.....	۱۵
معرفت بندگی و معرفت مولا، مقدمه لازم بندگی.....	۱۶
شناخت خدا.....	۱۸
اعطای علم و عقل.....	۱۸
۱. حقیقت علم و عقل.....	۱۹
۲. رابطه علم و عقل.....	۲۰
ادیان الهی راه و رسم بندگی.....	۲۱
اخلاق فطری اساس ادیان الهی.....	۲۳
اخلاق نیک و ادب الهی پیامبران.....	۲۷
ترویج اخلاق و تربیت مردم توسط پیامبران.....	۲۹
تذکر به کارهای نیک و اثاره عقول.....	۳۱
رعایت اخلاق در مورد همگان.....	۳۲
وظیفه همگان در قبال ترویج اخلاق نیک.....	۳۴
اهتمام به تربیت جوانان.....	۳۵

بخش اوّل: کلیّات ۳۹

معنای اخلاق	۳۹
راه‌هایی برای شناخت	۳۹
صاحبان اخلاق نیک از بد	۳۹
معنای اخلاق	۴۱
الف. معنای لغوی	۴۱
ب. معنای اصطلاحی	۴۲
بررسی تعریف اصطلاحی اخلاق	۴۳
۱. صفت و حالت نفسانی	۴۳
۲. ثبوت و رسوخ در نفس	۴۴
۳. صفت نفسانی خوب یا بد	۴۴
۴. منشأ صفت نفسانی	۴۵
۵. رابطه فعل و اخلاق	۴۸
ج. معنای اخلاق در قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام	۵۰
راه‌هایی برای شناخت صاحبان اخلاق نیک از بد	۵۴
۱. ظاهر افراد:	۵۵
۲. همنشینان و دوستان	۵۶
۳. تغییر حالات و مقامات	۵۶

بخش دوّم: ارکان اخلاق ۵۹

عقل	۵۹
قلب	۵۹
نیّت	۵۹
الف. عقل	۶۲
لشکریان عقل	۶۹
تقویت عقل با مراجعه به رسولان	۷۴
امور مؤثر در نقصان عقل	۷۶

۱. ترک تعلّم و تعقّل	۷۷
۲. نافرمانی از احکام عقل	۷۸
۳. فقر و ناداری	۸۱
ب. قلب	۸۳
معنا و حقیقت قلب	۸۳
قلب و عقل	۸۹
قلب و اخلاق	۹۳
تأثیر سلامت بدن در عقل و روح	۹۵
ج. نیت	۹۶
معنای نیت	۹۶
نیت، عمل قلب و اختیاری است	۹۹
تفکیک فعل جوارحی از نیت	۱۰۲
نیت از ارکان اخلاق است	۱۰۳
حسن فعلی و حسن فاعلی	۱۰۴
بخش سوم: مبادی اخلاق	۱۰۷
طینت	۱۰۷
آب و هوا	۱۰۷
خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها	۱۰۷
نقش گناه و اطاعت در اخلاق	۱۰۷
یکم: طینت	۱۰۹
تأثیر طینت در اخلاق از نظر مرحوم میرزای اصفهانی رحمته الله	۱۱۵
دوم: آب و هوا و سرزمین	۱۱۷
سوم: خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها	۱۲۰
الف. نقش برخی خوردنی‌ها در اخلاق	۱۲۱
۱. گل و خاک	۱۲۱

۲. استمرار شرب خمر ۱۲۳
۳. زیاده روی در خوردن گوشت و ترک آن ۱۲۳
۴. انگور و کشمش ۱۲۶
۵. به ۱۲۷
۶. روغن زیتون ۱۲۸
۷. صبحانه ۱۲۹
۸. آب نیسان ۱۲۹
۹. غذای مادر هنگام حمل و تولّد ۱۳۰
۱۰. شیر مادر و دایه ۱۳۱
- عَلّت تامّه نبودن خوردنی ها ۱۳۳
- ب. نقش برخی خوردنی ها در عقل ۱۳۳
۱. گوشت ۱۳۴
۲. کدو ۱۳۴
۳. خُرفَه ۱۳۵
۴. سرکه ۱۳۶
۵. خمر ۱۳۶
- ج. نقش پر خوری و برخی خوردنی ها در قلب ۱۳۷
۱. پر خوری ۱۳۸
۲. عسل ۱۳۹
۳. انار ۱۴۰
۴. گلابی ۱۴۲
۵. آب نیل ۱۴۳
۶. خون و حیوان مرده ۱۴۴
- د. نقش پوشیدنی ها در اخلاق ۱۴۴
- چهارم: نقش مصاحبت با مردم در اخلاق ۱۴۸
- پنجم: نقش گناه و اطاعت در اخلاق ۱۵۲

الف. تأثیرات اجتماع آلوده	۱۵۳
ب. آثار گناهان فردی	۱۵۵
۱. هموار شدن راه برای گناهان بعدی	۱۵۵
۲. فساد و تباهی و قساوت قلب	۱۵۶
ششم: نقش تجارت در اخلاق	۱۵۸
هفتم: نقش برخی پیشه‌ها در اخلاق	۱۶۰
هشتم: نقش ولایت و سلطنت در اخلاق	۱۶۴
نهم: نقش فقر و غنا در اخلاق	۱۶۷
دهم: نقش برخی افعال در اخلاق	۱۸۰
الف. افعال عادی	۱۸۱
۱. شستن سر و لباس	۱۸۱
۲. ریختن خاک بر قبر ارحام	۱۸۱
۳. بوی خوش و عطر	۱۸۲
۴. مسواک زدن	۱۸۳
۵. خنده و مزاح زیاد	۱۸۵
۶. مسافرت	۱۹۰
ب. افعال اخلاقی	۱۹۳
۱. ذکر خدا و کثرت کلام در غیر ذکر خدا	۱۹۳
۲. صلۀ ارحام	۲۰۰
۳. زیارت مؤمنین و رعایت حقوق آنان	۲۰۳
۴. خوش‌رویی و گشاده‌رویی	۲۰۹
۵. غضب و کظم غیظ و حلم	۲۱۱
آثار کظم غیظ	۲۱۳
راه‌های پیشگیری از خشم	۲۲۱
۶. ظلم و ستم	۲۲۳
۷. حرص و طمع و گدایی	۲۲۸

۲۳۰	 حرص
۲۳۲	 طمع
۲۳۳	 گدایی و طلب حاجت از دیگران
۲۳۶	 ۸. مرء و جدال و مشاجره
۲۳۸	 ۹. کبر و غرور و نخوت و خودبینی

بخش چهارم: حکایاتی از فضایل اخلاقی اهل بیت علیهم السلام ۲۴۹

۲۴۹	 حکایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
۲۴۹	 حکایاتی از امیرالمؤمنین علیه السلام
۲۴۹	 حکایاتی از حضرت زهرا علیها السلام
۲۵۱	 حکایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
۲۵۵	 حکایاتی از امیرالمؤمنین علیه السلام
۲۵۸	 حکایاتی از حضرت زهرا علیها السلام
۲۵۸	 حکایاتی از امام حسن علیه السلام
۲۶۰	 حکایاتی از امام حسین علیه السلام
۲۶۱	 حکایاتی از حضرت امام سجاد علیه السلام
۲۶۲	 حکایاتی از حضرت امام باقر علیه السلام
۲۶۳	 حکایاتی از امام صادق علیه السلام
۲۶۵	 حکایاتی از امام موسی کاظم علیه السلام
۲۶۷	 حکایاتی از امام رضا علیه السلام
۲۶۸	 حکایاتی از امام جواد علیه السلام
۲۷۰	 حکایاتی از امام هادی علیه السلام
۲۷۱	 حکایاتی از امام حسن عسکری علیه السلام

درآمد

زندگی اجتماعی بشر نیازمند شرایطی است که ضامن نظم و مانع تشتت در آن باشد. کسانی که در تشکیل اجتماعی، هر چند کوچک، نقش دارند، باید شرایط حیات و بقای آن را فراهم سازند تا اعضای آن اجتماع در سایه این تدابیر در کنار هم زندگی خوبی را سپری کنند.

از شرایط اساسی بلکه رکن مهم نظام اجتماعی، تعاون، همکاری و تعامل میان افراد است. اگر در جامعه‌ای تعامل و همکاری نباشد، آن جامعه مرده و بی‌روح خواهد بود.

به یقین آنچه تعامل و تعاون را ایجاد و رشد و بقایش را تضمین می‌کند، اخلاق است. اگر همه افراد اخلاق فردی و اجتماعی خود را به خوبی رعایت کنند، جامعه آنها با نشاط و پرقدردن به سوی کمال و سعادت خواهد رفت و اگر اخلاق فردی یا اجتماعی در میان آنها نادیده گرفته شود، جامعه روز به روز به انحطاط و نابودی نزدیک‌تر خواهد شد.

پس جامعه‌ای سالم، زنده و با نشاط است که در آن اخلاق حاکم باشد و مسائل اخلاقی در آن به خوبی رعایت گردد؛ یعنی عالمان و دانشمندان از بذل دانش خویش خودداری نکنند و جاهلان نیز به دنبال کسب علم و معرفت باشند. اغنیا و ثروتمندان تنها به افزایش سرمایه خویش نیندیشند و از فقرا و نیازمندان نیز

دستگیری کنند. ناداران و فقرا صبر و تحمل پیشه سازند تا فقر و ناداری آنها را به کارهای زشتی همچون تجاوز به حقوق دیگران و دست دراز کردن به سوی این و آن، وادار نکنند.

در جامعه مطلوب عزت نفس و شخصیت انسانها، حفظ و مراعات می شود. میان مسئولان و ارباب رجوع، گشاده رویی، صمیمیت و دلسوزی حاکم است. به بزرگان و دانشمندان احترام گذاشته می شود. قدردانی و شکرگزاری در مقابل احسان و نیکی، زیربنای روابط همه افراد است. به جای دروغ، تهمت، افترا و دشنام، راستی و مدح و ثنا رایج می شود. مودت و دوستی جایی برای عداوت و دشمنی نمی گذارد. صفا، صمیمیت، گرمی و محبت، جای کینه و کدورت را می گیرد. اگر کسی تخلفی کند، دیگران با برخوردی خردمندانه و با کرامت انسانی و عفو و بخشش، او را در میان خود جای می دهند و از خود دور نمی کنند، جز در مواردی که دورکردنش به صلاح او و جامعه باشد. به طور کلی همه سعی می کنند تا بدی و زشتی در جامعه از بین برود.

در این صورت است که جامعه به خوبی رشد و تکامل پیدا می کند و به تدریج بدیها را در خود از بین می برد و به جامعه ای سالم و با اخلاق تبدیل می شود. پس در اهمیت و ضرورت ترویج اخلاق در جوامع بشری و نیاز زندگی اجتماعی به آن تردیدی نیست.

در این نوشتار برآنیم تا ارکان اخلاق و مبانی و ریشه های آن را با بهره گیری از سخنان ائمه معصومین علیهم السلام به اختصار بیان کنیم. در این واکاوی عوامل تقویت و تضعیف اخلاق را هم بررسی خواهیم کرد. در انتها نیز با بیان مواردی از برخوردهای اهل بیت علیهم السلام، نمونه هایی از اخلاق نیکوی مردان الهی ذکر می شود، شاید چراغی برای گم کرده راهی باشد.

از آنجا که خوب و بد امور به واسطه عقل بر انسانها روشن می گردد و آفریدگان

درآمد / ۱۱

خداوند با آغاز خلقت از این موهبت الهی برخوردار می‌شوند، از این معیار با عنوان «عقل فطری» و از احکام آن به «احکام فطری» تعبیر می‌کنیم و چون هدف ما در این نوشتار بیان احکام عقل فطری بر اساس تعالیم نورانی اهل بیت علیهم‌السلام است، مجموعه حاضر را «اخلاق فطری» می‌نامیم.

امید است این مختصر مورد پذیرش خداوند سبحان قرار گیرد و ما و خوانندگان گرامی را از الطاف و نعمت‌های خویش هر چه بیشتر بهره‌مند ساخته و عقل و خردمان را هر چه بیشتر نورانی فرماید.

قم، محمد بیابانی اسکویی ۱۳ / ۸ / ۹۱

مصادف با ۱۸ ذی‌الحجه ۱۴۳۳

عید سعید غدیر خم

پیش‌گفتار

● عبودیت و بندگی، کمال حقیقی انسان

● اعطای علم و عقل

● ادیان الهی راه و رسم بندگی

● اهتمام به تربیت جوانان

عبودیت و بندگی، کمال حقیقی انسان

مهم‌ترین و روشن‌ترین هدف و حکمت در آفرینش انسان، آن است که او با اختیار، خود را در زمرهٔ بندگان خداوند در آورد. خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱؛

و من جنّ و انسان را جز برای بندگی و عبادت نیافریدم.

بندگی واقعی و حقیقی آن است که بنده همیشه خود را در خدمت مولای خویش بداند. بی‌اذن اوکاری انجام ندهد و شأنی برای خود جز بندگی و اطاعت از مولا قائل نباشد. در عمل هم به دستورات مولایش سرسپارد و خواست او را بر همهٔ خواسته‌های خویش مقدم بدارد.

البته باید توجه داشت که بدون لطف و عنایت مولا، بندگی مطلق و کامل برای احدی حاصل نمی‌شود، ولی این بدان معنا نیست که انسان از رسیدن به آن ناامید گردد، بلکه وظیفهٔ بندگان آن است که هر قدر می‌توانند در بندگی مولایشان تلاش و جدیت کنند و تا می‌توانند در این جهت بر یکدیگر پیشی بگیرند تا خود را به مولایشان نزدیک‌تر کنند که راه تقرّب به او جز با بندگی حاصل نمی‌شود.

۱. الذاریات (۵۱)، آیهٔ ۵۶.

معرفت بندگی و معرفت مولا، مقدمه لازم بندگی

بنده، وقتی بندگی می‌کند که بداند بنده است و تا مادامی که هیچ علم و معرفتی به بندگی خویش نداشته و در غفلت محض از آن باشد، برای او بندگی معنا نخواهد داشت. از سوی دیگر علم و آگاهی به بندگی ملازم است با علم و آگاهی به وجود مولای حی و حاضر که اداره‌ندگان خویش را بر عهده دارد.^۱

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلِّهِ فِي أَرْبَعٍ: أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَالثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ وَالثَّالِثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ^۲؛

همه علوم و آگاهی‌های مردم در چهار امر خلاصه می‌شود:

یکم: پروردگارت را بشناسی؛

دوم: آن‌چه را که او برای تو انجام داده بدانی؛

سوم: بدانی از تو چه می‌خواهد؛

چهارم: بدانی چه چیزی تو را از دین بیرون می‌کند.

این حدیث شریف اساس بندگی را به روشنی بیان کرده است. انسان ابتدا باید خدا؛ صاحب نعمت و روزی دهنده‌ای که حیات و بقایش به او وابسته است، را بشناسد.^۳ بعد از معرفت و تصدیق خداوند متعال، باید بفهمد که او چه چیزهایی

۱. این علم و معرفت به مولا جز از طریق معرفی او خود را بر بندگان خویش، ممکن نیست و چنان‌که خواهیم گفت، مولا نفس خویش را به بندگان شناسانده و آیین و وظایف بندگی را توسط رسولان خویش به آنان رسانده است.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۰؛ معانی الأخبار، ص ۳۹۴، ح ۴۹؛ المحاسن، ج ۱، ص ۳۶۵؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۳۹.

۳. بدیهی است مراد از معرفتی که بر بندگان واجب است آن معرفتی نیست که بر اساس روایات فراوان،

برای بندگانش فراهم کرده و چه اموری را در اختیار آنها گذاشته است و آنان را از چه نعمت‌های مهمی بهره‌مند کرده است. امام علیه السلام با این جمله بندگان را به خودشناسی می‌خواند و از آنها می‌خواهد به آنچه خدا در آنها به کار برده و برای آنها فراهم آورده است، توجه نمایند.

معلوم است که انسان بعد از معرفتِ نعمت به حکم عقل باید به دنبال آن باشد که خالق و ولی نعمت او چه می‌خواهد و برای چه این همه نعمت را در اختیار وی گذاشته است؟

برای یافتن پاسخ نیز باید به خود خدا مراجعه کند و از آنجا که بسیاری از بندگان به طور مستقیم با خدا در ارتباط نیستند، پس لازم است به کسانی که با خداوند متعال در ارتباط هستند، مراجعه نمایند و آنگاه که به این مقام رسیدند به واسطه آنها از خواست صاحب نعمتشان اطلاع پیدا می‌کنند و متوجه می‌شوند که چگونه باید مسیر حیات و بندگی خود را تداوم بخشند و با انجام بندگی خویش، رضایت مولایشان را برآورده سازند.

حاصل آن که، مهم‌ترین وظیفه بندگان، حفظ بندگی است و آن هم جز با شناخت وظایف بندگی و آن چه آنها را از بندگی خارج می‌کند، حاصل نمی‌شود. بنابراین بر بندگان لازم است، اضافه بر شناخت وظایف بندگی، در عمل به اموری که بندگی آنها را تثبیت می‌کند، کوتاهی نکنند و از آنچه آنها را از بندگی دور می‌کند، پرهیز نمایند.

« فعل الله شمرده شده است؛ زیرا حصول آن معرفت از توان انسان خارج است، لذا هیچ بنده‌ای به آن مکلف نیست. مراد از این معرفت همان تسلیم و تصدیق و ایمان است؛ یعنی یکی از مهم‌ترین و بلکه موجب واجبات بر بندگان برای رسیدن به بندگی، تسلیم و ایمان به خداوند سبحان است.

شناخت خدا

بر اساس آموزه‌های قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام، بلکه از نظر همه ادیان الهی، معرفت خدای سبحان و توحید او با خلقت و فطرت بشر سرشته شده است؛ یعنی خداوند متعال همراه با آفرینش و ایجاد مخلوقات، خود را به آنان معرفی کرده است. بر اساس متون دینی، انسان قبل از ورود به عالم دنیا عوالمی را طی کرده و خدای تعالی در آن عوالم، معرفت خود را به او عطا نموده است. آنگاه پذیرش و تسلیم در مقابل این معرفت و اقرار و التزام به ربوبیت و الوهیت خدای تعالی و اعتراف به عبودیت و بندگی، با بهره‌مندی از نور عقل برای انسان میسر گردیده است.

البته با ورود به عالم دنیا این معرفت مورد فراموشی قرار می‌گیرد، لذا خداوند متعال برای تذکر انسانها به معرفت فراموش شده خود، رسولانی به سوی خلق می‌فرستد تا آنها با تذکر به معروف فطری انسانها، موجب بیداری فطرت ایشان گردند و آنها را نسبت به شؤون بندگی خویش آگاه سازند.

اعطای علم و عقل

روشن است که اعطای علم و عقل به انسان برای تسلیم در مقابل خداوند و التزام به ربوبیت و الوهیت او و رعایت شؤون بندگی، ضروری است. از آنجا که امام صادق علیه‌السلام یکی از پایه‌های بندگی را (پس از معرفت خداوند متعال) آگاهی از امور فراهم شده برای انسان از جانب خدای سبحان می‌داند، لازم است مباحثی درباره این اعطای خداوند (نور عقل) مطرح گردد.

۱. حقیقت علم و عقل

نقش علم و عقل در تمام شؤون زندگی انسان بر کسی پوشیده نیست. انسان با نور علم، متوجه وجود خود و موجودات اطراف خود می‌شود و آثار مختلف موجودات و تأثیر و تأثرات آنها را در یکدیگر، درک می‌کند و می‌یابد. همه معلومات برای انسان به همین علم روشن و آشکار می‌گردد، حتی حواس انسان نیز با نور علم، احساس می‌کنند و اگر آن نور از انسان گرفته شود، هیچ کدام از آنها از محسوس خود، چیزی نمی‌فهمد، بلکه انسان بدون علم از نفس خویش هم غافل می‌گردد.

با این بیان روشن می‌شود که منظور از علم، فعل درک، کشف و روشننگری نیست، بلکه علم چیزی است که درک و کشف و روشننگری هم به واسطه وجود آن، برای انسان حاصل می‌شود و با تشدید آن، کشف و روشننگری هم افزایش می‌یابد. عقل نیز در حقیقت همان نور علم است، با این تفاوت که اشیا و روابط آنها به واسطه علم برای ما روشن می‌شود و عقل، وصفی از اوصاف آن اشیا را برای ما روشن می‌کند؛ یعنی خوبی و بدی، زشتی و زیبایی و وجوب و حرمت، به عقل روشن می‌گردد.

بعد از آنکه عقل، این امور را برای ما روشن ساخت، حکم می‌کند که از بدی‌ها باید اجتناب و دوری کرد و خوبی‌ها را به جای آورد.

پس عقل نه تنها به ما حسن و قبح را می‌فهماند، بلکه ما را به فعل و ترک هم ترغیب و تشویق می‌کند؛ چرا که عقل رسول باطنی خدای تعالی است^۱ و همچون رسولان ظاهری ما را به اعمال و کردار خوب امر و از اعمال بد نهی می‌کند.

۱. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۱۶.

۲. رابطه علم و عقل

علم و عقل همیشه با هم در تعامل هستند و کمال و نقص هر کدام موجب کمال و نقص دیگری می شود. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

العقل غریزة تزید بالعلم والتجارب^۱؛

عقل قریحه و نوری است که به علم و تجربه فزونی می یابد.

و نیز می فرماید:

العقل و العلم مقرونان فی قرن لا یفترقان ولا یتباینان^۲؛

عقل و علم مانند طنابی درهم تنیده شده اند و از هم جدا نمی شوند.

و نیز می فرماید:

العقل اصل العلم^۳؛

عقل اصل و ریشه علم است.

و نیز می فرماید:

بالعقول تنال ذروة العلوم^۴؛

اوج و بلندی دانش ها با خرد ها حاصل می شوند.

و امام صادق علیه السلام می فرماید:

كَثْرَةُ النَّظَرِ فِي الْعِلْمِ يَفْتَحُ الْعَقْلَ^۵؛

توجه زیاد در علم درهای عقل را می گشاید.

۲. تصنیف الغرر، ص ۵۳.

۱. تصنیف الغرر، ص ۴۰.

۴. همان.

۳. همان.

۵. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۵۹.

امام زین العابدین علیه السلام نیز می‌فرماید:

الْعَقْلُ رَأِيْدُ الرُّوْحِ وَالْعِلْمُ رَأِيْدُ الْعَقْلِ^۱؛

عقل راهنمای روح است و علم راهنمای عقل.

این روایات تأثیر علم و عقل در یکدیگر و تعامل آن‌ها را با هم روشن می‌کند. بر این اساس می‌توان گفت با آن‌که علم ریشه و اساس عقل است، ولی حیات و بقای آن به حیات عقل وابسته است.

خدای تعالی علم را به بنده‌اش عطا می‌کند و او با این علم اموری را کشف می‌کند. در این مرحله، عقل وظایف انسان را در قبال آنها روشن می‌سازد. از سوی دیگر پذیرش حکم عقل و پابندی به آن موجب اعطای درجه بالاتری از علم می‌گردد، در نتیجه علم و عقل از عطایای ارزشمند خدای تعالی به انسان است و او با نور علم، خود و اشیا پیرامونش را می‌شناسد و بسیاری از امور اخلاقی، بلکه همه آنها را مرهون تذکر و تنبّه به احکام و دستورات عقل و خرد خویش است. البته مراد ما از عقل، عقل و خرد منطقی و بازاری نیست، بلکه منظور، آن نور الهی است که بدی‌ها و خوبی‌ها را به انسان می‌نمایاند، او را به انجام خوبی‌ها ترغیب کرده، از بدی‌ها بر حذر می‌دارد و بهشت و سعادت را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

ادیان الهی راه و رسم بندگی

خداوند سبحان برای بندگان خویش احکام و قوانینی را جعل کرده و توسط پیامبران، به بندگان خود رسانده است. مجموعه این احکام «دین» نامیده می‌شود. انسان‌ها موظف‌اند با عمل به دستورات دین، خود را در زمره بندگان خدا قرار دهند و از بندگی غیر او دور شوند.

۱. همان، ج ۴۶، ص ۲۳۱.

خدای تعالی می فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾^۱؛

در هر امتی رسولی برانگیختیم تا به مردم ابلاغ کند که خدا را عبادت کنید و از طاغوت دوری جویند.

امیر المؤمنین علیه السلام نیز می فرماید:

فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَمِنْ عُهُودِ عِبَادِهِ إِلَى عُهُودِهِ وَمِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إِلَى طَاعَتِهِ وَمِنْ وَلَايَةِ عِبَادِهِ إِلَى وَلَايَتِهِ^۲؛

همانا خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرد تا بندگان را از پرستش بندگان، به سوی پرستش خود و از بیعت بندگان به بیعت خود، و از فرمانبری بندگان، به فرمانبری خود، و از ولایت و دوستی بندگان به سمت ولایت خود خارج کند.

امام صادق علیه السلام عبادت خدای تعالی را اطاعت و فرمانبری او می شمارد و در تفسیر آیه

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا﴾ می فرماید:

لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ هِيَ السُّجُودَ وَلَا الرُّكُوعَ وَإِنَّمَا هِيَ طَاعَةُ الرَّجَالِ مَنْ أَطَاعَ مَخْلُوقًا فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ فَقَدْ عَبَدَهُ^۳؛

عبادت سجده و رکوع نیست، بلکه عبادت همان اطاعت است. هر کس

۱. نحل (۱۶)، آیه ۳۶.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۳۸۶؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۶۷.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۵؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۱۶.

مخلوقی را در نافرمانی خدای تعالی اطاعت کند، او را عبادت کرده است.

امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید:

مَنْ أَطَاعَ جَبَّاراً فَقَدْ عَبْدَهُ^۱؛

هر کس ستمگری را پیروی کند، همانا او را عبادت کرده است.

پس کسی که از فرامین و قوانین الهی؛ یعنی دین و شریعت پیروی کند، در حقیقت خدا را بندگی کرده و او را پرستش نموده است و کسی که از پیروی دین الهی سر باز زند و از هوای نفس و شیاطین و ستمگران پیروی کند، آنان را عبادت و بندگی کرده است.

با توجه به مطالب گذشته روشن می‌شود که خدای سبحان معرفت خویش را به انسان عطا کرده است و با اعطای نور علم و عقل، بندگی و عبودیت خویش و پرهیز از عبادت غیر خود را از انسان خواسته است. عبادت خدا نیز به معنای اطاعت از دستورات الهی است که در غالب دین، از سوی رسولان خدا به بندگان ابلاغ شده است. در ادای چمه بحث اخلاق فطری را به عنوان یکی از مهم‌ترین فرامین الهی معرفی می‌کنیم.

اخلاق فطری اساس ادیان الهی

گفتیم که دین عبارت از احکام، قوانین و وظایف بندگی است که از سوی پیامبران الهی به بندگان تذکر داده می‌شود. حقیقت بندگی هم اطاعت و فرمانبرداری از دستورات الهی است. یکی از مهم‌ترین دستورات در تمام ادیان الهی، رعایت اخلاق انسانی در روابط اجتماعی و محافظت بر شؤون و جایگاه‌های افراد است. پس می‌توان گفت راه و رسم بندگی خداوند در عبادت و پرستش او

۱. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۶۱؛ تأویل الآیات، ص ۵۰۲.

خلاصه می شود و بهترین عبادت، اطاعت و پیروی از دستورات اوست و مهم ترین دستوری که از ناحیه خدای سبحان به انسان ابلاغ شده، رعایت اخلاق در روابط اجتماعی است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَسُجُودِهِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اِعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ
اسْتَوْحَشَ لِذَلِكَ وَلَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَأَدَاءِ أَمَانَتِهِ^۱؛

به طول رکوع و سجده شخص نگاه نکنید؛ زیرا آن چیزی است که به آن عادت کرده است و اگر آن را ترک کند به خاطر آن عادت وحشت او را می گیرد، بلکه به راستی گفتار و پرداخت امانتش نگاه کنید.

نقل شده که مردی از پیش روی، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و پرسید:

مَا الدِّينُ، فَقَالَ حُسْنُ الْخُلُقِ، ثُمَّ أَتَاهُ عَنْ يَمِينِهِ، فَقَالَ مَا الدِّينُ؟ فَقَالَ حُسْنُ
الْخُلُقِ، ثُمَّ أَتَاهُ مِنْ قِبَلِ شِمَالِهِ، فَقَالَ مَا الدِّينُ؟ فَقَالَ حُسْنُ الْخُلُقِ، ثُمَّ أَتَاهُ مِنْ
وَرَائِهِ، فَقَالَ مَا الدِّينُ؟ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ وَقَالَ أَمَا تَفْقَهُ الدِّينُ هُوَ أَنْ لَا تَغْضَبَ^۲؛

دین چیست؟ حضرت فرمود: حسن خلق. سپس از سمت راست حضرت آمد و پرسید: دین چیست؟ حضرت فرمودند: حسن خلق. آنگاه از سمت چپ حضرت آمد و پرسید: دین چیست؟ حضرت فرمود: حسن خلق. سپس از پشت سر آن حضرت آمد و پرسید: دین چیست؟ حضرت به سوی او ملتفت شد و فرمود: آیا دین را نمی فهمی؟ دین آن است که خشمگین نشوی.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است، که فرمودند:

۱. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۵۱، ح ۱۹۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۶۸ و ر. ک: الکافی، ج ۲، ص ۱۰۵؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۸.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۸۹؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۳.

حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ^۱؛

خلق نیکو، نیمی از دین است.

در روایتی دیگر از امام زین العابدین علیه السلام آمده است:

سه نفر به لات و عزّی سوگند خوردند که پیامبر صلی الله علیه و آله را بکشند. امیر المؤمنین علیه السلام به تنهایی با آنها ستیز کرد و یکی از آنها را کشت و دو نفر دیگر را اسیر کرد و به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یکی از آنها را بیاور. امیر المؤمنین علیه السلام یکی از آنها را پیش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: بگو: لا إله إلا الله و شهادت بده که من رسول خدایم.

او گفت: جابه‌جا کردن کوه ابو قبیس برای من بهتر از گفتن این کلمه است. حضرت فرمود: یا علی او را ببر و گردنش را بزن. سپس فرمود: آن دیگری را بیاور.

حضرت به او هم فرمود: بگو لا إله إلا الله و شهادت بده که من رسول خدایم.

او گفت: مرا هم به دوستم ملحق کنید.

حضرت فرمود: یا علی او را هم ببر و گردنش را بزن. پس امیر المؤمنین علیه السلام بلند شد تا او را گردن بزند.

ناگهان جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: یا محمد، پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید او را نکش؛ زیرا که او در میان قوم خویش خوش خلق و سخاوتمند است.

پس حضرت به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی دست نگه‌دار که فرستاده پروردگارم مرا خبر داد که او در میان قبیله خود خوش اخلاق و بخشنده

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۵۴؛ خصال، ج ۱، ص ۳۰؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۹۳.

است.

سپس آن مشرکی که دم تیغ بود پرسید: این را رسول پروردگارت به تو خبر داد؟

حضرت فرمود: آری.

او گفت: سوگند به خدا هیچ گاه درهمی را با وجود برادرم برای خود کنار نگذاشته‌ام و در نزاعها، ترشروی و اخم نکرده‌ام، پس شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و تو رسول خدایی.

رسول خدا ﷺ فرمود: حسن خلق و سخاوتش او را به نعمتهای بهشتی کشاند.^۱

امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید:

روزی عده‌ای از اسیران را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. حضرت دستور داد تا همه را بکشند و تنها یکی از آنها را آزاد کرد. آن مرد گفت: چرا مرا آزاد کردی؟

حضرت فرمود: جبرئیل از سوی خدا برایم خبر آورد که در تو پنج خصلت وجود دارد که خدا و رسولش آن را دوست دارند: غیرت شدید به محارم، سخاوت، حسن خلق، راستگویی و شجاعت. آن مرد وقتی اینها را شنید، مسلمان شد و اسلامش نیکو شد تا سرانجام در جنگ با کفار در کنار پیامبر جنگید و شهید شد.^۲

در حدیثی دیگر آمده است:

قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ فُلَانَةَ تَصُومُ النَّهَارَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ وَهِيَ سَيِّئَةُ الْخُلُقِ تُؤْذِي جِيرَانَهَا بِلِسَانِهَا، فَقَالَ لَا خَيْرَ فِيهَا هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ^۳؛

به رسول خدا ﷺ گفته شد: فلان خانم، روزها را روزه می‌گیرد و شب‌ها

۱. بحار الانوار ۷۱ / ۳۹۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۵۵؛ الخصال، ص ۲۸۲.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۲۳؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۹۴.

را با عبادت سپری می‌کند، ولی با وجود این، بد خلق است و همسایگان از زبان وی در عذاب هستند.

حضرت فرمود: در او هیچ خیری نیست و از اهل آتش است.

بنابراین روشن می‌شود که در ادیان الهی اخلاق خوب و رفتار مناسب با هم‌نوعان، صداقت و راستی در گفتار و رعایت امانت و حقوق بندگان الهی و به طور کلی، حفظ تمام مکارم اخلاق و شؤونات انسانی، اساس و مبنای بندگی شمرده می‌شود.^۱

به عبارت دیگر یکی از مهم‌ترین اموری که خدای سبحان به بندگان خود امر کرده، اخلاق نیک است. اخلاق اگر مهم‌ترین و بزرگ‌ترین هدف انبیای الهی و اوصیایشان نباشد، بی‌شک یکی از اهداف مهم آنان بوده است.

اخلاق نیک و ادب الهی پیامبران

هیچ پیامبری از سوی خدای تعالی مبعوث نشده است، مگر این که از نظر اخلاقی سرآمد اهل زمان خویش و مورد تمجید و تحسین همگان، اعم از مخالف و موافق بوده است. مگر می‌شود خدای تعالی شخصی را برای تعلیم اخلاق و تزکیه مردم بفرستد، ولی خود او از محاسن اخلاق بی‌بهره باشد؟! خدای تعالی در توصیف پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۲؛

و همانا تو دارای خلقی عظیم هستی.

۱. البته این بدان معنا نیست که وظایف بندگی انسان نسبت به خداوند متعال - که تنها در ارتباط وی با خدایش هست - در بندگی او نقش ندارد، بلکه سخن در این است که وظایف اجتماعی بندگان بیشتر از وظایف فردی انسان - که در ارتباط با خداست - اهمیت دارد.

۲. قلم (۶۸)، آیه ۴.

﴿فَمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ إِنَّكَ لَكُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَا تَقْضُوا مِنْ حَوْلِكَ
فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ...﴾^۱؛

به واسطه رحمتی از سوی خداوند در برابر آنان نرم شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند. پس از آنها درگذر و برای آنها طلب آمرزش کن.

همین طور هنگامی که حضرت موسی و هارون را به سوی فرعون می فرستد به ایشان توصیه می کند که با او سخن گویند:

﴿ادْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ۖ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾^۲؛

بروید به سوی فرعون که طغیان کرده است و با گفتاری نرم، با او سخن بگویید، شاید متذکر شود و یا خشیت پیدا کند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در توصیف پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و تربیت خود به دست ایشان می فرماید:

قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَ الْمَنْزِلَةِ الْخَصِصَةِ
وَضَعْنِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَيَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ وَيُسْنِي
جَسَدَهُ وَيُسْنِي عَرْفَهُ وَكَانَ يَمْضَغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي
قَوْلٍ وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ. وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ ﷺ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ
مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ
نَهَارَهُ وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَتْرَأُمَهُ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ
عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِفْتِدَاءِ بِهِ^۳؛

شما به خوبی قرابت و نزدیکی و مقام ویژه مرا نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

۱. آل عمران (۳)، آیه ۵۹. ۲. طه (۲۰)، آیات ۴۳ - ۴۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲؛ المناقب، ج ۲، ص ۱۸۰؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۲۰.

می‌دانید. او مرا در دامن خویش می‌نهاد در حالی که تازه متولد شده بودم. به سینه خود می‌چسباند و در رختخواب خود مرا می‌خوابانید و با بدن خویش مرا مس می‌کرد و بوی پاکیزه خویش را به من می‌رساند. غذا را می‌جوید و در دهانم می‌گذاشت. هرگز در گفتارم دروغی نیافت و در کار من اشتباهی پیدا نکرد.

از همان زمان که رسول خدا ﷺ را از شیر باز گرفتند، خداوند بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز او را به راه‌های بزرگواری و اخلاق نیک عالم سوق دهد. من همانند شتر بیچه‌ای که به دنبال مادرش راه می‌رود (و در همه کارها مقلد اوست) از او پیروی می‌کردم و او هر روز نکته‌ای تازه از اخلاق نیک را برای من آشکار می‌کرد و مرا فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم.

پس در این‌که پیامبران الهی مؤدب به آداب الهی بودند و در درجه بالایی از محاسن اخلاق انسانی قرار داشتند، شکی نیست.

ترویج اخلاق و تربیت مردم توسط پیامبران

تربیت و تزکیه و توصیه به اخلاق نیک و کرامت و بزرگواری از وظایف پیامبران است. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾^۱؛

همان‌گونه که رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم، تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را تزکیه کند و به شما کتاب و حکمت بیاموزد و آن‌چه را نمی‌دانستید به شما یاد دهد.

و نیز پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید:

۱. البقره (۲)، آیه ۱۵۱.

بُعِثْتُ بِكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا^۱؛

من برای مکارم اخلاق و محاسن اخلاق مبعوث شده‌ام.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيَحْمَدِ
اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ وَلْيَسْأَلْهُ^۲؛

همانا خداوند تبارک و تعالی پیامبران خویش را به مکارم اخلاق اختصاص داد؛ پس کسی که آنها را داراست خدا را بر آن شکر کند و کسی که ندارد به درگاه الهی تضرع کرده و از او بخواهد.

ایشان در حدیث دیگری در مورد ادای وظیفه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

دَلَّ عَلَى مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَأَخَذَ بِهَا وَنَهَى عَنْ مَسَاوِي الْأَخْلَاقِ وَرَغِبَ عَنْهَا^۳؛

(پیامبر صلی الله علیه و آله) مردم را به محاسن اخلاق راهنمایی کرد و خود به آنها عمل نمود و از اخلاق ناپسند باز داشته، خود از آن رویگردان شد.

و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرمود:

أَقْرَبُكُمْ غَدًا مِنِّي فِي الْمَوْقِفِ أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَ آدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ وَ أَوْفَاكُمْ
بِالْعَهْدِ وَ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَ أَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ^۴؛

۱. امالی طوسی، ص ۵۹۶؛ مشکاة الانوار، ص ۲۴۳؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۷.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵۶؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۹۷.

۳. بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۸۲.

۴. امالی طوسی، ص ۲۲۹؛ بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۰۳.

نزدیک‌ترین شما بر من فردای قیامت راست‌گفتارترین و امانت‌دارترین و باوفاترین شما به عهد و پیمان و خوش‌خلق‌ترین و نزدیک‌ترین شما به مردم است.

از این کلمات نورانی معلوم می‌شود که ترویج اخلاق خوب در جوامع بشری و باز داشتن از اخلاق بد یکی از وظایف مهم پیامبران الهی بوده است و آنان در این زمینه زحمات فراوان کشیده و به مردم تمام آنچه در این زمینه لازم بوده است را یادآوری کرده‌اند.

تذکر به کارهای نیک و اثاره عقول

البته باید توجه داشت که کار انبیا در زمینه اخلاق تنها تذکر و یادآوری است، یعنی پیامبران انسان‌ها را به حکم عقل خودشان - که خداوند آن را به آنان کرامت فرموده است - تذکر می‌دهند و عقل است که برای انسان خوبی، بدی، زشتی و زیبایی را روشن می‌کند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ ^۱ چنین فرموده‌اند:

يَبَيِّنُ لَهَا مَا تَأْتِي وَمَا تَتْرُكُ ^۲؛

برای او آنچه را باید می‌آورد و آنچه را باید ترک می‌کرد، روشن نمود.

و این بیان و الهام بر نفس به واسطه عقل انسانی و با کمک و تذکر و یادآوری پیامبران الهی صورت می‌گیرد؛ زیرا عاقل، یعنی انسانی که عقل دارد، بدون تذکیر، تنبیه و اثاره پیامبران به این احکام تذکر پیدا نمی‌کند. به بیانی دیگر همه این امور از احکام عقل هستند و خداوند با افاضه عقل به انسان، قوه درک و شناخت خوب و

۱. شمس (۹۱)، آیات ۷ - ۸: قسم به نفس و آنکه او را کامل گردانید و شر و خیر را به او الهام کرد.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۳؛ توحید، ص ۴۱۱؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۰۱.

بد را به او عطا کرده است، اما برای بیداری انسان‌های غافل، لازم است کسی آنها را به احکام عقلشان متوجه و متذکر سازد و به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام دفائن عقول ایشان را اثاره کند.^۱

رعایت اخلاق در مورد همگان

نکته دیگری که باید مورد توجه باشد این است که رعایت اخلاق نیک انسانی اختصاص به گروه خاصی ندارد و لازم است این اخلاق نسبت به تمامی گروه‌ها مراعات شود.^۲

خداوند متعال مؤمنین را توصیه می‌کند که:

﴿لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^۳؛

کسانی که غیر خدا را می‌خوانند، دشنام ندهید که آنها خدا را با ظلم و نادانی دشنام می‌دهند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

ارْحَمُوا عَزِيزَ قَوْمٍ ذَلَّ وَ غَنِيَ قَوْمٍ افْتَقَرُوا عَالِمًا تَتَلَاعَبُ بِهِ الْجُهَّالُ^۴؛

به عزیز هر قومی که خوار شده و غنی هر قومی که فقیر شده و عالمی که بازیچه جاهلان قرار گرفته، رحم کنید.

و امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

۱. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲. مگر این که به کارگیری یکی از آن احکام در مورد فرد یا افرادی موجب فوت شدن امری مهم‌تر از آن گردد که در این صورت باید مراعات اهم را نمود؛ این نیز حکم عقل است. البته شناخت اهم و مهم در مقام تزاحم نیاز به تأمل، تدبّر و کارشناسی دارد. به همین جهت است که در روایات اهل بیت علیهم السلام توصیه‌های فراوانی درباره عمومیت و شمول اخلاق بیان شده است.

۳. انعام (۶)، آیه ۱۰۸. ۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۴.

يَا هِشَامُ قَوْلُ اللَّهِ ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾^۱ جَرَتْ فِي الْمُؤْمِنِ وَ
الْكَافِرِ وَالْبَرِّ وَالْفَاجِرِ مَنْ صُنِعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفٌ فَعَلَيْهِ أَنْ يُكَافِيَ بِهِ^۲؛

ای هشام سخن خدا «آیا جزای احسان جز احسان است» در مؤمن و کافر و نیک و بد، همه جاری است. به هر کسی خوبی شود بر او ست که با خوبی آن را جبران کند.

امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید:

ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ
وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرَّيْنِ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ^۳؛

سه چیز است که خداوند در آنها رخصت قرار نداده است: ادای امانت به افراد خوب و بد، وفای به عهد نسبت به اشخاص خوب و بد^۴ و نیکی به پدر و مادر خوب باشند یا بد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

۱. رحمن (۵۵)، آیه ۶۰.

۲. تحف العقول، ص ۳۹۵؛ مستدرک الوسائل ۱۲ / ۳۵۵؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۵۱.

۳. کافی ۲ / ۱۶۲؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۵۶.

۴. البته امیرالمؤمنین علیه السلام در خصوص وفای به عهد، استثنایی قائل شده‌اند، ایشان می‌فرمایند: «الوفاء لأهل الغدر غدر عند الله، والغدر بأهل الغدر وفاء عند الله؛ وفاداری در برابر پیمان‌شکنان، پیمان‌شکنی در پیشگاه خداست و پیمان‌شکنی با آنان وفاداری در نزد خداست.» (نهج البلاغة، قصار الكلم ۲۵۹).

ممکن است در این مورد هم بگوییم استثنای امیرالمؤمنین علیه السلام عمومیت ندارد، بلکه مختص به مورد عهد است؛ یعنی اگر با شخصی که اهل حيله و نیرنگ است و شما با او در موردی پیمان بستید و او به پیمان خویش ثابت نماند، در همان مورد شما دیگر نباید به عهد و پیمان خویش ثابت و استوار بمانید، در غیر این صورت نزد خدا از پیمان‌شکنان خواهید بود.

البته روشن است که این در مورد کسانی است که پیمان‌شکن بوده باشند، نه این که فقط در یک مورد پیمان شکسته باشند. یعنی پیمان‌شکنی در مورد آنها صدق کند. در مورد آنها هم در غیر موردی که پیمان شکنی کرده‌اند، اگر کسی با آنها عهد و پیمانی بست، تا مادامی که او پیمان شکنی نکرده باشد - با توجه به روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل گردید - باید به پیمان خویش عمل کند.

اعْلَمْ أَنَّ ضَارِبَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّيْفِ وَقَاتِلَهُ لَوْ اُتْمَنْنِي وَاسْتَنْصَحَنِي وَاسْتَشَارَنِي ثُمَّ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ لِأَدَيْتُ إِلَيْهِ الْأَمَانَةَ^۱؛

بدان همانا ضارب امیر المؤمنین علیه السلام و قاتل او، اگر امانتی را پیش من بگذارد، یا از من درخواست راهنمایی و مشورت کند و من آن را قبول کنم، امانت را به او بر می‌گردانم.

وظیفه همگان در قبال ترویج اخلاق نیک

چنان که پیش‌تر بیان شد همه انسان‌ها پیش از آن که به این دنیا قدم گذارند، عوالم دیگری را پشت سر گذاشته و در آن عوالم، موجودی کامل و دارای عقل و شعور بوده‌اند سپس خدای تعالی خود و پیامبرانش را به آنان شناسانده و آنان را به اقرار به ربوبیت، نبوت و ولایت تکلیف کرده است، آنگاه اطاعت و یا معصیت از بندگان صادر شده است. بنابراین معرفت، در فطرت انسان وجود دارد، ولی او از آن غافل شده و نسیان بر او عارض گشته است.^۲ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ^۳؛

همه مولودها بر فطرت متولد می‌شوند.

حال باید دید چگونه خداوند انسان را در این دنیا از غفلت و نسیان خارج می‌کند؟

بر اساس روایات انسان‌ها معمولاً از سابقه خویش و معرفتی که خداوند از خود و احکام عقل در وجودشان نهاده، غافل هستند، لذا ممکن است راهزنان طریق بندگی خدا از این غفلت و نسیان سوء استفاده کنند و فرزندان آدم را از بندگی

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۲۳؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۸.

۲. برای توضیح بیشتر به کتاب‌های توحید الامامیه و معرفت فطری خدا مراجعه کنید.

۳. کافی ج ۲، ص ۱۲؛ توحید صدوق، ص ۳۳۰؛

خداوند سبحان خارج ساخته، به سوی بندگی شیطان سوق دهند. به همین جهت خداوند سبحان پیامبران و رسولان خویش را به میان بندگان فرستاد تا آنها را از غفلت خارج سازند و نعمت فراموش شده را به آنان یادآوری کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ
مَنْسِي نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ^۱؛

خداوند رسولانش را در میان مردم مبعوث کرد و پیامبرانش را پی در پی به سوی آنان فرستاد تا به جا آوردن میثاق و پیمان فطرت را از آنان مطالبه کنند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آنها آورند و با تبلیغ و رساندن پیام‌های الهی، حجت را بر آنها تمام کنند و گنج‌های پنهان خرده‌هایشان را آشکار سازند.

البته باید دانست، اگر چه اساس و مبانی اخلاق به وسیله انبیا در جوامع انسانی پایه‌گذاری شده است و آنان با زحمات فراوان عده‌ای را در هر جامعه‌ای با اخلاق انسانی تربیت کرده‌اند و حاصل تلاش ایشان اثاره خرده‌ها و عقول بیشتر انسانها بوده است^۲، با این حال لازم نیست تکامل در جوامع بشری همواره به دست پیامبران و اولیای الهی تحقق پیدا کند، بلکه همه در قبال این امر موظفند.

اهتمام به تربیت جوانان

به عنوان اولین و اساسی‌ترین گام بر پدران و مادران، لازم است که تعلیم و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱؛ بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۶۰.

۲. در دنیای امروز به سختی می‌توان جوامعی را پیدا کرد که ریشه‌های اساسی اخلاق در میان آنها نباشد، اگر چه به ضرس قاطع می‌توان گفت هیچ کدام از جوامع بشری از ابتدای خلقت تا کنون به بالاترین درجات رشد اخلاقی نرسیده‌اند.

تربیت فرزندان خویش را جدی گرفته، آموزگاران، دوستان و رفت و آمد آنان را به دقت زیر نظر داشته باشند. همچنین توصیه‌های لازم را به آنها گوشزد کنند و در مقابل رفتار و کردارهای آنها بی تفاوت نباشند، تا آنان طریق بندگی خدای سبحان را به سلامت طی کنند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

بَادِرُوا أَحْدَاثَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ تَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمَرْجَةُ^۱؛

در رساندن اخبار و احادیث به جوانان خود شتاب کنید، پیش از آن که مرجئه - گروهی از منحرفان - در این امر بر شما سبقت گیرند.

و نیز می‌فرماید:

عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ^۲؛

بر تو باد جوانان که آنها در هر خیری از دیگران سریع‌ترند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خویش به امام حسن علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرْتُكَ
بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ وَيَسْتَعْلَ ثُبُكَ^۳؛

همانا قلب نوجوان همچون زمین خالی است، هر بذری در آن انداخته شود، می‌پذیرد. پس در تربیت تو پیش از آن که دلت سخت شود و خردت مشغول شود، شتاب کردم.

هیچ عاقلی در مورد ضرورت اهتمام به تربیت جوانان شک و شبهه‌ای ندارد،

۱. الکافی، ج ۶، ص ۷؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۷۶؛ التهذیب، ج ۸، ص ۱۱۱.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۹۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۸۷، باب استحباب الدعاء الی الایمان، ح ۲۱۳۰؛ قرب الاسناد، ص ۶۰.

۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۷۸؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۳.

حتّی آنان که دورهٔ جوانی خود را با بی‌مبالاتی و لا‌ابالی‌گری پشت سر گذاشته‌اند نیز به لزوم مواظبت و دقت در امر جوانان اذعان دارند.

بنابراین کسی که فرزند خویش را دوست دارد و خواهان رشد و تکامل اوست، هیچ فرصتی را در راه تربیت فرزندان و محافظت از ایشان در مقابل دام شیاطین، از دست نمی‌دهد. پیش از آن که دل فرزند سخت و ذهنش پر شود، او را در می‌یابد و با اهتمام به تربیت عزیزان خود، سعی می‌کند تا از آنان افرادی خردمند و مفید بسازد.

همچنین به دلیل اهمیّت فوق‌العاده تربیت فرزندان، گاهی لازم است امور دیگر فدای این کار گردد. به عنوان مثال اگر چه تامین معاش مهم است، ولی می‌توان از تشریفات و امور بی‌اهمیّت زندگی کاست و با پیشه کردن کمی زهد و قناعت، فرصتی را نیز برای امر مهم تربیت فرزندان اختصاص داد.^۱

۱. البته در جامعهٔ ما عده‌ای از جوانانی که از تربیت مناسب برخوردار نیستند، از خانواده‌های مرفّه و ثروتمند هستند؛ چون والدین آنها پیش از آنکه به فکر تربیت آنها باشند به فکر رفاه آنها هستند. آنها نیز باید مقداری از طمع خود را کم کنند و لااقل به همان اندازه که به فکر سرمایه‌های ظاهری خود هستند، به سرمایه‌های واقعی و معنوی خود نیز اهمیت بدهند؛ چون اهمیت این امور خیلی بالاتر از مادیّات است.

بخش اوّل

کلیّات

- معنای اخلاق
- راه‌هایی برای شناخت
- صاحبان اخلاق نیک از بد

معنای اخلاق

در این فصل نخست به بررسی معنای لغوی و اصطلاحی اخلاق می‌پردازیم و برای تکمیل بحث به بیان آیات و روایاتی که مبین معنای اخلاق است، خواهیم پرداخت. در ادامه فصل نیز به راه کارهای شناخت صاحبان اخلاق نیک از بد اشاره می‌کنیم.

الف. معنای لغوی

واژه اخلاق در لغت عرب جمع خُلُق یا خُلُق است. ابن منظور خُلُق و خُلُق را طبیعت و سرشت معنا می‌کند.^۱

راغب اصفهانی خُلُق را سیرت و سجایای انسان که حکایت از هیئت باطنی انسان دارد و با دیده بصیرت قابل درک است، دانسته و خُلُق را هیئت و شکل ظاهری و جسمی انسان که با چشم دیده می‌شود معنا کرده است.^۲

واژه شناسان فارسی هم خُلُق را به خوی، طبع، سنجیه و عادت معنا کرده‌اند.^۳

۱. لسان العرب، ج ۱، ص ۸۶.

۲. مفردات راغب، ص ۱۵۸.

۳. ر. ک: فرهنگ عمید، ج ۲، ص ۱۰۳۵.

ب. معنای اصطلاحی

اخلاق شناسان اسلامی در این که اخلاق، صفت و حالتی نفسانی است، اتفاق نظر دارند و اختلاف اساسی در معنای اخلاق از منظر آنان دیده نمی شود.

ابن مسکویه می گوید:

الخلق حال للنفس داعية لها إلى أفعالها من غير فكر ولا روية^۱؛

خُلُق، حالتی از نفس است که او را بدون هیچ فکر و تأملی به سوی فعل برمی انگیزد.^۲

علامه مجلسی رحمته الله می نویسد:

«خُلُق، حالات و صفات خوب و بد ریشه دار و ثابت در نفس را گویند

که در قبال اعمال قرار می گیرند.^۳

مرحوم سید عبدالله شبر می گوید:

خُلُق، صورت باطنی انسان است و خُلُق، صورت ظاهری او. می گویند

فلانی حسن الخُلُق و الخُلُق است؛ یعنی فلانی نیکو صورت و نیکو سیرت

است.^۴

علامه طباطبایی رحمته الله در تعریف خُلُق می گوید:

خُلُق، صفت نفسانی است که با وجود آن افعال به آسانی از صاحب آن

صادر می شود.^۵

و در جای دیگر می فرماید:

۱. تهذیب الاخلاق، ص ۵۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۷۳.

۳. الاخلاق، ص ۱۰.

۴. المیزان، ج ۱۹، ص ۳۶۹. ر.ک: اسفار، ج ۴، ص ۱۱۴؛ کشف الغطاء، ص ۳۲.

بخش اول: کلیات / ۴۳

خُلُق، صفتی است که فعل مناسب آن همیشه و بدون هیچ گونه تخلف از صاحب آن سر می‌زند.^۱

بررسی تعریف اصطلاحی اخلاق

در تعاریفی که برای خُلُق، بیان شد، نکاتی قابل بحث و بررسی است که به صورت فشرده طرح می‌گردد:

۱. صفت و حالت نفسانی

در همه این تعاریف، اخلاق؛ صفت و حالت نفسانی شمرده شده است و به هیچ وجه به فعل و رفتار انسانی خُلُق گفته نمی‌شود. به عبارت دیگر خُلُق در حقیقت منشأ بروز خارجی فعل است که ریشه در نفس انسانی دارد. مثلاً نوازش یک کودک و برخورد ملایم با افراد، اثر صفت عطوفت و نرمخویی است. پس به نوازش کودک و برخورد ملایم با افراد خُلُق گفته نمی‌شود، بلکه به آن صفتی که منجر به بروز این افعال شده است - مثل عطوفت و نرمخویی - خُلُق اطلاق می‌شود.

مرحوم فیض کاشانی در این باره می‌فرماید:

ثابت است که منظور از اخلاق، فعل آن [انسان] نیست، چه آن که بسیار دیده‌ایم شخصی ساخته برای سخاست، لیکن نظر به تنگدستی یا علت دیگری نمی‌تواند منظور خود را عملی سازد و بسیار اتفاق افتاده که شخص بخیلی دست سخاوت بیرون آورده است.^۲

۱. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۴.

۲. حقایق، ص ۱۲۸.

۲. ثبوت و رسوخ در نفس

برخی از صفات نفسانی به گونه‌ای هستند که به سادگی از نفس انسان زائل می‌شوند، چنین صفاتی را «حال» می‌نامند. ولی برخی از صفات نفسانی هستند که در نفس انسان رسوخ می‌کنند، این‌گونه صفات را «ملکه» می‌نامند. صفات نفسانی اخلاقی، نزد عالمان اخلاق، از قسم دوم هستند. بنابراین ممکن است با چند بار تکرار کردن کاری، در نفس انسان حالتی به وجود آید که ایجاد آن را برای انسان اندکی آسان کند، ولی تا مادامی که به حدّ ملکه نرسیده باشد، آن حالت را خُلق نمی‌نامند. نشانه و علامت رسیدن صفتی به حدّ ملکه، آن است که افعال به آسانی و بدون هیچ‌گونه تأمل و فکر، از انسان صادر شود و انجام آن برای شخص زحمت و تکلفی ایجاد نکند.

البته واضح است که مراد از تکلف و زحمت در اینجا، زحمت و تکلف بدنی نیست؛ زیرا ممکن است شخصی کار دشوار و سختی را به آسانی و بدون هیچ‌گونه تأملی بپذیرد.

۳. صفت نفسانی خوب یا بد

هر صفت نفسانی که در انسان پدید می‌آید و به حدّ ملکه می‌رسد، خُلق نامیده نمی‌شود، بلکه خُلق به صفاتی از نفس گفته می‌شود که منشأ صدور فعل خیر یا شرّ باشد و مدح و ذمّ عقلا و خردمندان را همراه داشته باشد. بنابراین اگر شخصی در کار مباحی - که نزد عقلا و خردمندان، عامل آن نه مدح می‌شود و نه ذمّ - تمرین و ممارست کند تا آن کار از او به آسانی صادر شود، این صفت نفسانی، که به واسطه تکرار کار در او پدید آمده، خُلق نامیده نمی‌شود.

۴. منشأ صفت نفسانی

بعد از بیان این که خُلق، صفتی است که در نفس رسوخ پیدا کرده باشد و منشأ کردار و رفتار خوب یا بد در انسان شود، این سؤال مطرح می شود که منشأ به وجود آمدن این صفت در نفس انسان چیست؟
ابن مسکویه می گوید:

منشأ این صفات نفسانی (اخلاق) دو چیز است:

اول: اصل طبیعت و مزاج انسانی؛ مانند انسانی که با اندک خشمی منقلب می شود و همچون ترسویی که با هر صدایی به هراس افتد و با هر خبری که به او می رسد به وحشت می افتد و مثل کسی که با هر سخن تعجب آوری می خندد و همین طور است کسی که با هر نامالایمی که برخورد کند، ناراحت می شود.

دوم: عادت، تمرین، فکر و استمرار بر آن.^۱

منظور این است که انسان با تمرین، فکر و استمرار بر یک فعل می تواند، یک حالت نفسانی مثل شجاعت یا ترسویی را در خود تقویت یا تضعیف کند.

احمد امین مصری نیز، منشأ اخلاق را در چند امر خلاصه می کند^۲ اول: غریزه؛ دوم: عادت و تمرین؛ سوم: وراثت و محیط زندگی. در ذیل به اختصار به این سه عامل اشاره می کنیم.

وی غریزه را سه قسم می کند: یک. غریزه حفظ ذات: همه حیوانات غریزه رشد و تکامل را دارند و از مرگ و نیستی فرار می کنند. دو. غریزه حفظ نوع: یعنی تمایلات جنسی بین حیوانات و عواطف پدری و مادری میان آنها؛ سه. غریزه خوف: امری ریشه دار در انسان است که در تمام حالات زندگیش حضور دارد.^۳

۱. تهذیب الاخلاق، ص ۵۱.

۲. ر.ک: الاخلاق، ص ۲۳ - ۵۰.

۳. وی معتقد است که خیلی از امور ترس آور برای انسان به جهت تکامل علمی او دیگر وحشتی برای او

آنگاه او غرایز دیگری را هم نام می‌برد و بعد درباره حقیقت غریزه و تربیت آن می‌نویسد:

غرایز، ماده نخستین ساخته شدن اخلاق هستند، ولی ماده‌ای بسیط و ساده هستند که نه می‌توان آنها را به حال خود رها کرد و نه می‌شود سرکوب و لگد مالشان کرد، بلکه لازم است تربیت و تهذیب شوند.^۱

احمد امین عامل دیگر تکوین اخلاق را همچون ابن مسکویه عادت و تمرین بر شمرده، آنگاه کیفیت به وجود آمدن و قابل تغییر بودن آن را بررسی می‌کند. او بیشتر خلقیات انسان را ناشی از عادات او می‌داند و می‌گوید:

انسان با عاداتش شقی، سعید، امین، خائن، شجاع و ترسو است، بلکه حتی صحت و سلامتی جسمانی انسان هم به عادات او برمی‌گردد و می‌تواند به واسطه ملاحظه اعتدال در خوردن و آشامیدن و رعایت بهداشت خیلی از امراض را از میان ببرد.^۲

وی وراثت و محیط زندگی را سومین منشأ اخلاق برمی‌شمارد و تأثیر وراثت و جامعه را در برخی از عواطف و اخلاقیات انسان قطعی می‌داند و آیه زیر را به عنوان شاهدی بر مدّعی خود بیان می‌کند:

﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يُخْرِجُ إِلَّا نَجَسًا﴾^۳

سرزمین پاک گیاهش به اذن پروردگار می‌روید، اما سرزمین‌های بد جز

« نمی‌آورند، ولی با وجود این امور زیادی وجود دارد که برای انسان متملّن هم هراس‌انگیز است. رعد و برق، ستاره‌های دنباله‌دار، خسوف و کسوف و امور دیگر از این قبیل، برای انسان امروزی - به اندازه‌ای که برای انسان‌های اعصار گذشته هراس‌آور بود - ترسناک نیست، ولی امور دیگری به واسطه پیشرفت علم برای انسان امروز روشن شده که پیشینیان به جهت عدم آشنایی از آنها نمی‌ترسیدند، ولی انسان امروزی چون به حقیقت آنها تا اندازه‌ای دست یافته، از آنها می‌ترسد؛ مانند برخی میکروب‌ها و امراض ناعلاج.

۱. الاخلاق، ص ۲۳-۵۰.

۲. همان.

۳. اعراف (۷)، آیه ۵۸.

گیاه ناچیز از آن نمی‌روید.

بنابراین بر اساس نظر ابن مسکویه و احمد امین، بلکه بیشتر دانشمندان اخلاق انسان در تکوّن برخی از صفات اخلاقی خود، نقش سازنده‌ای ایفا نمی‌کند، بلکه وراثت، جامعه و غرایز طبیعی موجب پدید آمدن آنها می‌شوند.^۱ اما از آنجا که بشر قدرت و اراده تغییر همه آنها را دارد، می‌تواند با اراده محکم و پشتکار آنها را تغییر دهد. پس گرچه انسان در تکوّن برخی صفات نقش ندارد، ولی در بقا و تداوم آنها نقش مهمی دارد و می‌تواند در وجود آنها تأثیرگذار باشد.

با توجه به این مطلب می‌توان گفت بین سخن احمد امین، ابن مسکویه و دیگران و آنچه مرحوم طبرسی در معنای اخلاق بیان کرده است، تنافی و تعارضی وجود ندارد. ایشان می‌فرماید:

حقیقة الخلق ما يأخذ به الإنسان نفسه من الآداب وإنّما سمّي خلقاً لأنّه يصير كالخلق فيه؛ فأما ما طبع عليه من الآداب فأنّه «الخيم» فالخلق هو الطبع المكتسب والخيم الطبع الغريزي^۲؛

حقیقت خُلق، آدابی است که انسان نفس خویش را با آنها نگهداری می‌کند. خُلق نامیدن آنها به جهت آن است که مانند اموری می‌شوند که انسان با آنها خُلق شده است. اما آدابی که به صورت طبیعی در انسان وجود دارد، «خیم» نامیده می‌شود. پس خُلق، سرشتی است که انسان آن را کسب می‌کند و «خیم» طبیعت و سرشت غریزی است.

۱. از آیات و روایات نیز استفاده می‌شود که عوامل بسیاری در اخلاق انسان مؤثر هستند که برخی از این عوامل ریشه در عوالم پیشین دارد. این عوامل در آینده بررسی خواهد شد.

۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۶.

۵. رابطه فعل و اخلاق

با توضیحی که درباره اخلاق داده شد تا حدودی رابطه اخلاق و افعال انسانی روشن گردید. اما صفات نفسانی انسان به طور مستقیم قابل دستیابی نیست، و تنها راه پی بردن به وجود یا عدم آنها در انسان، رفتار و کردار اوست. همچنین باید توجه داشت که منشأ همه افعال انسان، صفات نفسانی اخلاقی نیست. بدین روی در بحث حاضر به بررسی افعالی خواهیم پرداخت که سر منشأ آنها صفات نفسانی است و درباره ویژگی‌هایی از افعال توضیح خواهیم داد که وجود آنها نشانگر وجود خلق و صفتی نفسانی در انسان است.

بر اساس آنچه گذشت، تنها صفات نفسانی که منشأ صدور فعل خوب یا بد از انسان باشند، خلق نامیده می‌شوند. در این صورت تنها افعالی می‌توانند نشانگر تحقق یا عدم تحقق آن صفات در انسان باشند که عنوان خوب یا بد داشته باشند. در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که مگر همه افعال انسان موصوف به خوب یا بد نمی‌شوند؟^۱

یکی از نویسندگان در این باره می‌گوید:

افعال دو نوع‌اند: اول: افعال اخلاقی و آنها افعالی هستند که ناشی از صفت نفسانی و قابل مدح و ذم می‌باشند. مانند بخشش به فقیر و انفاق در امور خیر، در صورتی که ناشی از صفت جود و کرم باشد و همین طور تهوّر و دلاوری برای دفاع از حق و ابطال باطل در صورتی که ناشی از شجاعت باشد ... و همچون امساک و سختگیری که ناشی از بخل و تنگ نظری باشد.

دوم: افعال غیر اخلاقی مانند افعالی که برای ارضای غرایز جسمانی

۱. این بحث مربوط به افعال اختیاری انسان است، لذا همه افعالی که بدون اختیار و اراده از انسان صادر می‌شود، از محدوده بحث خارج است؛ زیرا در این افعال انسان تنها نقش آلّیت دارد و در حقیقت، فعل به خود او منسوب نیست.

صادر می‌شود، مثل خوردن و آشامیدنِ مباح به دنبال گرسنگی و تشنگی؛ و مانند افعالی که برای ارضای غرایز نفسانی است، مثل گوش دادن و خواندن کتاب داستان برای ارضای غریزه حبّ مطالعه؛ و مانند جمع کردن مال از راه‌های شرعی برای ارضای غریزه حبّ تملّک؛ و نیز مانند آداب شخصی و اجتماعی، مثل آداب خوردن و آشامیدن و پوشیدن و نظافت و نظام...؛ و مانند اطاعت از اوامر، مثل مواظبت بر مسواک زدن پیش از نماز و حضور در صف اول نماز جماعت.

بدین ترتیب افعال ارادی انسان، یا افعالی اخلاقی هستند و یا غیر اخلاقی و افعال ارادی غیر اخلاقی که برای ارضای غرایز است، در صورتی غیر اخلاقی است که به اندازه نیاز باشد، نه کم و نه زیاد. مثلاً خوردن به اندازه نیاز فعل ارادی غیر اخلاقی است. به طور کلی برای افعال اخلاقی دو ویژگی وجود دارد: اول این که ناشی از صفت نفسانی خوب یا بد باشد. دوم این که همراه با نیتی خوب یا بد باشد که به خاطر آن مورد مدح یا ذمّ قرار گیرد.^۱

درباره خوبی و بدی افعال و همین طور تأثیر نیت در اخلاقی بودن فعل در آینده بحث خواهیم کرد. منظور از طرح این بحث در اینجا به جهت بیان حدود افعال اخلاقی و نزدیک شدن به خلق به معنی صفات نفسانی بود. با توضیحی که داده شد، روشن گردید که چون خلق و خوی انسان‌ها نفسانی هستند، اطلاع از آنها تنها برای خود اشخاص میسر است و هیچ انسانی نمی‌تواند ادّعا کند که فلاتی دارای چنین خلق و خوئی است؛ زیرا تنها راه رسیدن به صفات نفسانی افعال انسان است، و حال آن که صدور فعل از انسان جهات مختلفی دارد و تنها یکی از آن جهات، صفت نفسانی است. لذا تشخیص جهات صدور فعل از دیگران یا ممکن نیست و یا سخت و دشوار است.

۱. فصول من الاخلاق الاسلامیة.

ج. معنای اخلاق در قرآن و روایات معصومین:

هدف اصلی این نوشتار بیان اخلاق از دیدگاه قرآن کریم و آثار رسیده از خاندان وحی است، لذا پس از بررسی معنای اخلاق از نظر دانشمندان علم اخلاق، لازم است معنای اخلاق را از نظر منابع اصیل اسلامی نیز مورد توجه قرار دهیم و ببینیم مطالبی که از عالمان و پژوهشگران در این باره نقل شد، با آثار و منابع دینی تا چه اندازه همخوانی دارد.^۱

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْخُلُقَ مَنِيحَةٌ يَنْحُهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَهُ فَنِيَهُ سَجِيَّةٌ وَمِنْهُ نِيَّةٌ.

فَقُلْتُ: فَأَيُّتَهُمَا أَفْضَلُ؟

فَقَالَ: صَاحِبُ السَّجِيَّةِ هُوَ مَجْبُولٌ لَا يَسْتَطِيعُ غَيْرَهُ وَ صَاحِبُ النِّيَّةِ يَصْبِرُ عَلَى الطَّاعَةِ تَصَبُّراً فَهُوَ أَفْضَلُهُمَا^۲؛

همانا خُلق عطایی الهی است که به آفریدگانش عطا می فرماید. برخی از آن طبیعی و فطری انسان است و برخی به قصد و نیت حاصل می شود. (راوی می گوید: پرسیدم: کدام یک بهتر است؟)

فرمود: سرشت صاحب خُلق طبیعی، با آن آمیخته شده است، لذا بر غیر آن قدرت ندارد، ولی صاحب خُلقی که به نیت و قصد کسب می شود به سختی بر طاعت شکیبایی می کند. بنابراین او بهترین آن دو است.

از حدیث فوق سه نکته را می توان استفاده کرد:

۱. در قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام اخلاق به عنوان علمی خاص مطرح نشده است. به ناچار باید از موارد جزئی و بحث های اخلاقی در مقاطع مختلف و ابواب گوناگون کاوش نموده، با ریشه یابی و برگرداندن فروع به اصول، مطالب اخلاقی موجود در روایات را با ساختاری منظم و هماهنگ عرضه کنیم.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۱؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۷۷.

اول آنکه اخلاق منحصر در افعال اختیاری نیست، بلکه امام علیه السلام آن را به افعال غیر اختیاری هم تعمیم داده است.

دوم آنکه ظاهر روایت دلالت دارد که صاحب هر دو نوع خُلُق، مورد تمجید و ستایش است، ولی خُلُقی که به نیت و قصد اکتساب می شود، سزاوار ستایشی بالا و تمجیدی بهتر است؛ زیرا صاحب آن کاری می کند که بر اساس سرشت اُولیّه اش نیست و به همین جهت برای انجام آن به زحمت می افتد و از خود شکیبایی به خرج می دهد. بر خلاف صاحب خُلُقی که به اقتضای طبع اوست، و او در به وجود آوردن آن نقشی ایفا نمی کند.^۱

سومین نکته این است که بر اساس این روایت همه انواع اخلاق خوب و بد، اعم از اختیاری و غیر اختیاری، بخشش خداوند متعال است.^۲

اعطای خداوند یا بر اساس حُب و بغض او^۳ و یا با توجه به مصلحت و حکمتی

۱. اگر حیوانی رام و دارای خوی و طبیعتی نیکو باشد، مورد مدح و ثنا واقع می شود و اگر چموش، سرکش و بد خوی باشد، مورد ذم و نکوهش قرار می گیرد.

در روایات نیز به این امر اشاره شده است. خالد بن نجیح می گوید: نزد امام صادق علیه السلام صحبت از شوم و نحس شد، حضرت فرمود: «الشوم في ثلاثة: في المرأة والدابة والدار. فاما شوم المرأة فكثره مهرها وعقوق زوجها، واما الدابة فسوء خلقها ومنعها ظهرها واما الدار، فضيق ساحتها وشر جيرانها وكثره عيوبها؛ نحوست در سه چیز است: در زن و مرکب و خانه. اما نحوست زن به زیادی مهریه و نافرمانی از شوهرش است و نحوست مرکب در بدخلقی و سواری ندادنش است و نحوست خانه در تنگی و بدی همسایگان و زیادی عیوب آن است.» (بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۴۹؛ خصال، ص ۱۰۰).

۲. اعطایی بودن خُلُق انسان دلالت می کند که انسان علیت تامه (به معنای فلسفی آن) در ایجاد خُلُق را ندارد، اما بدان معنا هم نیست که او هیچ نقشی در تحقق اخلاق ندارد.

۳. «الاخلاق منایح من الله عزوجل؛ فإذا أحب عبداً منحه خلقاً حسناً وإذا أبغض عبداً منحه خلقاً سيئاً؛ اخلاق عطایایی از سوی خدای تعالی است، بنده ای که محبوب او باشد خویش نیکو به او می بخشد و بنده ای که مبغوض او باشد، خلقی بد به او عطا می کند.» (بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۴).

صورت می‌گیرد.^۱ البته روشن است که حبّ و بغض خداوند نسبت به بندگان به خاطر فرمانبری و نافرمانی آنهاست.^۲

در برخی موارد نقش افعال انسان در عطای الهی روشن و واضح است که از این امر به خُلق اختیاری تعبیر می‌شود. در مواردی نیز افعال انسان در این دنیا نقشی در اعطای خداوند ندارند، بلکه این اعطا به واسطهٔ افعال انسان در عوالم پیشین صورت گرفته است. در برخی از روایات، سخن از رابطهٔ فعل و اخلاق به میان آمده است. امام باقر علیه السلام فرمود: امام زین العابدین علیه السلام به اولاد خویش می‌فرمود:

از دروغ کوچک و بزرگ، جدی و شوخی پرهیز کنید؛ زیرا دروغ کوچک انسان را بر دروغ بزرگ جرّی می‌کند.

۱. در روایتی امام صادق علیه السلام از اخلاقی سخن می‌گوید که خدای تعالی به جهت مصالحی به برخی از بندگان عطا می‌کند، بدون این که نسبت به آنها حبی داشته باشد. حضرت می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعَارَ أَعْدَاءَهُ اخْلَاقَ مَنْ أَخْلَقَ أَوْلِيَاءَهُ لِيُعِيشَ أَوْلِيَاؤُهُ مَعَ أَعْدَائِهِ فِي دَوْلَاتِهِمْ. «وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمَا تَرَكُوا وَلِيَاءَ اللَّهِ إِلَّا قَتَلُوهُ؛ خدای تعالی به دشمنانش از اخلاق دوستدارانش عاریه می‌دهد تا دوستان با خدا بتوانند در حکومت دشمنان او به حیات خود ادامه دهند. و اگر این کار را نمی‌کرد دشمنان همه دوستان خدا را می‌کشتند.» (الکافی، ج ۲، ص ۱۰۱).

این روایت از عاریه بودن اخلاق خوب در دشمنان خدای تعالی سخن به میان می‌آورد که در بخش مبانی اخلاق، قسمت طینت، شواهدی برای این مطلب بیان می‌شود.

۲. از نظر روایات اهل بیت علیهم السلام این امر مسلم است که همه آنچه موجود می‌شود و از جمله کارهایی که از انسان‌ها سر می‌زند، مورد مشیت و اراده و تقدیر خدای تعالی قرار می‌گیرد، ولی او تنها به افعال خوب محبت دارد. در روایات آمده است که چیزی در زمین و آسمان تحقق پیدا نمی‌کند، جز آن که به مشیت و اراده و تقدیر و قضای الهی باشد: «لَا يَكُونُ شَيْءٌ إِلَّا مَا شَاءَ وَأَرَادَ وَقَدَّرَ وَقَضَى» (الکافی، ج ۱، ص ۱۴۹).

ابو بصیر می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «خدای تعالی مشیت و اراده و تقدیر و قضا می‌کند؟ فرمود: آری. عرض کردم: و دوست هم می‌دارد؟ فرمود: خیر. گفتم: چگونه می‌شود مشیت و اراده و تقدیر و قضا بکند، ولی دوست نداشته باشد؟

فرمود: چنین بر ما رسیده است.» (الکافی، ج ۱، ص ۱۵۰. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۱۵۱؛ التوحید، ص ۳۳۹ - ۳۴۳؛ الخصال، ص ۱۶۸).

بخش اول: کلیات / ۵۳

أَمَّا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتَّى يَكْتُبَهُ اللَّهُ صِدِّيقًا
وَمَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتَّى يَكْتُبَهُ اللَّهُ كَذَّابًا ۱؛

آیا نمی دانید که رسول خدا ﷺ فرمود: بنده ای که بر راستگویی استمرار داشته باشد، خدای تعالی او را بسیار راستگو به شمار می آورد و بنده ای که بر دروغ گویی مداومت کند خدای تعالی او را بسیار دروغ گو ثبت می کند.^۲

البته کلمه خُلُق، علاوه بر معنای عامی که ذکر گردید، گاهی در مصادیقی از همان معنای فراگیر نیز به کار رفته است. به عنوان مثال «حسن الخلق» به مدارا با مردم اطلاق شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلَتْ إِيْمَانُهُ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ ذَنْبٌ لَمْ يَنْقُصْهُ ذَلِكَ.
قَالَ: وَهُوَ الصِّدْقُ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَالْحَيَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ ۳؛

کسی که چهار چیز داشته باشد، ایمانش کامل می شود و اگر از سر تا پا به گناهان نیز آلوده باشد از ایمانش نمی کاهد. فرمود: آنها عبارت اند از: راستگویی، رد امانت، حیا و حسن خلق.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۸؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۳۵.

۲. البته شخص با صرف گفتن یک دروغ، کذاب و بسیار دروغ گو نخواهد بود.

عبد الرحمن بن حجاج می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «الْكَذَّابُ هُوَ الَّذِي يَكْذِبُ فِي الشَّيْءِ قَالَ لَا مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَكُونُ ذَلِكَ مِنْهُ وَ لَكِنَّ الْمَطْبُوعَ عَلَى الْكَذِبِ؛ آیا انسان با یک دروغ، دروغ گو می شود؟ حضرت فرمود: خیر. هیچ کس نیست جز این که یک دروغ از او سر می زند. ولی دروغ گو کسی است که بر دروغ سرشته شده باشد. (الکافی، ج ۲، ص ۳۴۰؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۵۰).

علامه مجلسی در توضیح این حدیث می فرماید: «المطبوع على الكذب» یعنی کسی که دروغ عادت او شده و از آن ابایی ندارد و اهمیتی به آن نمی دهد و از گفتن آن پشیمان نمی شود. کسی که به این حد نرسد دروغ گو بر او صدق نمی کند.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۹۹؛ امالی طوسی، ص ۴۴؛ بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۹۵.

در این روایت اگر چه ردّ امانت، راستگویی و حیا مصادیقی از اخلاق نیکو به معنای عام آن هستند، ولی حسن خلق در قبال آنها قرار گرفته است؛ یعنی امور یاد شده حسن خلق نیستند، در صورتی که در اطلاق خلق نیکو به آنها تردیدی نیست. این بیان امام علیه السلام دلالت دارد که امور اخلاقی در خوبی و بدی درجات و مراتب مختلف دارند، چه این که راستگویی، ردّ امانت و حیا در مقابل مدارا با مردم و حسن خلق به شمار نمی آید؛ یعنی در درجه خوبی آن نیستند، نه این که خلق نیکو به حساب نمی آیند.

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام از حدّ حسن خلق سؤال می کند و حضرت در جواب می فرماید:

تُلِينُ جَانِبَكَ وَ تُطِيبُ كَلَامَكَ وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرِ حَسَنٍ^۱؛

(حدّ حسن خلق) نرمی دل و پاکیزگی سخن و گشاده رویی با مردم است.

امیر المؤمنین علیه السلام نیز گشاده رویی و مصاحبت نیکو را خلق نیکو دانسته است.^۲ در روایتی دیگر نیز نظافت و پاکیزگی از اخلاق پیامبران به شمار آمده است.^۳

راه هایی برای شناخت صاحبان اخلاق نیک از بد

در روایات رسیده از ائمه معصومین علیهم السلام راه هایی برای شناخت صاحبان اخلاق نیک از بد به چشم می خورد که در ذیل به اختصار به آنها اشاره می شود.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۲؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۹؛ معانی الاخبار، ص ۲۵۳.

۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۴؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۵۳.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۳۵.

۱. ظاهر افراد:

یکی از علائم شناخت اخلاق خوب و صفات پنهان اشخاص، ظاهر آنهاست. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

اعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَى مِثَالِهِ، فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ، وَمَا خَبَثَ ظَاهِرُهُ خَبَثَ بَاطِنُهُ^۱؛

بدان که هر ظاهری، باطنی مطابق خود دارد. آنچه ظاهرش پاک باشد، باطنش نیز پاک است و آنچه ظاهرش بد باشد، باطنش نیز بد می باشد.

و نیز می فرماید:

عند فساد العلانية تفسد السريرة^۲؛

هنگام فساد ظاهر، باطن هم فاسد می شود.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در مورد توبه صحیح از ناصحیح می فرماید:

مَنْ تَابَ وَلَمْ يُغَيِّرْ لِبَاسَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ. وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُغَيِّرْ رُقَقَاءَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ. وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُغَيِّرْ مَجْلِسَهُ؛ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ... وَلَمْ يُغَيِّرْ خُلُقَهُ وَنَيْتَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ^۳؛

کسی که توبه کند و لباسش تغییر نکند، در حقیقت توبه نکرده است. کسی که توبه کند و دوستانش تغییر نکند، توبه نکرده است. کسی که توبه کند و مجلسش عوض نشود، توبه نکرده است. کسی که توبه کند و ... خلق و نیتش تغییر نکند، در حقیقت توبه نکرده است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۰۰.

۲. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۱۲۸۷. ۳. جامع الاخبار، ص ۸۸؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۵.

۲. همنشینان و دوستان

در برخی احادیث معاشرت و مجالست با افراد یکی از علائم شناخت درون آنها شمرده شده است.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

خوای اخلاق تکشفها المعاشرة^۱؛

خلقیات پنهانی را معاشرت بر ملا می کند.

۳. تغییر حالات و مقامات

برخی روایات نیز تغییر حالات و مقامات اشخاص را از علائم اخلاق خوب و بد شمرده اند.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ^۲؛

هنگام دگرگونی اوضاع، گوهرهای وجود مردان شناخته می شود.

و نیز می فرماید:

المرء يتغير في ثلاث: القرب من الملوك والولايات والغناء من الفقر. فمن لم يتغير في هذه، فهو ذو عقل قويم وخلق مستقيم^۳؛

مرد در سه چیز تغییر پیدا می کند: با نزدیکی به پادشاهان و با نزدیکی به ولایت و سلطنت و رسیدن به غنا و ثروت بعد از فقر. کسی که در این سه حال تغییری پیدا نکند، صاحب عقلی محکم و خوی مستقیم است.

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۹۸۱.

۲. نهج البلاغة، قصار الکلم ۲۱۷؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۲؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۳.

۳. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۰۵۳.

بخش اول: کلیات / ۵۷

بنابراین اگر کسی بخواهد به حقیقت اخلاق اشخاص راه پیدا کند، این موارد در تشخیص آنها مفید و مؤثر خواهد بود. البته این بدان معنا نیست که این علائم علت تامه هستند، بلکه ممکن است در برخی موارد ظاهر شخص خیلی خوب باشد، ولی باطنی خبیث و زشت داشته باشد. هر چند ممکن است در مواردی آن باطن به ظاهر هم سرایت کند، اما آن را می‌توان با استفاده از علائم دیگر مانند معاشرت به دست آورد.

بخش دوم

ارکان اخلاق

● عقل

● قلب

● نیت

مراد از ارکان اخلاق اموری هستند که در شکل‌گیری خلق انسانی نقش اساسی دارند و بدون یکی از آنها خلق تحقق نمی‌یابد. بر این اساس ارکان اخلاق عبارتند از: الف. علم و عقل؛ ب. قلب؛ ج. نیت.

پیش از شروع به بحث از ارکان عقل، توجه به دو نکته ضروری است.

نکتهٔ اوّل: رکن و اساس هر چیزی آن است که قوام حقیقت آن شیء به او باشد. سه امر مذکور را در حقیقت نمی‌توان رکن اخلاق به معنای عام آن - که اعم از اخلاق اختیاری و غیر اختیاری است - دانست، ولی از آنجا که اخلاق مورد بحث ما بیشتر توجه به خُلق و خوی اختیاری است، از این جهت می‌توان آنها را به عنوان رکن و اساس اخلاق دانست؛ زیرا هیچ عمل اختیاری بدون علم و عقل به وجود نمی‌آید و قلب نیز چنان‌که خواهیم گفت فرماندهی افعال جوارحی را به عهده دارد. همچنین خود قلب نیز افعالی دارد که پایه و اساس افعال بدنی است. بنابراین قلب انسان هم در خلق و خوی اختیاری او نقش حیاتی خواهد داشت. انسان عاقلِ عالم، در اعمال خود جهات مختلف فعل خویش را مورد نظر قرار می‌دهد، سپس اقدام به ایجاد آن می‌کند. بنابراین نیت هم در افعال انسان و شکل‌گیری خلق و خوی او جایگاه ویژه‌ای دارد.

نکتهٔ دوّم: در این بخش معنای سه امر مذکور را با برخی از ویژگی‌های آنها بیان

می‌کنیم. در بخش بعد که سخن از مبادی اخلاق است، باز هم مطالبی قلب، عقل و علم ذکر خواهیم کرد؛ زیرا مبادی اخلاق، مبادی عقل و قلب نیز هست.

الف. عقل

پیش‌تر بیان شد که عقل نوری است که به وسیله آن خوبی و بدی، زشتی و زیبایی و وجوب و حرمت، شناخته می‌شود. واضح است که این نور در مراتب مختلف و درجات گوناگون از ناحیه خدای تعالی به همه انسان‌ها - بلکه به یقین می‌توان گفت به همه خلایق - داده می‌شود و هر موجودی به هر اندازه‌ای که از این نور بهره‌مند می‌شود به همان اندازه مورد تکلیف قرار گرفته و در مقابل کردار و رفتار خویش سؤال و مؤاخذه می‌شود.

همچنین در معنای اخلاق بیان شد که خلق در انسان دو نوع است:

نوع اول صفاتی است که با خلقت و سرشت او آمیخته شده و در طینت او به ودیعت نهاده شده است.^۱

نوع دوم برخی از صفات نفسانی است که در نتیجه مداومت بر اعمال خوب یا بد در انسان حاصل می‌شود.

حال در اینجا بحث در احکام عقلی است که نقش مهمی در به وجود آمدن اخلاق در انسان دارد. اگر فطرت را هم از مقوله شناخت و معرفت بگیریم - چنان که در برخی از روایات معصومان علیهم‌السلام به آن تصریح شده است -^۲؛ رابطه اخلاق فطری

۱. در این باره در بحث از طینت توضیح داده خواهد شد.

۲. امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه «فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم»؛ یعنی فطرت خدا، که مردمان را بر آن مفعول کرده است، در خلق خدا هیچ تغییر و تبدیلی راه ندارد. دین قیم و راست همان است - می‌فرماید: «فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ

و عقل هم به خوبی روشن می‌گردد.

اکنون برای توضیح بیشتر این رابطه، به برخی از آیات و روایات معصومان (علیهم‌السلام) که در این زمینه وارد شده است، اشاره می‌کنیم:

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۱؛

سوگند به نفس و آن کسی که آن را تسویه کرد. سپس پلیدی‌ها و پرهیزکاریش را به او الهام کرد. به تحقیق رستگار شد آن که نفس خویش را تزکیه کرد و بی‌بهره گشت کسی که آن را (زیر ناپاکیها) پنهان کرد.

امام صادق (علیه‌السلام) در تفسیر آیه شریفه می‌فرماید:

يَبَيِّنُ لَهَا مَا تَأْتِي وَ مَا تَتْرُكُ^۲؛

« رُبُّهُمْ؛ مردمان را هنگامی که میثاق به شناخت ربوبیتش می‌گرفت، بر توحید مفسطورشان کرد. » (التوحید، ص ۳۳۰؛ بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۸).

امام محمد باقر (علیه‌السلام) نیز در تفسیر آیه ﴿حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرِ مُشْرِكِينَ بِهِ﴾ در معنای حنیفیت می‌فرماید: «هیچ الفطره‌التي فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله قال فطرهم الله علی المعرفة؛ حنیفیت فطرتی است که خداوند مردمان را با آن مفسطور کرده است، در خلق خدا هیچ‌گونه تبدیل و تغییری راه ندارد و فرمود: خدای تعالی مردم را به معرفت مفسطور کرده است. » (التوحید، ص ۳۳۰؛ بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۹).

گرچه در این روایات فطرت فقط به معنای معرفت خدای سبحان گرفته شده است، ولی روشن است که این امر، فطری بودن دیگر معارف الهی را نفی نمی‌کند، بلکه خدای تعالی در آیه شریفه، دینی که رو آوردن به سوی آن را واجب کرده، فطرت شمرده است و از آن به دین قیم و راست تعبیر فرموده است که تغییر و تبدیل در آن راه ندارد. بنابراین می‌توان معرفت خدای سبحان را در بیان امام - که سر لوحه همه ادیان الهی است - به عنوان مصداق فطرت برشمرد، نه همه آن. از طرف دیگر باید توجه داشت که مهم‌ترین ویژگی معارف فطری در آیه، عدم تغییر و تبدیل آنها شمرده شده است.

۱. شمس (۹۱)، آیات ۷ - ۱۰. ۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۳؛ بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۷۰.

به انسان آنچه آوردنی و ترک کردنی بود، بیان کرد.

و در حدیثی دیگر می‌فرماید:

عَرَفَهَا وَ اَلْهَمَهَا ثُمَّ خَيْرَهَا فَاخْتَارَتْ^۱؛

پلیدی و تقوا را به او شناساند و الهام کرد. آنگاه به او اختیار داد و او با خواست و اختیار خود یکی از آن دو را انتخاب می‌کند.

امام باقر و امام صادق علیهما السلام هم فرمودند:

قَدْ اَفْلَحَ مَنْ اطَاعَ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا^۲؛

همانا رستگار شد کسی که فرمان برد و تباہ شد کسی که عصیان کرد.

در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام فرمود:

مَعْرِفَةُ الْحَقِّ مِنَ الْبَاطِلِ^۳؛

خداوند شناخت حق را از باطل به او الهام کرد.

خدای تعالی در آیات مورد بحث به صراحت بیان می‌کند که رستگاری و تباہی انسان به دست خود او رقم می‌خورد؛ چرا که خدای سبحان همه خوبی‌هایی که لازم بود انسان آنها را انجام دهد و نیز همه بدی‌هایی که باید از آنها اجتناب می‌کرد به او الهام نمود و حق از باطل برای او روشن گردید.

با توجه به روایاتی که درباره عقل و حقیقت آن بیان شد، روشن گردید که شناخت خوبی‌ها و بدی‌ها و حق از باطل به واسطه عقل تحقق پیدا می‌کند. از سوی دیگر واضح است که اخلاق خوب و بد بیشتر حاصل تداوم رفتار و کردار انسانی است که در نفس آدمی پدید می‌آید. بنابراین نقش عقل در شکل‌گیری

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۲۴؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۷۰.

۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۹۸. ۳. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۷۲.

بخش دوم: ارکان اخلاق / ۶۵

اخلاق در انسان به خوبی روشن می‌گردد. در روایات هم به این امر تصریح شده است. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

الخلق المحمود من ثمار العقل والخلق المذموم من ثمار الجهل^۱؛

اخلاق نیکو از میوه‌های عقل و اخلاق بد از میوه‌های جهل است.

و همچنین می‌فرماید:

رأس العلم التمييز بين الأخلاق وإظهار محمودها وقبح مذمومها^۲؛

سر لوحه علم و دانش تشخیص بین اخلاق و آشکار نمودن اخلاق خوب و از بین بردن اخلاق بد است.

در جایی دیگر می‌فرماید:

الحرص والشره والبخل نتيجة الجهل^۳؛

حرص و جوش خوردن و بخل نتیجه جهل است.

و نیز می‌فرماید:

ادب در انسان همچون درختی است که اصل و ریشه آن عقل است.^۴

عقل درختی است که میوه‌اش سخاوت و حیا است.^۵

میوه عقل مدارا کردن با مردم است.^۶

جوانمردی انسان به اندازه عقل اوست.^۷

با افزایش عقل، حلم و بردباری افزایش می‌یابد.^۸

۱. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۷۹۸. ۲. همان، ص ۸۰۱.

۳. همان، ص ۴۶۲.

۴. شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۵۰۹، ح ۲۰۰۴.

۵. همان، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۱۲۵۴. ۶. همان، ج ۳، ص ۳۲۹، ح ۴۶۲۹.

۷. همان، ج ۶، ص ۱۲۸، ح ۹۷۷۷. ۸. همان، ج ۳، ص ۲۲۱، ح ۴۲۷۴.

علما پاکیزه‌ترین مردم‌اند از نظر اخلاق و کمترین‌اند از نظر ریشه در طمع داشتن.^۱

اخلاق با معاشرت بی‌خردان تباه می‌شود و با معاشرت خردمندان اصلاح می‌گردد.^۲

در خور توجه است که رابطه میان علم و عقل و اخلاق یک سویه نیست، بلکه میان آنها تعامل وجود دارد و همان‌طور که علم و عقل در اخلاق تأثیر دارد، اخلاق هم در رشد و کمال عقل مؤثر است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

مَا دَخَلَ قَلْبُ امْرِءٍ شَيْءٍ مِنَ الْكِبَرِ إِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلَ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ قَلَّ ذَلِكَ أَوْ كَثُرَ^۳؛

چیزی از کبر - کم یا زیاد - در دل انسان داخل نمی‌شود، جز این که به همان اندازه از عقل و خردش کاسته می‌شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

آفت عقل، عجب و خود پسندی است.^۴

امام صادق علیه السلام درباره تأثیر عجب در شناخت خوب و بد می‌فرماید:

الْعُجْبُ دَرَجَاتُ مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا فَيُعْجِبَهُ وَيَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعًا^۵؛

عجب و خودبینی درجاتی دارد: یکی آن که عجب، عمل بد انسان را چنان می‌آراید که او آن را خوب می‌بیند و به خود می‌بالد و تصور می‌کند کار خوبی انجام داده است.

۱. العلم والحكمة في الكتاب والسنة، ص ۳۴۹. ۲. كنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۹۹.

۳. كشف الغمة، ج ۲، ص ۱۴۷؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۸۶.

۴. نهج البلاغه، قصار الكلم ۲۱۲.

۵. الكافي، ج ۲، ص ۳۱۳؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۱۰.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

شایسته است که عاقل از مستی مال، قدرت، علم، مدح و ثنا و جوانی پرهیز کند؛ زیرا هر یک از این مستی‌ها، بادهای (بوهای) بدی به دنبال دارد که عقل و وقار را تباه می‌کند.^۱

و نیز در نامه‌ای به یکی از یارانش می‌نویسد:

تو را و خودم را وصیت می‌کنم به پرهیز و تقوا از کسی که نافرمانیش روا نباشد و امیدی به غیر او و غنایی جز به او نباشد؛ زیرا کسی که از خدا تقوا کند، عزیز، قوی، سیر و سیراب می‌شود و عقل و خردش از اهل دنیا فراتر رود «فَبَدَنَهُ مَعَ أَهْلِ الدُّنْيَا وَقَلْبُهُ وَعَقْلُهُ مَعَ الْآخِرَةِ»؛ بدنش با اهل دنیا است و دل و خردش آخرت را می‌بیند. دوستی دنیا را که مقابل چشمانش است (دنیای نقد) با نور دلش از بین می‌برد. پس حرام دنیا را واقعاً ناپاک می‌داند و از شبهات دوری می‌کند. فقط به خالق اشیا دلگرم و امیدوار است و در این راه تلاش و جدّیت می‌کند و بدن خویش را به زحمت می‌اندازد تا این که چشمهایش فرو می‌رود و استخوان‌هایش نمایان می‌گردد. خدای تعالی به جای همه اینها (در این دنیا) او را قوت بدن و افزایش عقل و خرد عطا می‌کند و آنچه در آخرت برایش مهیا کرده، بیشتر است.^۲

انسان عاقل باید همیشه بیدار و هشیار باشد تا مبادا غفلت بر او چیره شود و عجب و خودبینی، تکبر و نخوت، حبّ دنیا، قطع رحم، آزار و اذیت به هم‌نوع و دیگر کارهای ناپسند از او سرزند؛ چرا که هر یک از این اعمال و اخلاق زشت موجب تاریکی دل، دوری از خدا و نقصان نور دانش و خرد در او می‌گردد. انسانی که از احکام عقل خود غافل شود، با دست خویش خود را تباه می‌کند و زندگی ابدی در کنار خوبان را از دست می‌دهد.

۱. تصنیف الغرر، ص ۶۶.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۶.

چنین کسی باید با اندک نوری که در او پیدا شده، راه خویش را شروع کند. در سایه آن به خدا، خالق و مالک همه هستی، روی آورد و لحظه‌ای از نور الهی غفلت نکند تا به تدریج آن نور در او فزونی یابد و به درجه‌ای از کمال برسد که امیر مؤمنان علی علیه السلام آن گونه توصیفش فرمود، یعنی با وجود این که در دنیا است ولی از آن کنده شود و با دل و خرد خویش آخرت رامشاهده کند.

خوشا به حال آنان که خدای تعالی یاریشان کرد و توانستند پارسایی و زهد به معنای واقعی و حقیقی را با تمام وجود بپوشند و با روشنایی نور الهی راه به سوی آینده‌ای روشن پیش گیرند. آنان که جنود و لشکریان عقل و خرد را در خود به اندازه توان تحقق بخشیده و با آن، لشکریان خرد را در مقابل لشکریان جهل و شیطان قرار می‌دهند. ایشان دائماً تلاش می‌کنند که به درجات بالایی از دانش و خرد دست یافته و در آنجا استقرار پیدا کنند و با آرامش و اطمینان هر چه بیشتر به سوی خدای سبحان در حرکت باشند.

ولی باید دانست که این راه بسیار دشوار است و خطرات فراوان پیش روی روندگان وجود دارد؛ چرا که شیطان همیشه در کمین است و هر لحظه احتمال از دست رفتن صبر و شکیبایی وجود دارد. به همین خاطر است که فقط تعداد اندکی از مؤمنان واقعی توان تحمل همه مشکلات و دشواری‌های این راه را پیدا می‌کنند و بیشتر سالکان این طریق در اوائل راه یا در میانه‌های آن می‌مانند و چه فراوان‌اند کسانی که قدم در این راه نهاده، مقداری از آن را پیموده‌اند، ولی با برخورد به مشکلی نه چندان مهم عقب‌نشینی کرده و از رفتن باز مانده و یا به طور کلی سقوط کرده و در دام جهل و شیطان افتاده‌اند. چه بسیارند آنان که همیشه در مراتب اولیه راه درجا می‌زنند و هیچ وقت نمی‌توانند قدمی پیش بگذارند و بیشتر از همه، آنان که اصلاً از اول پا در این راه نگذاشته و تا آخر عمر اسیر هوای نفس و گرفتار جهل و شیطان شده‌اند.

حال که تعامل عقل و خرد انسانی با امور اخلاقی روشن گردید و معلوم شد که پایه‌ی اساسی و مهم اخلاق خوب و برتر و فضایل انسانی بر عقل استوار شده، لازم است روایتی را از امام صادق علیه السلام که در آن لشکریان عقل و جهل را بیان فرموده است، نقل کنیم تا مراد از اخلاق خوب در روایات روشن‌تر شود.

لشکریان عقل

سماعة بن مهران می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم. عده‌ای از دوستان آن حضرت در آنجا حضور داشتند که صحبت از عقل و جهل به میان آمد. حضرت فرمود:

عقل و لشکریانش را و جهل و لشکریانش را بشناسید تا هدایت شوید.
سماعه می‌گوید عرض کردم: فدایت گردم، ما چیزی را جز آنچه شما یادمان دهید نمی‌دانیم.

حضرت فرمود: همانا خدای تعالی عقل را از طرف راست عرش، از نور خویش آفرید و آن نخستین خلق، از روحانیان بود و به او فرمود: برگرد. او برگشت و فرمود: پیش آی و آن پیش آمد. آنگاه خدای تعالی فرمود: تو را خلقی بزرگ آفریدم و بر تمامی خلق خویش فضیلت دادم.

سپس جهل را از دریای تلخ و ظلمانی آفرید و به آن فرمود: برگرد و آن برگشت. سپس فرمود: پیش آی و آن پیش نیامد. پس فرمود: استکبار ورزیدی و خداوند او را لعن کرد.

آنگاه هفتاد و پنج لشکر برای عقل قرار داد و وقتی جهل کرامت خدای سبحان را نسبت به عقل دید، دشمنی آن را در خویش نهان کرد و گفت: پروردگارا، عقل آفریده‌ای همانند من است، ولی آن را اکرام کرده و تقویت نمودی و به من که ضد آن هستم قوتی ندادی، پس مرا نیز لشکریانی نظیر لشکریان عقل عطا فرما.

خدای تعالی فرمود: به تو هم هفتاد و پنج لشکر می‌دهم ولی اگر بعد از آن

نافرمانی کنی تو و لشکریانت را از رحمت خویش دور خواهم کرد.
جهل گفت: قبول کردم. پس خدای تعالی به آن هم هفتاد و پنج لشکر عطا فرمود. لشکریان آن دو عبارتند از:

خیر وزیر عقل و ضدّ آن شرّ که وزیر جهل است؛

ایمان و ضدّ آن کفر؛

تصدیق و ضدّ آن انکار؛

امید و ضدّ آن ناامیدی؛

عدل و ضدّ آن جور و ستم؛

رضا و خشنودی و ضدّ آن غضب؛

شکر و ضدّ آن کفران؛

طمع و ضدّ آن یأس؛

علم و ضدّ آن جهل؛

فهم و ضدّ آن حماقت؛

عفت و ضدّ آن بی عفتی؛

زهد و ضدّ آن رغبت؛

رفاقت و همراهی کردن و ضدّ آن همراهی و مدارا نکردن؛

بیم و ضدّ آن جرأت و گستاخی؛

تواضع و ضدّ آن کبر و نخوت؛

تأثی و آرامش و ضدّ آن تعجیل و تسرّع؛

حلم و بردباری و ضدّ آن سفاهت؛

سکوت و ضدّ آن یاوه گویی؛

اطاعت و انقیاد و ضدّ آن استکبار؛

تسلیم و ضدّ آن شک؛

صبر و ضد آن بی تابی؛
چشم پوشی و ضد آن انتقام؛
غنا و بی نیازی و ضد آن فقر و نیاز؛
تذکر و ضد آن سهو؛
حفظ و ضد آن نسیان؛
عطوفت و مهربانی و ضد آن قطع و دوری؛
قناعت و ضد آن حرص و آرزو؛
یاری کردن و ضد آن ممانعت؛
مودت و ضد آن دشمنی؛
وفا و ضد آن نیرنگ؛
طاعت و فرمانبری و ضد آن عصیان؛
خضوع و سر به زیر بودن و ضد آن گردنکشی؛
سلامتی و ضد آن ابتلا؛
حب و دوستی و ضد آن بغض و خشم؛
راستی و ضد آن دروغ؛
حق و ضد آن باطل؛
امانت داری و ضد آن خیانت؛
اخلاص و ضد آن ریا و شرک؛
هشیاری و ذکاوت و ضد آن کودنی؛
فهم (زیرکی) و ضد آن سبک سری و غباوت؛
معرفت و ضد آن انکار؛
مدارا و ضد آن پرده‌داری؛

سلامت باطن و ضدّ آن نیرنگ و خدعه؛
کتمان و ضدّ آن افشاگری؛
نماز و ضدّ آن ضایع کردن؛
روزه و ضدّ آن افطار؛
جهاد و ضدّ آن طفره رفتن و خودداری کردن؛
حجّ و ضدّ آن پیمان شکنی؛
حفظ و نگهداری و ضدّ آن نمیمه و سخن چینی؛
نیکی به پدر و مادر و ضدّ آن عاق والدین؛
حقیقت و ضدّ آن ریا؛
معروف و ضدّ آن منکر؛
پوشاندن زینت و ضدّ آن تبرّج و کشف حجاب؛
تقیّه و ضدّ آن اذاعه و علنی کردن؛
انصاف و ضدّ آن بی پروایی و تندی؛
موافقت و مصالحه با مردم و ضدّ آن تجاوز؛
نظافت و پاکیزگی و ضدّ آن کثافت؛
حیا و ضدّ آن هرزگی؛
قصد و میانه روی و ضدّ آن عدوان و تجاوز؛
راحتی و ضدّ آن دشواری؛
آسانی و ضدّ آن سختی؛
برکت و ضدّ آن نقصان؛
عافیت و ضدّ آن بلا؛
قانع بودن و ضدّ آن زیاده طلبی؛

حکمت و ضد آن هوا و هوس؛
وقار و سنگینی و ضد آن خفت و سبکی؛
سعادت و ضد آن شقاوت؛
توبه و ضد آن اصرار بر گناه؛
استغفار و ضد آن خودبینی و غرور؛
محافظت و نگهداری و ضد آن سستی و تهاون؛
دعا و ضد آن استنکاف و بی اعتنائی؛
نشاط و شادابی و ضد آن کسالت و تنبلی؛
شادی و ضد آن حزن و اندوه؛
لفت و دوستی و ضد آن جدایی؛
سخاوت و بخشش و ضد آن بخل؛

همه این خصلت‌ها و لشکریان عقل و خرد جز در پیامبر یا وصی پیامبر یا مؤمنی که دلش به ایمان امتحان شده باشد، جمع نمی‌گردد. اما دیگر دوستان ما برخی از این لشکریان در آنها وجود دارد تا کامل شوند و از لشکریان جهل پاک گردند. در این صورت با پیامبران و اوصیا در درجه بالایی خواهند بود.^۱

در این حدیث شریف رابطه عقل و اخلاق بیان گردیده است. یکی از نکاتی که در این حدیث جای تأمل و دقت دارد، این است که امام علیه السلام همه اخلاق و صفات پسندیده انسانی را از لشکریان عقل به شمار آورده است. واژه لشکر در این حدیث

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۱ - ۲۳. البته در این روایت ۷۴ مورد بیان شده است. در روایتی که شیخ صدوق در خصال از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند ۸۱ مورد و در علل الشرایع ۷۸ مورد بیان گردیده است. تحف العقول نیز همین روایت را از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده و ۶۹ مورد ذکر می‌کند. روشن است که این اختلاف به دلیل فراوانی موارد ذکر شده و ناشی از اختلاف در ضبط و حفظ و یا استنساخ روایت می‌باشد. ر.ک: تحف العقول، ص ۴۰۱ - ۴۰۲؛ خصال، ص ۵۸۹ - ۵۹۱؛ علل الشرایع، ص ۱۱۳ - ۱۱۵.

نشان می‌دهد که عقل به واسطه این امور اخلاقی حمایت و محافظت می‌شود و با وجود آنها از گزند دشمنانش در امان است. به هر اندازه که از لشکریان عقل در انسان کاسته شود، به همان اندازه بر نیروی دشمن افزوده می‌شود و عقل در مقابل آن ضعیف و ناتوان می‌گردد. دیگر آن که همه این لشکریان از عقل فرمان گرفته و بر اساس حکم آن به حرکت در می‌آیند و عقل سمت فرماندهی و رهبری این لشکریان را به عهده دارد. در آخر روایت نیز امام علیه السلام تاکید فرمودند که کسی که بتواند همه لشکریان عقل را در خود جمع کند با پیامبران و اوصیای الهی در مقامی بسیار بالا قرار می‌گیرد. البته دشواری و سختی رسیدن به آن مقام از آنجا معلوم می‌شود که حضرت فرمود: جز تعدادی از مؤمنان حقیقی که دل‌هایشان با نور ایمان امتحان شده است، به این درجه نائل نمی‌شوند. با وجود این امام دوستان و اصحاب خویش را برای رسیدن به آن مقام و پاکسازی همه لشکریان جهل ترغیب و تشویق نموده و از آنان خواسته است که در این راه تلاش و کوشش کنند تا بتوانند همه این اوصاف پسندیده را در خود جمع نمایند.

تقویت عقل با مراجعه به رسولان

روشن است که عقل در همه انسان‌ها به اندازه‌ای نیست که وقتی شخصی چیزی را شناخت، همه وظایف خود را در قبال آن درک کند، بلکه خدای تعالی با ارسال رسولان ظاهر در اثارة احکام عقلی و بیان وظایف انسانی به آنها کمک می‌کند و ایشان را از ظلمت نادانی، جهل، عصیان و نافرمانی به سوی نور علم، خرد، فهم و اطاعت راهنمایی می‌کند.

خدای تعالی با بیرون آوردن گنجینه‌های نهان عقل انسانی حجت را بر او تمام و به او توصیه می‌کند که از شیطان دوری جسته، جهل و نادانی را کنارزند و به سوی نور و حقیقت قدم بردارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ
مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ^۱؛

پیامبرانش را در میان آنان مبعوث کرد و انبیایش را پی در پی به سوی آنها
گسیل داشت، تا پیمان فطرتش را از آنان مطالبه نمایند و نعمت‌های
فراموش شده‌اش را به یاد آنها آورند و با تبلیغ، حجت را بر آنان تمام کنند
و گنج‌های پنهان عقل‌ها را آشکار سازند.

منصور بن حازم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

...إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًّا؛ فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِذَلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَسَخَطًا
وَأَنَّهُ لَا يُعْرِفُ رِضَاهُ وَسَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ؛ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ
يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ... فَقَالَ رَجَمَكَ اللَّهُ^۲؛

کسی که می‌داند او را پروردگاری است، شایسته است بداند که
پروردگارش را رضایت و خشمی است، و خشنودی و خشم او یا به وحی
شناخته می‌شود و یا به رسول. پس کسی که به او وحی نمی‌شود، باید
رسولان را جستجو کند... حضرت فرمود: خدایت رحمت کند.

پس علم و عقل در سایه اطاعت از دستورات و فرامین پیامبران و رسولان الهی
در انسان تقویت می‌شود و انسان با تربیت و حیانی، رشد عقلانی پیدا می‌کند و به
کمال می‌رسد.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید:

إِنَّهُ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ وَمَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ لَمْ يَعْقِدْ قَلْبُهُ عَلَى

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۶۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۸.

مَعْرِفَةٍ ثَابِتَةٍ يُبْصِرُهَا وَيَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ وَلَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذَلِكَ إِلَّا مَنْ
كَانَ قَوْلُهُ لِفِعْلِهِ مُصَدِّقًا وَسِرُّهُ لِعَلَانِيَتِهِ مُوَافِقًا لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ لَمْ يَدُلَّ
عَلَى الْبَاطِنِ الْخَفِيِّ مِنَ الْعَقْلِ إِلَّا بِظَاهِرٍ مِنْهُ وَنَاطِقٍ عَنْهُ^۱؛

کسی که از خدا نترسد از خدا فهم نمی‌کند. و آنکه از خدا فهم نکند، دل او به معرفتی ثابت معتقد نخواهد شد که او را ببیند و حقیقتش را در دل خویش بیابد. و هیچ کس به این مرتبه نمی‌رسد، جز آنکه گفتارش، کردارش را تصدیق کند و باطن او با ظاهرش موافقت نماید؛ زیرا خدای تعالی به عقلی که باطن و پنهان است جز به عقلی که ظاهر و ناطق از اوست، راهنمایی نمی‌کند.

در ابتدای این حدیث شریف، امام موسی بن جعفر علیه السلام خوف و ترس از خدای تعالی را مشروط به عقل و فهم از ناحیه خدای تعالی نموده است. ظاهر این عبارت دلالت دارد که اگر علم و معرفت و فهم و خرد از ناحیه خدای تعالی برای انسان حاصل شود، خوف از خدای سبحان هم در دل او پدید خواهد آمد. آنگاه امام علیه السلام نشانه چنین معرفتی را رسوخ در قلب شمرده و آن را محصول تصدیق گفتار به کردار و موافقت ظاهر با باطن دانسته است؛ زیرا راه رسیدن به امور قلبی و شناخت باطن انسان، رفتار و کردار ظاهری اوست. بنابراین کسی که مدعی فهم و خرد از ناحیه خدای تعالی است و علم و معرفت خویش را از پیامبران و اوصیای آنان می‌داند، باید با اعمال و کردار خویش نیز این ادعا را مورد تصدیق و تأیید قرار دهد.^۲

امور مؤثر در نقصان عقل

پس از روشن شدن رابطه عقل و اخلاق، شایسته است اموری که موجب نقصان عقل می‌شود و اخلاق انسانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند نیز بررسی گردد. برای

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۷؛ تحف العقول، ج ۳۸۷؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲. ر.ک: شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۴ - ۱۷۷.

عقل آفات و آسیب‌های فراوانی در روایات معصومان علیهم‌السلام ذکر شده است که به مناسبت در این جا به سه آفت مهم آن اشاره می‌کنیم.^۱

۱. ترک تعلّم و تعقّل

چنان که پیش‌تر گفتیم، علم ریشه و اساس عقل است. عقل نیز نقش مهمی در افزایش علم دارد و فزونی علم، عقل و خرد انسانی را افزایش می‌دهد. بنابراین یکی از مهم‌ترین آفات عقل، عدم تعلّم و یادگیری و کسب دانش خواهد بود؛ زیرا با کنار گذاشتن علم و دانش یکی از مهم‌ترین ریشه‌ها و پایه‌های عقل فرو می‌ریزد و رشد عقلانی انسان متوقّف یا کند می‌گردد. از سوی دیگر چون علم و شناخت واقعی انسان از موجودات و حقایق با افزایش عقل افزایش پیدا می‌کند، در نتیجه با ترک تعقّل، دانش انسان هم نسبت به حقایق موجودات رشد نخواهد کرد.

بنابراین اگر می‌خواهیم شناخت و خردمان همیشه سیر تکاملی و فزونی بی‌پاید و هر روز به مرتبه بالاتری از علم و عقل نایل شویم، نباید نسبت به تعلّم و یادگیری کوتاهی کنیم، بلکه همواره باید برای کسب دانش تلاش کنیم. همچنین نباید از مصاحبت با دانشمندان و خردورزان غفلت کنیم و نیز لازم است از همنشینی و همراهی با نادانان و بی‌خردان دوری کرد تا توفیق رسیدن به دانش جدید و احراز رتبه‌ای بالاتر در عقل و خرد نصیب انسان شود. حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام درباره تأثیر تکامل خرد و دانش در دل انسان می‌فرماید:

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ^۲؛

همانا دل‌ها همچون بدن‌ها ملول و خسته می‌شوند، پس برای رفع خستگی و ملالت آنها تازه‌های حکمت را طلب کنید.

۱. به برخی دیگر از آفات عقل در ضمن مبادی اخلاق اشاره خواهیم کرد.

۲. نهج البلاغه، قصار الکلم ۱۹۳؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۲.

البته باید توجه داشت که رشد علم و عقل به طور کلی گرچه ممکن است تا آخر عمر در انسان متوقف نشود، ولی چون بیشترین رشد آن در سنّ جوانی است، بنابراین لازم است انسان تا به سن پیری نرسیده در کسب مدارج عالی دانش و خرد هیچ‌گونه سستی به خود راه ندهد و همواره در کسب دانش و خرد کوشا باشد. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

يَزِيدُ عَقْلُ الرَّجُلِ بَعْدَ الْأَرْبَعِينَ إِلَى خَمْسِينَ وَ سِتِّينَ ثُمَّ يَنْقُصُ عَقْلُهُ بَعْدَ ذَلِكَ^۱؛

عقل انسان بعد از چهل سالگی تا شصت و پنج سالگی رشد می‌کند و بعد از آن رو به نقصان می‌گذارد.

۲. نافرمانی از احکام عقل^۲

کسی که می‌خواهد درهای دانش به روی او گشوده شود و رتبه‌ای عالی از خرد را احراز کند، باید احکام و دستورات عقل را فرمان برده، عمل به آنها را سرلوحه تمام کارهایش قرار دهد.^۳ بدیهی است که هر اندازه به دانش و خرد انسان افزوده

۱. الاختصاص، ص ۲۴۴؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲. منظور از ترک تعقل، ترک بهره‌گیری از نور عقل در شناخت احکام عقلی است و نافرمانی از احکام عقل بدان معناست که انسان بعد از بهره‌گیری از نور عقل و شناخت احکام عقلی، از عمل به دستورات آن سرباز زند.

۳. احکام عقلی افزون بر احکام مستقل عقلی - یعنی احکامی که عقل به طور مستقل آنها را درک می‌کند - شامل احکام غیر مستقل - یعنی احکامی که از ناحیه مولی و مالک حقیقی نسبت به بندگان صادر می‌گردد - نیز می‌شود؛ زیرا عقل به طور مستقل اطاعت از مولا و مالک را در همه دستوراتش لازم و واجب می‌داند. بنابراین همه امور اخلاقی که عقل به طور مستقل و با تذکر و یادآوری مربیان الهی و معلمان آسمانی و پیروان آنها درک می‌کند؛ مانند خوبی شکر منعم، احسان و دستگیری از مظلومان، رسیدگی به بینوایان، پناه دادن به بی‌پناهان، تقوی، مؤدب بودن، راستی گفتار، خوبی کردار و رفتار و زشتی پیروی از هوای نفس،

بخش دوم: ارکان اخلاق / ۷۹

می شود باید بر طاعت و فرمانبری و کارهای نیک و پسندیده او هم افزوده شود.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

أَعْقِلِ النَّاسَ أَطْوَعَهُمَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ^۱؛

خردمندترین مردم فرمانبرترین آنها از خدای تعالی است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ أَزْدَادَ فِي الْعِلْمِ رُشْدًا فَلَمْ يَزِدْ فِي الدُّنْيَا زُهْدًا لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا^۲؛

کسی که فزونی علمش موجب فزونی زهد او در دنیا نباشد، دوریش از خدای تعالی بیشتر خواهد شد.

عقل و خرد، دل بستن به اموری را که همیشه در حال تغییر و زوال است به مصلحت هیچ انسانی نمی داند، به ویژه اگر موجب از دست دادن امری زوال ناپذیر باشد. بنابراین علم وقتی ارزش دارد که در سایه آن حکم عقل هم زیر پا نهاده نشود.

در روایتی دیگر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَنْسَى بِهِ الْعِلْمَ الَّذِي كَانَ قَدْ عَلِمَهُ^۳؛

همانا ارتکاب گناهی توسط بنده، موجب فراموشی دانشی می شود که پیش تر آن را فرا گرفته بود.

پس باید توجه داشت که نافرمانی از احکام عقل و دستورات الهی یکی از مهم ترین آفات رشد عقل به شمار آمده است. نور خرد در انسان به واسطه پشت

← کبر، غرور، غضب، طمع و مانند آنها و نیز احکام مولوی تعبّدی مانند نماز، روزه، حج، خمس، زکات و انواع معاملات حلال و حرام که در آیین الهی بیان شده است، همگی باید مورد اطاعت قرار گیرد و نافرمانی آنها، مانع رشد عقل و شکوفایی خرد انسان می گردد.

۱. تصنیف الغرر، ص ۵۲. ۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۷.

۳. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۷۷؛ عدّة الداعی، ص ۲۱۱.

نمودن، به آن به تدریج فروغ خود را از دست می دهد تا به جایی می رسد که خدای تعالی می فرماید:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۱؛

همانا برای جهنم بسیاری از جنیان و آدمیان را آفریدیم که دل‌هایی دارند که با آن فهم نمی کنند و چشم‌هایی دارند که با آن نمی بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی شنوند. آنان مانند چهارپایان هستند، بلکه گمراه ترند. آنان گروهی غافل هستند.

امام باقر (علیه السلام) در تفسیر ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾ می فرماید:

طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا فَلَا تَعْقِلُ^۲؛

خداوند بر دل‌هایشان مهر زده، پس خرد نمی‌ورزند.

این نتیجه گناه، نافرمانی و پشت کردن به نور دانش و خرد و کفران نعمت بزرگ الهی است. معلوم است که هیچ انسانی جز معصومین (علیهم السلام) از گناه و معصیت مبرا نیست و همواره همگان در خطر سقوط هستند. شیطان نیز در کمین است و دام خود را در راه آنان گسترده تا مانع رسیدن آنان به مدارج بالایی از نور و روشنایی گردد. اما کسی که دانش و خرد خویش را به کارگیرد، به محض ارتکاب معصیت، بلا فاصله توبه می کند و صفحه دل خویش را از آلودگی گناه پاک می کند.^۳

۱. الاعراف (۸)، آیه ۱۷۹.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۹؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۹۷.

۳. در بحث قلب باز هم درباره تأثیر گناه بر قلب که محل و سکناي عقل است سخن خواهیم گفت.

۳. فقر و ناداری

فقر و ناداری از اموری است که موجب نقصان عقل می شود.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فرزند خویش محمد بن حنفیه می فرماید:

يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ
مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ^۱؛

فرزندم از فقر و تنگدستی برای تو می ترسم، از آن به خدا پناه ببر؛ چرا که فقر دین را ناقص و عقل را مشوش می کند و موجب نفرت و بیزاری است.

در طول تاریخ روزی را نمی توان یافت که جامعه ای از جوامع انسانی از فقر و نیاز خالی باشد، بلکه همواره فقر و غنا در میان انسان ها، به هم آمیخته بوده است. چه بسیار بوده اند فقیرانی که با عزت نفس زندگی کرده و به احدی جز خدای خویش اظهار ناداری نکرده اند. با تلخی های فقر ساخته اند و با صبر و تحمل زندگی دنیا را ختم به خیر کرده اند. ولی با وجود این نمی توان فقیر و ناداری را یافت که از فقر و تنگدستی اظهار رضایت و خشنودی کند و آن را شیرین شمارد. لقمان حکیم به فرزند خویش می فرماید:

ای فرزند، بدان که من صبر و شکیبایی و انواع تلخی ها را چشیده ام و هیچ تلخی را تلخ تر از فقر و تنگدستی نیافته ام. اگر روزی مبتلا به فقر شدی آن را میان خود و خدایت قرار ده و با احدی درباره آن سخن مگو که موجب وهن و سستی تو میان مردم می شود.^۲

فقیران و تنگدستان معمولاً در جوامع بشری کنار زده می شوند و به آرا و

۱. نهج البلاغه، قصار الکلم ۳۱۹؛ بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۳۴۸.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵۳.

افکارشان اهمیت داده نمی‌شود و به شخصیت آنان بی‌احترامی می‌شود. از سوی دیگر فقیرانی هم هستند که در مقابل همه بی‌حرمتی‌ها صبر و شکیبایی به خرج می‌دهند، ولی وقتی به افرادی مثل خود می‌نگرند که چگونه با ذلت و خواری زندگی می‌کنند و دست به تکدی زده و پیش دیگران سر فرود می‌آورند و در عین حال نمی‌توانند دست آنها را گرفته و از زندگی ذلت بار رهاشان کنند، به خدای کریم و مهربان بدگمان می‌شوند و همین موجب می‌شود که دین ایشان ناقص و عقل و خردشان در اضطراب و تشویش باشد. یعنی نتیجه فقر و ناداری این است که انسان به خدا و نعمتهای او کفران و رزد و صبر و تحمل خویش را از دست دهد. روشن است که این امر در صورتی رخ می‌دهد که عقل حاکمیت خویش را در انسان از دست بدهد.

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقُفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ﴾^۱؛

اگر نبود که همه مردم امت واحد می‌شدند (همه گمراه می‌شدند) ما سقف‌های خانه‌های آنان را که به خدای رحمان کافر می‌شوند و نردبان‌هایی که بر آنها بالا می‌روند را از نقره قرار می‌دادیم.

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه می‌فرماید:

لَوْ فَعَلَ لَكَفَرَ النَّاسُ جَمِيعًا^۲؛

اگر خدای تعالی این کار را می‌کرد، همه مردم کافر می‌شدند.

در روایتی دیگر می‌فرماید:

اگر خدای تعالی این کار را می‌کرد، کسی ایمان نمی‌آورد، ولی خدای

۱. زخرف (۴۳)، آیه ۳۳.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۲۵.

بخش دوم: ارکان اخلاق / ۸۳

سبحان توانگران و فقرایی در میان مؤمنان و تنگدستان و ثروتمندانی در میان کفار قرار داده است و سپس همه آنان را با امر و نهی و صبر و رضا امتحان کرده است.^۱

ب. قلب

یکی دیگر از مبادی و ریشه‌های اخلاق و صفات نفسانی، قلب انسان است. همه امور اخلاقی انسان به قلب منتسب است. پیش از آن که رابطه قلب و اخلاق را مورد بحث قرار دهیم، به جاست اندکی درباره قلب و حقیقت آن و نیز ارتباط عقل و قلب تأمل کنیم و به آیات قرآن کریم و روایاتی که در این باره وارد شده، نظری بیافکنیم تا جایگاه قلب در انسان و ارتباط آن با علم و عقل به خوبی روشن گردد. پس از آن به بررسی قلب و نقش آن در اخلاق می‌پردازیم.

معنا و حقیقت قلب

در روایات قلب به سه مورد اطلاق شده است: ۱. عقل؛ ۲. عضوی که در سینه قرار دارد؛ ۳. روح.

قلب در لسان شرع گاهی به معنای نخست، یعنی عقل به کار رفته است. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾^۲؛

همانا در این یادآوری است برای کسی که دارای قلب است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام قلب در این آیه را به عقل معنا کرده است.^۳

۱. تفسیر برهان، ج ۷، ص ۱۲۲.

۲. ق (۵۰)، آیه ۳۶.

۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۵؛ تحف العقول، ص ۳۸۵.

مرحوم ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی می‌گوید:

استعمال لفظ قلب به معنای عقل در میان لغویان عرب و عرف عرب شایع است.^۱
گاهی نیز قلب در لسان شرع به معنای عضو صنوبری شکل - که در داخل سینه انسان قرار گرفته و کارش رساندن خون به تمام اعضای بدن است - به کار رفته است.
امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ أَكَلَ قَلْبَكَ طَائِرٌ لَمْ يُشْبِعْهُ وَ بَصُرَكَ لَوْ وُضِعَ عَلَيْهِ خَرْقٌ إِبْرَةٍ
لَغَطَّاهُ تُرِيدُ أَنْ تَعْرِفَ بِهِمَا مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^۲؛

ای فرزند آدم دل تو را اگر پرندۀ ای بخورد، سیر نمی‌شود و به دیدۀ ات اگر شکاف سر سوزنی وارد شود بینایی آن از بین می‌رود. با وجود این می‌خواهی با آن ملکوت آسمان‌ها و زمین را بشناسی؟!

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

فِي الْإِنْسَانِ مُضْعَةٌ إِذَا هِيَ سَلِمَتْ وَ صَحَّتْ سَلِمَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ فَإِذَا سَقِمَتْ
سَقِمَ لَهَا سَائِرُ الْجَسَدِ وَ فَسَدَ وَ هِيَ الْقَلْبُ^۳؛

در انسان تکه گوشتی است که با صحت و سلامتی آن اعضای دیگر بدن هم سالم و با مریضی آن سایر اعضا هم مریض خواهد شد و آن قلب است.

گاهی هم قلب به روح انسان اطلاق شده است. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَإِذَا زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾^۴؛

و هنگامی که چشم‌ها حیران شد و جانها به گلو رسید.

۱. شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳. ۲. الکافی، ج ۱، ص ۹۳؛ توحید صدوق، ص ۴۵۵.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۳۱؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۵۰.

۴. احزاب (۳۳)، آیه ۱۰.

در برخی روایات درباره خلقت ارواح پیش از بدن‌ها، آمده است:

إِنَّ الْأَرْوَاحَ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَكَانَتْ تَعَارَفَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ ائْتَلَفَ هَاهُنَا وَ مَا تَنَافَرَتْ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ اخْتَلَفَ^۱؛

همانا ارواح لشکریانی جمع شده‌اند. ارواحی که در میثاق با هم انس و الفت داشتند، در اینجا هم مأنوس‌اند و ارواحی که در میثاق میان آنها دوری و نفرت بود در اینجا هم از یکدیگر نفرت دارند.

در روایتی دیگر به جای لفظ «ارواح»، «قلوب» آمده است: «إِنَّ الْقُلُوبَ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ...»^۲.

در روایاتی که در مورد خلقت ارواح و ابدان امامان معصوم علیهم‌السلام و شیعیان آمده است، در برخی از آنها واژه «روح» به کار رفته است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَإِنْ أَجَلَ ذَلِكَ ... قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا^۳؛

همانا خداوند متعال ما را از علیین خلق فرمود و ارواح ما را از فوق آن آفرید و ارواح شیعیان ما را از علیین و اجسادشان را از پایین‌تر از آن خلق کرد. به همین جهت است که... دل‌هایشان به سوی ما تمایل دارد.

در روایتی دیگر به همین مضمون به جای واژه «ارواح» لفظ «قلوب» به کار گرفته شده است. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ

۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۶؛ بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۳۹.

۲. بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۱۴۹. ۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۹؛ بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۴۴.

مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَفَقُّوهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا^۱؛

همانا خداوند ما را از اعلیٰ علیین خلق فرمود و دل‌های شیعیان ما را از آنچه ما را خلق کرده، آفرید. و بدن‌هایشان را از پایین‌تر از آن خلق فرمود. پس دل‌هایشان به سوی ما تمایل دارد.

حال که با کار بردهای قلب در لسان شرع آشنا شدیم باید ببینیم قلبی که دارای اوصافی همچون حزن و اندوه، شادی، رضا و خشنودی، تسلیم، انکار، ایمان، اقرار، اعتقاد، سعادت و شقاوت و .. است، کدامیک از معانی فوق است. در برخی از روایات به این اوصاف و کارهایی که به قلب مربوط است، اشاره شده است که در ذیل تعدادی از آنها نقل می‌شود.

امام صادق علیه السلام درباره نقش اعضا و جوارح انسان در ایمان می‌فرماید:

ایمان در تمام اعضای بدن پخش شده است و هر یک از اعضای بدن جزئی از ایمان را متکفل شده است که عضو دیگر آن را ندارد.

فِيهَا قَلْبُهُ الَّذِي بِهِ يَعْقِلُ وَيَقْهَمُ وَهُوَ أَمِيرُ بَدَنِهِ الَّذِي لَا تَرْدُ الْجَوَارِحُ وَلَا تَصُدُّ إِلَّا عَنْ رَأْيِهِ وَأَمْرِهِ^۲؛

یکی از آنها قلب اوست که به واسطه آن خرد می‌ورزد و می‌فهمد. و او امیر و فرمانده بدن است که همه اعضای بدن با امر و نظر او حرکت کرده و باز می‌ایستند.

فَفَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ... فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِيمَانِ، فَأَلْفَرَارُ وَالْمَعْرِفَةُ وَالْعَقْدُ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ بِأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَوْ كِتَابٍ. فَذَلِكَ مَا

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۳۵.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۳؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۷؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۳.

فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ وَالْمَعْرِفَةِ وَهُوَ عَمَلُهُ^۱؛

پس آنچه که بر قلب واجب شده است غیر از چیزی است که بر گوش واجب گردیده است... اما ایمانی که بر قلب واجب شده اقرار و معرفت و اعتقاد و رضا و تسلیم به این است که خدایی جز الله نیست؛ یگانه است و شریکی ندارد. خدایی یگانه که نه هم صحبتی برای اوست و نه فرزندی، و این که محمد بنده و رسول اوست و نیز اقرار به همه پیامبران و کتبی که از سوی خدای تعالی نازل شده است. اقرار و معرفتی که بر قلب فرض شده، همین است. و این عمل قلب است.

قلب انسان چیزی است که همه اعضای بدن به دستور و فرمان او به عمل خوانده می شوند. بنابراین انتخاب و گزینش، اراده و تصمیم و عزم بر فعل یا ترک، همه کار قلب است. اختیار، حریت و آزادی نیز از آن قلب انسان است و اعضا و جوارح دیگر هیچ کدام برای انسان حریت، آزادی و اختیار به ارمغان نمی آورند، بلکه همه آنها تحت تسخیر قلب کار خویش را انجام می دهند.

با توجه به این که قلب رئیس و امیر همه اعضاست و از ریاست و امارت بر بدن برخوردار است، معلوم می شود افعال قلب هم نسبت به افعال سایر اعضای بدن دارای رتبه و درجه ای بالا خواهد بود؛ از این رو پیامبر گرامی اسلام ﷺ می فرماید:

الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ أَبْلَغُ مِنْ إِتْعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَالِ^۲؛

قصد به سوی خدای تعالی با دل ها رساتر است از به زحمت انداختن جوارح با اعمال.

و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَالنِّيَّةُ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۶۴؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۳.

۲. کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۶۸؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۶۰.

أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ. أَلَا وَإِنَّ النَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ؛ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ: (قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ)^۱ يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ^۲؛

عمل خالص عملی است که ثنای احدی را بر آن جز خدای تعالی دوست نداشته باشی و نیت بهتر از عمل است. آگاه باش که نیت همان عمل است. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «بگو هر کسی طبق سرشت خویش عمل می‌کند»؛ یعنی طبق نیتش.

هیچ تردیدی نیست که نیت بهتر از عمل است؛ زیرا نیت - چنان که گفته شد - از اعمال قلب است و عمل قلب در مقایسه با اعمال دیگر بر همه آنها تقدم و برتری دارد.

در روایتی دیگر - که به برتری عمل قلب بر سایر اعمال اشاره دارد - نقل شده است که روزی حضرت سلیمان شنید، گنجشگی به عیالش می‌گفت: ما دیگر پیر شده‌ایم، پیش آی تا با هم نزدیکی کنیم، شاید خدای تعالی فرزندی به ما عطا کند که ذکر خدای سبحان گوید. حضرت سلیمان از این سخن گنجشگ در شگفت شد و فرمود: نیت این گنجشگ از همه دارایی مملکت من بهتر است.^۳

با توجه به این روایات و توضیحات دیگری که در مباحث آینده خواهد آمد، معلوم می‌شود که قلب در انسان جایگاه مهم و اساسی دارد و نه تنها خود بر همه اعضا ریاست و امارت دارد، بلکه افعالش هم بر همه افعال بدن برتری و فضیلت دارد. بدیهی است که مراد از قلب با این ویژگی‌ها نمی‌تواند تکه گوشت صنوبری شکل - که در داخل سینه انسان است - باشد؛ زیرا پیدا است که کار مهم این عضو رساندن خون به اعضای بدن است و اگر چیز دیگری این کار را انجام دهد، هیچ مشکلی در انسان از جهت فهم و شعور و صفات نفسانی رخ نخواهد داد، چنان که

۱. اسراء (۱۷)، آیه ۸۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۶؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۳۰.

۳. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۹۵.

امروزه با به کارگرفتن قلب مصنوعی این امر به اثبات رسیده است. و نیز مراد از قلب عقل و خرد انسانی نیست؛ زیرا در روایت امام صادق علیه السلام گذشت که حضرت تعقل و فهم را فعل قلب دانستند و روشن است که خرد ورزی و فهم غیر از خرد و عقل است.^۱

قلب و عقل

چنان که گفتیم عقل نوری است که انسان به واسطه آن حسن و قبح، زشتی و زیبایی و وجوب و حرمت را درک می‌کند. همچنین روشن شد که مراد از قلب در این بحث روح و نفس انسان است. حال در اینجا درباره ارتباط میان این دو بحث خواهیم کرد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الْعَقْلُ مَسْكَنُهُ فِي الْقَلْبِ^۲؛

دل انسان محل سکناي عقل و خرد اوست.

و نیز می‌فرماید:

العقل من القلب^۳؛

عقل از قلب است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هم می‌فرماید:

أَلَا وَ مَثَلُ الْعَقْلِ فِي الْقَلْبِ كَمَثَلِ السِّرَاجِ فِي الْبَيْتِ^۴؛

۱. رابطه میان عقل و قلب در ادامه به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۱۹۰؛ بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۳۰۴ - ۳۰۵.

۳. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۳۰۵؛ کفایة الاثر، ص ۲۵۳.

۴. علل الشرایع، ص ۹۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۸۱؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۹.

آگاه باش که عقل در قلب چون چراغی است در وسط اتاق.

در حدیث اهللبجه امام صادق علیه السلام می فرماید:

فَعَرَفَ الْقَلْبُ بِعَقْلِهِ أَنَّ مُمْسِكَ الْأَرْضِ... هُوَ الَّذِي يُمَسِّكُ السَّمَاءَ الَّتِي فَوْقَهَا... أَنَّ الْقَلْبَ يُفَكِّرُ بِالْعَقْلِ الَّذِي فِيهِ^۱؛

قلب با عقلش می شناسد که نگهدارنده زمین... هموست که آسمان بالای زمین را نگهداشته است... همانا قلب با عقلی که در اوست فکر می کند.

و نیز می فرماید:

أَنَّهُ لَيْسَ يَقْدِرُ شَيْءٌ مِنَ الْحَوَاسِّ أَنْ يَفْعَلَ بِشَيْءٍ مِنَ الْجَسَدِ شَيْئاً بَغَيْرِ إِذْنِ الْقَلْبِ وَدَلَالَتِهِ وَتَدْبِيرِهِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ الْقَلْبَ مُدَبِّراً لِلْجَسَدِ، بِهِ يَسْمَعُ وَبِهِ يُبْصِرُ وَهُوَ الْقَاضِي وَالْأَمِيرُ عَلَيْهِ وَلاَ يَتَقَدَّمُ الْجَسَدُ إِنْ هُوَ تَأَخَّرَ وَلاَ يَتَأَخَّرُ إِنْ هُوَ تَقَدَّمَ وَبِهِ سَمِعَتِ الْحَوَاسُّ وَأَبْصَرَتِ إِنْ أَمَرَهَا انْتَمَرَتْ وَإِنْ نَهَاها انْتَهَتْ وَبِهِ يَنْزِلُ الْفَرْحُ وَالْحُزْنُ وَبِهِ يَنْزِلُ الْأَلَمُ^۲؛

همانا هیچ کدام از حواس بدون اذن قلب و راهنمایی و تدبیر آن در بدن کاری را نمی توانند بکنند؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی قلب را مدبر بدن قرار داده است. به وسیله قلب بدن می شنود و می بیند، و قلب قاضی و فرمانده بدن است. آن گاه که قلب عقب مانده است، بدن پا پیش نمی نهد و آن گاه که قلب پیش رفته است، بدن عقب نمی ماند. شنوایی و بینایی حواس به واسطه قلب است. هرگاه قلب آنها را فرمان دهد اطاعت می کنند و آن گاه که نهی شان کند باز می ایستند. به واسطه قلب شادی و غم و درد بر بدن فرو می ریزد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۶۲ - ۱۶۳. ۲. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۶۹.

العقل نور في القلب يفرّق به بين الحقّ والباطل؛

عقل نورست در قلب که میان حق و باطل با آن تمیز داده می شود.

از روایاتی که نقل شد استفاده می شود که علم و دانش و خرد امری جدا از حقیقت قلب و روح انسان است و خدای تعالی نور علم و عقل را بر قلب آدمی افاضه می کند.

قلب محل و مسکن علم و عقل است و با رسیدن نور علم و خرد به آن، دل انسان روشنایی و نورانیت پیدا می کند و انسان با آن نور، توان تفکر و تدبّر و درک را در خود می یابد.

روشن است که نور عقل خطا پذیر نیست، لذا خدای تعالی می فرماید:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^۲؛

و بدانید که خدا میان انسان و قلب او حایل می شود.

صریح آیه شریفه آن است که خداوند سبحان میان انسان و قلب او حایل می شود. بدیهی است که نسبت حایل شدن خدا بین انسان و قلبش نسبت حقیقی به معنای حایل شدن ذات خداوند نیست، بلکه مراد انداختن حجاب و حایل میان انسان و قلب اوست و حجابی که خدا بین انسان و قلب او می اندازد، یا حجاب نوری است یا حجاب ظلمانی. با توجه به روایاتی که در تفسیر آیه شریفه وارد شده است، این حجاب و حایل به حجاب نورانی، تفسیر گردیده است؛ یعنی با افاضه نور عقل به قلب انسانی، قلب متور می شود و حق را از باطل تشخیص می دهد و هیچگاه به مرتبه ای نمی رسد که حق را باطل بداند.

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه مذکور می فرماید:

۲. انفال (۸)، آیه ۲۴.

۱. ارشاد القلوب، ص ۱۹۸.

يَحُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ؛

خداوند متعال میان انسان و این که باطل را حق بداند مانع می شود.

و نیز می فرماید:

لا يَسْتَيْقِنُ الْقَلْبُ أَنَّ الْحَقَّ بَاطِلٌ أَبَدًا وَلَا يَسْتَيْقِنُ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ أَبَدًا؛

قلب هیچ گاه حق بودن باطل و باطل بودن حق را یقین نمی کند.

البته در مواردی خدای سبحان بر قلب های انسان هایی که در کفر و عناد از حد بگذرند، مهر می زند و آنها با وجود داشتن قلب و قوای ادراکی، ادراک و فهم پیدا نمی کنند. در این صورت روشن است که ادراک و فهم از آنها گرفته می شود، نه این که خوب را بد درک کنند و یقین کنند که امری خوب است، در حالی که واقعاً خوب نباشد.

امام صادق عليه السلام می فرماید:

أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ الْحَقَّ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بَاطِلًا، لَا شَكَّ فِيهِ وَأَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ الْبَاطِلَ فِي قَلْبِ الْكَافِرِ الْمُخَالِفِ حَقًّا، لَا شَكَّ فِيهِ. وَلَوْ لَمْ يَجْعَلْ هَذَا هَكَذَا مَا عُرِفَ حَقٌّ مِنْ بَاطِلٍ^۳؛

خدای تعالی ابا دارد که حق را در قلب مؤمن، باطل قرار دهد، که هیچ شکی در آن نباشد. و خداوند ابا دارد که باطل را در قلب کافر مخالف حق قرار دهد که شکی در آن نباشد، و اگر خداوند این گونه نمی کرد، حق از باطل شناخته نمی شد.

پس هر چند قلب امیر و فرمانده بدن است، ولی این امارت و فرماندهی وقتی در جهت خدا قرار می گیرد که بر طبق احکام عقل بوده باشد و عقل هم وقتی کامل

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۲؛ التوحید، ص ۳۵۸؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۵۸.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۷. ۳. بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۰۳.

می شود که انسان جنود و لشکریان آن را در خود به طور کامل تحقق بخشد. بنابراین با توجه به ارتباطی که میان قلب و علم و عقل برقرار است، معلوم می شود که تکامل این دو چنان به هم پیوسته شده که نمی شود میان آنها جدایی انداخت؛ به این معنا که نمی شود عقل انسان، در تکامل و افزایش باشد ولی با وجود آن قلب رو به ضعف و ناتوانی گذارد. بلکه هرگاه عقل در انسان ناتوان گردد، قلب هم ضعیف خواهد شد و هرگاه عقل قوی شود، قلب هم توانمند خواهد شد. عکس این مطلب هم صادق است؛ یعنی قوت و ضعف قلب نیز موجب قوت و ضعف عقل در انسان خواهد شد.

از سوی دیگر عقل و قلب هر دو در اخلاق و صفات نیکوی انسانی نقش اساسی دارند، بنابراین تقویت آن دو موجب تقویت اخلاق در انسان خواهد بود.

قلب و اخلاق

گفتیم که میان علم و عقل و اخلاق ارتباط دو طرفه و تعامل وجود دارد و علم و عقل در اخلاق تأثیرگذار است و اخلاق نیز در علم و خرد. و نیز بیان شد که قلب با وجود این که محل و مسکن علم و خرد است، اما قوت و ضعف هر کدام در قوت و ضعف دیگری مؤثر است.

پس واضح است که میان قلب و اخلاق نیز همین رابطه وجود دارد. در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز به این امر تصریح و اشاره شده است. امیر المؤمنین علیه السلام بعد از آن که مراتب جهاد را جهاد با دست، زبان و قلب می داند می فرماید:

فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بَقَلْبِهِ مَعْرُوفًا وَلَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا قَلْبًا فَجَعَلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ^۱؛

پس کسی که با قلب خویش معروف را نشناسد و بدی ها را منکر نشمارد،

۱. نهج البلاغه، قصار الکلم ۳۷۵.

قلب او واژگون و زیر و رو می شود.

اقرار و اعتقاد و تصدیق از اعمال قلب است. در روایت جنود عقل نیز همه اینها از لشکریان عقل شمرده شده است. از طرفی امر به معروف و نهی از منکر در هر مرتبه ای که باشد از صفات خوب و پسندیده انسانی و اخلاق خوب به شمار می آید، پس تأمل در این حدیث، ارتباط میان عقل و قلب و اخلاق را باروشن می کند.

در حدیث فوق، حضرت به صراحت بیان می کند که خوب ندانستن معروف و بد نشمردن منکر، قلب را زیر و رو می کند. بدیهی است که زیر و رو شدن قلب و واژگونی آن موجب از کار افتادن آن می شود و یا کار آن را دچار مشکل می سازد و ضعف و ناتوانی بار می آورد. در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

كَانَ أَبِي عليه السلام يَقُولُ: مَا شَيْءٌ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنَ الْخَطِيئَةِ. إِنَّ الْقَلْبَ لَيُورِقُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ أَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ وَأَعْلَاهُ أَسْفَلُهُ ؛

پدرم علیه السلام می فرمود: چیزی تباه کننده تر از خطا و معصیت برای قلب وجود ندارد. همانا قلب با خطا و معصیت در ستیز است و این ستیز تداوم پیدا می کند تا این که معصیت بر قلب چیره می شود و آن را واژگون می سازد.

و همین طور می فرماید:

خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ فَقَدَ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ، لَمْ يَزَلْ نَاقِصَ الْعَيْشِ زَائِلَ الْعَقْلِ، مَشْغُولَ الْقَلْبِ، فَأَوْهَاهَا صِحَّةُ الْبَدَنِ، وَ الثَّانِيَةُ الْأَمْنُ، وَ الثَّالِثَةُ السَّعَةِ فِي الرِّزْقِ، وَ الرَّابِعَةُ الْأَنْيَسُ الْمُوَافِقُ. قُلْتُ: وَ مَا الْأَنْيَسُ الْمُوَافِقُ؟ قَالَ: الزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ وَ الْوَلَدُ الصَّالِحُ وَ الْجَلِيسُ الصَّالِحُ. وَ الْخَامِسَةُ - وَ هِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ

الْخِصَالُ - الدَّعَةُ ۱؛

پنج خصلت است که هر کس یکی از آنها را نداشته باشد، زندگیش ناقص و خردش زایل و قلبش گرفتار است. اوّل آنها صِحّت بدن است. دوم: امنیّت، سوم: توسعه در روزی و چهارم: انیس موافق. پرسیدم: مقصود از انیس موافق کیست؟ فرمود: زن صالح و فرزند صالح و دوست صالح. و پنجم - که همه آنها را جمع کرده است - فروتنی و افتادگی و ملایمت و نرمی است.

در این دو حدیث شریف، تأثیر فعل اخلاقی در قلب به روشنی بیان شده است. در مباحث بعدی مطالب و روایات فراوانی درباره تقویت و تضعیف قلب و عقل به واسطه اخلاق خوب و بد و همین طور تحقّق اخلاق خوب و بد از اشخاصی که دارای قلبی سالم یا مریض و عقلی روشن و یا گرفتار هستند، بیان خواهیم کرد تا تأثیر هر یک از عقل و قلب در اخلاق و عکس آن معلوم گردد.

تأثیر سلامت بدن در عقل و روح

محل سکناى عقل، قلب است و جایگاه قلب و روح، بدن. روح در این دنیا به طور معمول از طریق بدن تغذیه می شود، پس سلامت بدن و تغذیه مناسب، تأثیر فراوانی در عقل و قلب خواهد داشت و چون انسان ها از حقیقت بدن، روح، عقل و ارتباط میان آنها اطلاع کافی و دقیق ندارند، به ناچار باید در مورد غذا و لباس مناسب و استفاده بهتر از بدن، روح و عقل به خالق متعال مراجعه کنند و دستورات لازم را از او بگیرند.

ج. نیت

سومین رکن از مبادی و ریشه‌های اخلاق، «نیت» است. در ادامه با تعریف نیت، به چگونگی ارتباط آن با اخلاق اشاره می‌کنیم.

معنای نیت

نیت در لغت به معنای قصد و عزم است.

جوهری می‌گوید:

نَوَيْتُ نِيَّةً... أَيْ عَزَمْتُ.^۱

و در لسان العرب می‌نویسد:

نَوَى الشَّيْءَ نِيَّةً.. قَصْدَهُ وَاعْتَقَدَهُ.^۲

علامه مجلسی^۳ از مرحوم خواجه نصیر طوسی نقل می‌کند که:

نیت عبارت است از قصد فعل و آن واسطه است میان علم و عمل؛ زیرا چیزی که دانسته نشود، قصد آن ممکن نباشد و آنچه قصدش ممکن نباشد صادر نمی‌شود.^۴

مرحوم شیخ بهایی می‌فرماید:

نیت در حقیقت همان قصد بسیط^۴ ایجاد فعل معین است به جهت غایت آن و این معنی از افعال هیچ عاقلی قابل تفکیک نیست. به همین جهت است که برخی از علمای ما گفته‌اند: تکلیف کسی به ایجاد فعل بدون

۲. لسان العرب ۱۵ / ۳۴۷.

۱. صحاح اللغة، ج ۶، ص ۲۵۱۶.

۳. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۸۵.

۴. شاید مراد از قصد بسیط، قصد اجمالی یا حالت ضعیف قصد باشد که ناشی از معرفت بسیط است.

نیت، تکلیفی است خارج از طاقت.^۱

مرحوم نراقی در جامع السعادات می‌فرماید:

النَّيَّةُ هِيَ انْبِعَاثُ النَّفْسِ وَتَوَجُّهُهَا إِلَى مَا يَرَاهُ مُوَافِقًا لْغَرَضِهَا^۲؛

نیت انگیزه شدن و توجه نفس است به چیزی که آن را با غرض خود موافق می‌بیند.

بعث به معنای تحریک کردن است، بر اساس نظر مرحوم نراقی دواعی (انگیزه‌ها)، موجب بعث می‌شوند و پس از بعث، انبعاث حاصل می‌شود. پس انبعاث غیر اختیاری است، لذا نمی‌توان نیت را «انبعاث نفس» دانست؛ چرا که انسان و جداناً اختیاری بودن نیت را می‌یابد، البته مرحوم نراقی در تعریف خود از نیت، توجه نفس را هم ذکر کرده است و توجه امری اختیاری است. اما اگر مراد از توجه متنبه و متوجه شدن باشد، غیر اختیاری خواهد بود. در هر صورت این بیان مبهم است و حال آن که در مقام تعریف باید از الفاظ و تعبیر روشن استفاده کرد. مرحوم خوئی هم می‌فرماید:

إِنَّ الْمُرَادَ بِالنَّيَّةِ أَمْرٌ ثَالِثٌ وَهُوَ الدَّاعِي وَالْمَحْرَّكُ نَحْوَ الْعَمَلِ وَأَنَّ كُلَّ مَا صَدَرَ عَنِ الْمَكْلُوفِينَ مِنَ الْأَفْعَالِ أَمْرٌ مُسْتَحْسَنٌ فِيمَا إِذَا كَانَ الدَّاعِي إِلَيْهِ حَسَنًا كَمَا أَنَّهُ أَمْرٌ مُسْتَقْبَحٌ فِيمَا إِذَا كَانَ الدَّاعِي إِلَيْهِ قَبِيحًا^۳؛

مراد از نیت امر دیگری غیر از اوامری است که ذکر شده است و آن عبارت است از امری که انسان را به سوی عمل بعث و تحریک می‌کند. و هر فعلی که از مکلفین صادر می‌شود خوب خواهد بود، در صورتی که داعی و محرک آن خوب باشد و بد خواهد بود، اگر داعی آن بد باشد.

۱. حبل المتین، ص ۲۲۰.

۲. جامع السعادات، ج ۳، ص ۸۶.

۳. کتاب الطهارة، ج ۴، ص ۴۷۴.

به نظر می‌رسد در تعریف نیت به انبعاث و برانگیخته شدن تسامح شده است؛ زیرا بدیهی است که انبعاث و تحرک اثر نیت و قصد است. از سوی دیگر ممکن نیست عاقل مختار با علم و توجه کاری انجام دهد، ولی هیچ قصد و نیتی نداشته باشد. به همین جهت است که برخی تصریح کرده‌اند که تکلیف به انجام فعلی برای عاقل مختار بدون قصد و نیت تکلیف به ما لا یطاق است. همچنین در مورد بیان مرحوم خوینی باید گفت: داعی، یک حالت نفسانی و خارج از اختیار انسان است. البته داعی ممکن است محرک خارجی و یا غایت فعل باشد. در هر صورت انسان در مقابل دواعی مختار است، پس نمی‌توان نیت را به داعی معنا کرد. قصد فعل با داعی انجام می‌شود، اما صرف داعی در نیت کافی نیست، بلکه توجه و جهتی که به داعی داده می‌شود، نیت را محقق می‌کند. داعی غیر اختیاری است، اما انسان می‌تواند به آن، جهت دهد و این جهت دادن اختیاری است. پس نیت، قصد فعل همراه با جهت خاص است، لذا اگر جهت خاص، همان غایت باشد، نظر مرحوم شیخ بهائی صائب خواهد بود. گاهی مراد از نیت، در روایات جهت الهی دادن به قصد فعل است.

رسول خدا ﷺ در وصیت خویش به ابوذر می‌فرماید:

يَا أَبَا ذَرٍّ لَيْكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ حَتَّى فِي النَّوْمِ وَالْأَكْلِ؛^۱

ای ابوذر! در هر چیزی حتی در خوردن و خوابیدن هم نیت داشته باش.

روشن است که منظور پیامبر اکرم ﷺ آن است که انسان باید به همه افعال خود - حتی امور مباح - جهت الهی بدهد. در نتیجه می‌توان گفت رسول اکرم ﷺ به موردی خاص از نیت نظر داشته است؛ زیرا معنای «نیت» جهت دادن به فعل است، اعم از جهت الهی و غیر الهی.

۱. مکرم الاخلاق، ص ۴۶۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۸؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۴.

نیت، عمل قلب و اختیاری است

به طور کلی هر فعلی تا مراحل زیر را طی نکند، اختیاری قلمداد نمی‌شود: تصوّر، تصدیق به فائده، میل و شوق، اراده و قصد و نیت. در این که همه این مراحل در موطن نفس آدمی تحقّق پیدا می‌کنند و از افعال نفس انسان می‌باشند، جای شک و تردیدی نیست، ولی در این که آیا همه اینها یا برخی از آنها به اختیار از انسان صادر می‌شود، میان علما اختلاف وجود دارد. برخی معتقدند که همه این مراحل جبراً در انسان تحقّق پیدا می‌کند و اختیاری نیست^۱، ولی در مقابل عده‌ای دیگر از دانشمندان این امور را در برخی صور، اختیاری می‌دانند. یعنی ممکن است انسان این افعال قلبی خود را تحت اختیار خود در آورد و در صدور و عدم صدور آنها نقش داشته باشد.^۲ روشن است که هر انسانی با مراجعه به نفس خویش می‌یابد که اراده و امیال و شهواتش رامی‌تواند کنترل کند و می‌تواند کاری را اراده نکند یا بکند و یا میل و شهوت به چیزی را در خود از بین ببرد و یا جلوی آن را بگیرد.^۳ در اصل وجدانی بودن این امر، شک و شبهه‌ای نیست^۴، به علاوه آیات و روایات فراوانی به صراحت بر اختیاری بودن این امور دلالت دارند.

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۵

۱. ر.ک: جامع السعادات، ج ۳، ص ۹۷؛ کفایة الأصول، ج ۱، ص ۹۹ - ۱۰۱.

۲. ر.ک: محاضرات، ج ۱، ص ۵۴.

۳. اگر چه در برخی موارد شهوت و میل به حدی می‌رسد که دیگر از اختیار انسان خارج می‌شود، ولی این عمومیت ندارد و در موارد خاصی اتفاق می‌افتد.

۴. بلکه شبهه از ناحیه دیگری برای عده‌ای پیش آمده که به واسطه آن وجدان خویش را نادیده گرفته‌اند.

۵. قصص (۲۸)، آیه ۸۳.

این سرای آخرت را برای کسانی قرار دادیم که اراده برتری جویی و قصد فساد در زمین ندارند و عاقبت از آن پرهیزکاران است.

در این آیه شریفه اراده برتری جویی در زمین و اراده فساد - که از اعمال قلبی است و در حقیقت همان نیت است - ^۱ از موجبات محرومیت از بهشت شمرده شده است و این با اختیاری نبودن اراده و نیت منافات دارد. و دلالت می‌کند که انسان می‌تواند اراده و نیت را تغییر دهد. در روایات هم شواهد زیادی بر این مطلب وجود دارد. به عنوان مثال اختیاری بودن نیت در وصیت رسول خدا ﷺ به ابوذر بسیار روشن است. در این روایت پیامبر اکرم ﷺ به ابوذر می‌فرماید، در همه اعمال خود نیت داشته باش و به آنها جهت الهی بده. با توجه به دستور رسول خدا ﷺ، اختیاری بودن، نیت واضح است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيْهُمُ بِالْحَسَنَةِ وَلَا يَعْمَلُ بِهَا فَتُكْتَبَ لَهُ حَسَنَةٌ وَإِنْ هُوَ عَمَلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيْهُمُ بِالسَّيِّئَةِ أَنْ يَعْمَلَهَا فَلَا يَعْمَلُهَا فَلَا تُكْتَبُ عَلَيْهِ ^۲؛

همانا مؤمن کار خوبی را قصد می‌کند، ولی آن را انجام نمی‌دهد، پس برای او یک نیکی نوشته می‌شود و اگر آن را عمل انجام دهد، ده نیکی برای او حساب می‌شود. و همانا مؤمن قصد کار بد را می‌کند ولی آن را انجام نمی‌دهد، لذا برای او چیزی نوشته نمی‌شود.

در این حدیث برای قصد و نیت فعل خوب اجر و ثوابی قرار داده شده است. از

۱. اراده یکی از مراحل است که در تحقق فعل نقش دارد. بدین معنا اراده از اعمال قلب و غیر از نیت است. اما با توجه به قید «فی الأرض» در آیه می‌توان گفت: مراد از اراده فساد، جهتی است که انسان به عمل خارجی خود می‌دهد و چون ریشه همه کارها در اراده است، می‌توان گفت: مراد از اراده در این آیه همان «نیت» است.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۲۸؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۲۵.

آنجا که ثواب و حسنه به طور معمول در امور اختیاری است، اختیاری بودن نیت روشن می شود. پس به طور کلی همه اعمال قلبی و جوارحی و در رأس آنها نیت و قصد، افعالی اختیاری اند، بلکه در رتبه مقدم بر اعمال ظاهری و جوارحی قرار دارند؛ چنان که خود قلب نیز نسبت به سایر اعضا و جوارح نقش ریاست و مولویت را داراست.

امام صادق علیه السلام ایمان را عمل شمرده و می فرماید:

خدای تبارک و تعالی ایمان را بر اعضا و جوارح فرزند آدم واجب کرده و میان آنها تقسیم نموده است. پس هیچ عضوی از اعضای او خالی از ایمان نیست و به هر عضوی مقداری از ایمان داده شده که به دیگری غیر از آن را داده اند.

یکی از این اعضا قلب اوست که با آن می فهمد و تعقل می کند و آن امیر و فرمانده بدن است و همه اعضا و جوارح به فرمان و رأی آن انجام وظیفه می کنند... اما آنچه از ایمان بر قلب فرض شده عبارت است از اقرار و معرفت و اعتقاد و رضا و خشنودی و تسلیم به این که خدایی جز الله نیست و او یگانه است و شریکی ندارد، خدایی واحد است که همراه و فرزندی ندارد و این که محمد صلوات الله علیه و آله بنده و رسول اوست و اقرار به تمام پیامبران و کتاب های آسمانی. و این فرض قلب است از اقرار و معرفت که عمل قلب است.^۱

در این روایت از معرفت؛ اقرار، تسلیم، اعتقاد، رضایت و خشنودی - که همه از اعمال قلب است - به عنوان تکلیف و فرض یاد شده است و این به صراحت دلالت دارد که همه اعمال قلبی، اختیاری هستند و انسان بر فعل و ترک آنها تسلط کامل دارد و می تواند مانع اعمالی چون معرفت، تسلیم و اعتقاد قلبی گردد.

تفکیک فعل جوارحی از نیت

روشن است که تفکیک عمل جوارحی از نیت ممکن است و روایت امام صادق علیه السلام نیز بیانگر همین نکته بود. در این روایت بیان شده بود که اگر مؤمن کار خوبی را قصد کند و نتواند انجام دهد، برای او حسنه نوشته می شود. در نتیجه از این روایت استفاده می شود که تفکیک فعل از نیت و قصد ممکن است؛ یعنی ممکن است انسان فعلی را قصد کند، ولی آن را در خارج ایجاد نکند. پس چنین نیست که وقتی قصد و اراده و نیت تحقق پیدا کرد به دنبال آن عمل هم باید در خارج تحقق پیدا کند، بلکه انسان در تمام مراحل، توانایی و تسلط بر فعل و ترک را دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَا يَصْنَعُ أَحَدُكُمْ أَنْ يُظْهَرَ حَسَنًا وَيُسِرَّ شَيْئًا، أَلَيْسَ يَرْجِعُ إِلَى نَفْسِهِ؛ فَيَعْلَمُ أَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ كَذَلِكَ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: (بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ)^۱
إِنَّ السَّرِيرَةَ إِذَا صَحَّتْ قَوِيَّتِ الْعَلَانِيَةُ^۲؛

هیچ کدام از شماها خوش ظاهر و بد باطن نباشید، آیا (انسان) وقتی به نفس خویش نظر می کند نمی داند که این گونه نیست. در حالی که خداوند متعال می فرماید: «بلکه انسان به نفس خود آگاه است»، همانا وقتی باطن صحیح باشد ظاهر هم قوی خواهد شد.

پس نیت و اراده، اختیاری و غیر از عمل خارجی است و قدرت و اختیار علاوه بر اعمال جوانحی بر اعمال جوارحی نیز حاکم است.

انسان باید سعی کند حسن نیت داشته باشد و از سوء نیت دوری جوید. باید توجه داشت که داشتن نیت بد در باطن و اظهار حسن نیت در ظاهر، عمل زشتی

۱. قیامت (۷۵)، آیه ۱۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۹۵؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۸۹.

بخش دوم: ارکان اخلاق / ۱۰۳

است که انسان با آن خود را فریب می دهد. انسان خود بهتر می داند که واقع امر غیر از این است و خدای تعالی هم بر ظاهر و باطن همه احاطه کامل دارد و چیزی از او پوشیده نیست. پس بهتر است ظاهر و باطن خویش را هماهنگ کنند تا به واسطه سلامت باطن ظاهر هم تقویت گردد.

نیت از ارکان اخلاق است

هر چند نیت، عمل است (عمل قلب)، اما از آنجا که هیچ عملی در خارج بدون نیت تحقق پیدا نمی کند، از این رو می توان نیت را یکی از ارکان اخلاق دانست. بر اساس روایت امام صادق علیه السلام قلب فرمانده بدن شمرده شده و اعضای دیگر همه به دستور و فرمان او حرکت می کنند.^۱ پس اعمال قلب در رتبه و درجه ای بالا از اعمال اعضا و جوارح دیگر قرار می گیرد. با توجه به این موضوع، واضح است که نیت و قصد - که از اعمال قلبی است - تأثیر فراوانی در همه اعمال انسان دارد و همه جوارح در حقیقت مطیع دستور و نظر قلب هستند، تا از قلب دستوری صادر نشود و رأی او بر چیزی استوار نگردد، جوارح حرکتی نمی کنند. بدین ترتیب معنای این روایت روشن می شود که امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

لا عمل الا بنیة^۲؛

هیچ عملی بدون نیت نیست.

همچنین می توان فهمید که چرا پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱. ر. ک: الکافی، ج ۲، ص ۳۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۸۴. مراد از عمل، در این روایت شریف، عمل پسندیده ای است که مقرب الی الله باشد. بر اساس کلام امام سجاد علیه السلام، اگر چنین عملی با نیت الهی صورت گرفته باشد، ثبت می شود. به عبارت دیگر فقط عملی که نیت خوب داشته باشد، عبادت است. ولی اعمال مباحی که بدون جهت الهی یا با جهت شیطانی صورت می گیرند، به عنوان فعل نیک ثبت نمی شوند.

نِیَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَنِیَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ^۱؛

نِیَّتِ مؤمن بهتر از عمل اوست و نِیَّتِ کافر بدتر از عمل اوست.

زیرا کفر و ایمان در درجهٔ اوّل و بیشتر از همه در قلب انسان وارد می‌شود و سپس آثار آن در سایر اعضا و جوارح پیدا می‌شود.

پس شخصی که بالاترین درجهٔ ایمان قلبی را داشته باشد در واقع ایمان امیر و فرمانده بدن او را تسخیر کرده است، بنابر این بقیه اعضای او هم به طور معمول اعمالشان با آن هماهنگ خواهند شد و بدیهی است که کار و عمل فرمانده به مراتب بالاتر از کار فرمانبر است و روشن است که نِیَّت و قصد، عملی قلبی است که همهٔ اعضا را به حرکت در می‌آورد. اگر نِیَّت شخصی سالم باشد، همه اعمال سالم خواهند بود و اگر نِیَّت ناسالم باشد، اعمال همهٔ اعضا ناسالم خواهند شد.

حسن فعلی و حسن فاعلی

این نکته را هم نباید فراموش کرد که هر عملی بر اساس نِیَّتِ تحقق پیدا می‌کند و ممکن است خوبی و بدی نِیَّت در خوبی و بدی عمل نقش نداشته باشد، ولی بدی نِیَّت ارزش و اعتبار آن را پائین می‌آورد. به عنوان مثال، خدمت به مردم و به کارگیری سرمایه و توانایی در امور خیریه و ایجاد مداس و مساجد، قرض دادن، اطعام مردم، دستگیری از فقرا و ضعفا، کمک و یاری به مساکین و سالخوردگان، مداوای بیماران، رسیدگی به کسانی که در درد و رنج و گرفتاری‌اند؛ همه اعمالی خوب و خداپسندانه و از مصادیق احسان هستند و خوبی آنها بدیهی عقل انسان، بلکه فطری آن است.^۲

۱. همان .

۲. حتی موجودات دیگر هم هر یک به اندازهٔ درک و شعور خود، رضایتمندی خود را از چنین اعمالی نشان می‌دهند.

هر کاری که مصداق احسان باشد، خوب خواهد بود و فرقی نمی‌کند که عامل آن نیت خیر و احسان داشته باشد یا نه. ولی این کار اگر تنها به نیت احسان بوده باشد و فاعل آن هدف دیگری غیر از احسان نداشته باشد، نزد همه خردمندان ارزش و اعتبار بالاتر و بیشتری خواهد داشت. اما اگر عامل، اهداف و دواعی دیگری مثل رسیدن به مقام، گرفتن رأی، پیدا کردن اعتبار عمومی و ... داشته باشد کار وی اعتبار و ارزش خود را از دست خواهد داد.

به عبارت دیگر اگر انگیزه و داعی، صرفاً اهداف شخصی - مثل رسیدن به جاه و مقام - باشد و احسان هیچ گونه نقشی در عمل نداشته باشد، در این صورت می‌توان گفت عملی بی‌ارزش، بلکه منفی و قبیح است. فرض کنید کسی به قصد اغفال و کشتن انسانی به او نزدیک می‌شود و با او مهربانی و ملامت و در کارهایش به او کمک می‌کند، تا بتواند هدف خویش را عملی سازد. آیا هیچ عاقلی برای این اعمال ارزشی قائل می‌شود؟

پس ارزش و اعتبار عمل تنها در گرو خوبی آن نیست (حسن فعلی)، بلکه ارزش و اعتبار عمل به نیت و قصد صحیح و خوب هم نیاز دارد (حسن فاعلی).

بنابراین نیت نقش مهمی در ارزش و اعتبار اعمال دارد و هیچ عملی هم از نیت خالی نیست و اعمال بر اساس نیت شکل می‌گیرند. از این رو امام صادق علیه السلام «شاکله» را در آیه شریفه **﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾**^۱ به نیت تفسیر کرده است.^۲

۱. اسراء (۱۷)، آیه ۸۴: بگو همه بر اساس سرشت و فطرت خویش عمل می‌کنند.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۸۵. بر اساس این تفسیر نیت انسان بر اساس شاکله و فطرت و سرشت او شکل می‌گیرد. یعنی کسی که خمیرمایه و سرشت و خلقت او بر پایه ایمان نهاده شده باشد، نیت‌های او هم ایمانی خواهد بود و آن که سرشت و فطرتش بر کفر و جحود و نفاق استوار شده باشد، نیت‌های او هم بر محور آن دور خواهد زد. به عبارت دیگر شاکله نیت را رنگ می‌دهد و نیت عمل خارجی را. البته شاکله در عمل تأثیر تام ندارد، چرا که قدرت و اختیار بر نیت حاکم است، لذا شاکله فقط اقتضایی برای عمل دارد و انسان را جبراً به سوی عملی سوق نمی‌دهد.

نیت عمل قلب است. قلب برای خود شاکله‌ای پیدا کرده است و نیت از این صورت و شاکله تراوش پیدا می‌کند. قلب انسان ابتدا پاک است و با معصیت نقطه سیاهی در آن ایجاد می‌شود. با زیاد شدن معصیت تمام قلب سیاه می‌شود. قلبی که تمام ساحتش با سیاهی پر شده است، نیتش ظلمانی خواهد بود. اما اگر قلب روشن باشد، نیت نیز زلال و روشن خواهد شد. شاکله قلب بر اثر اعمال آن ایجاد می‌شود و این شاکله در اعمال بعدی تأثیر می‌گذارد. یعنی عمل و شاکله همواره در تعامل اند. لذا بر مؤمنین لازم است که اگر مرتکب فعل قبیحی شدند بلافاصله توبه کنند تا عمل زشت آنان موجب سیاهی قلبشان نگردد.

مهم‌ترین دژی که انسان در مرحله اول باید سراغ آن برود تا آن را تسخیر کند، قلب و روح است. تا قلب و روح از زنگارهای کفر و جحود و نفاق و زشتی و قساوت و جهل و نادانی و شقاوت پاک نشود، اعضای دیگر هم از کارهای زشت و بد پاک نخواهند شد. پس باید به تدریج قلب و روح را پاک کرد تا اعضا دیگر هم سالم و سلامت باشند.

از آنجاکه خدای سبحان بر دل‌ها حکومت دارد و اوست که می‌تواند شیطان را مهار کند، لذا باید برای حفظ روشنایی قلب به او پناه برد و به آنچه پیامبرانش در این زمینه آورده‌اند، گوش جان سپرد و در مقابل آنان سر تعظیم فرود آورد؛ امید است با تسلیم در مقابل فرامین الهی و روشننگری‌های عقل و خرد انسانی، به قلبی سالم و روحی با نشاط دست یافت.

بخش سوم

مبادی اخلاق

● طینت

● آب و هوا

● خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها

● نقش گناه و اطاعت در اخلاق

مراد از مبادی اخلاق، زمینه‌ها و امور مؤثر در اخلاق انسان هستند. این امور عبارت‌اند از: طینت، آب و هوا، خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها، مصاحبت با مردم، گناه یا اطاعت، تجارت، برخی پیشه‌ها، ولایت و سلطنت، فقر و غنا و برخی افعال. در ادامه به بررسی هر یک از این مبادی خواهیم پرداخت.

یکم: طینت

خلقت انسان در روایات اهل بیت علیهم‌السلام از جایگاه مهمی برخوردار است، در قرآن کریم کیفیت خلقت انسان و عوالمی که بر او گذشته، بیان شده است.^۱ بر اساس روایات فراوان - بیش از حدّ تواتر - پیدایش انسان اختصاص به این عالم نداشته، بلکه همین انسان پیش از ورود به این دنیا، عوالمی را سپری کرده است.^۲

پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

همه امت من در مرحله طینت برایم تجسم پیدا کرد و من همه آنها را به اسم خود و اسم پدرشان و اخلاق و سیمایشان شناختم.^۳

۱. ر.ک: به اعراف (۷)، آیه ۱۷۲؛ حج (۲۲)، آیه ۵؛ انبیاء (۲۱)، آیه ۳۰؛ فاطر (۳۵)، آیه ۱۱؛ غافر (۴۰)، آیه ۶۷؛ مؤمنون (۲۳)، آیات ۱۲ - ۱۴ و...

۲. ر.ک: ترجمه توحید الامامیه، ص ۱۳۳ - ۱۷۵.

۳. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۵۳.

همچنین روایاتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که گاه شخصی حضور آن حضرت می‌رسید و با احترام به ایشان خود را دوستدار آن حضرت معرفی می‌کرد و گاهی این معرفی با سوگند همراه می‌شد؛ اما حضرت در جواب این گونه اشخاص برخی را تکذیب و عده‌ای را تصدیق می‌فرمود و به صادقان توصیه می‌کرد که مواظب بقیه عمر خویش در این دنیا باشند و خود را برای امتحانات و ابتلائات سخت و دشوار در این دنیا آماده سازند.^۱

در آن عوالم پس از اعطای نور عقل و اختیار انسان‌ها مورد آزمایش‌هایی قرار گرفته‌اند. نتیجه آزمون‌ها تأثیراتی جدی در صفات ظاهری و باطنی و خلق انسان‌ها گذاشته است.

عبدالله بن سنان می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

فدایت شوم من بعضی از دوستانمان را می‌بینم که سبک‌سر، تندخو و بی‌پروا هستند و از این جهت سخت ناراحتم و برخی از مخالفان را می‌بینم که حسن السمّت (خوش روش) هستند. حضرت فرمود: نگو «حسن السمّت»؛ زیرا «سمّت» جهت راه را می‌گویند. بگو: خوش سیما هستند. او می‌گوید: گفتم بعضی از مخالفان را می‌بینم که خوش سیما و بردبارند و از این جهت هم ناراحت می‌شوم. حضرت فرمود: از سبک‌سری و تندخویی دوستان و خوش سیما بودن مخالفان ناراحت مباش. همانا خداوند متعال وقتی خواست آدم علیه السلام را خلق کند این دو طینت را آفرید و آن دو را از هم جدا کرد و به اصحاب یمین فرمود: به اذن من خلق شوید، پس خلقی به صورت ذره‌های ریز به وجود آمدند که حرکت می‌کردند و به اهل شمال هم فرمود: به اذن من خلق شوید. پس آنها هم به اندازه ذره‌های ریز پدید آمدند که حرکت می‌کردند. آن گاه آتشی برای آنها افروخت و فرمود: به اذن من داخل آتش شوید. نخستین کسی که وارد آن شد محمد صلی الله علیه و آله بود و

۱. ر. ک: بصائر الدرجات، ص ۱۰۷ - ۱۰۸ و ۴۱۰ - ۴۱۱؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۴ و ج ۲۶ ص ۱۷ و ۱۱۹ و ۱۲۱ و ج ۴۲، ص ۱۹۶ و ج ۴۶، ص ۲۶ و ج ۶۱، ص ۱۳۱ و ۱۳۸.

به دنبال او رسولان اولوالعزم و اوصیاء و پیروانشان داخل شدند.

آنگاه به اصحاب شمال فرمود: به اذن من وارد آتش شوید.

گفتند: پروردگارا، ما را آفریدی تا بسوزانی؟ و از دستور خدا سرپیچی کردند. پس به اصحاب یمین فرمود: به اذن من از آتش بیرون آیید، آتش در آنها هیچ اثری نگذاشته بود. وقتی اصحاب شمال آنان را دیدند، گفتند: پروردگارا، دوستانمان را می بینیم که سالم از آتش بیرون آمدند، پس حکم ما را لغو کن و ما را دوباره به دخول در آتش امر کن. خداوند فرمود: حکم شما را لغو کردم، پس داخل آتش شوید. وقتی نزدیک آتش شدند و شعله آتش به آنها رسید به عقب برگشتند، گفتند: پروردگارا، ما تحمل سوخته شدن را نداریم و دستور الهی را عصیان کردند. خدای تعالی برای بار سوم آنها را به دخول در آتش امر کرد. باز هم معصیت کردند و برگشتند. اصحاب یمین را هم سه بار امر فرمود و در هر سه بار داخل آتش شدند و سالم بیرون آمدند. بعد از همه اینها خدای تعالی همه را به اذن خود به گل تبدیل کرد و از آن آدم عَلَيْهِ السَّلَام را آفرید. حضرت فرمود: ... سبک سری و تندخویی که در دوستان می بینی، از آمیخته شدن با اصحاب شمال به آنها رسیده است و حسن سیما و وقار که در مخالفین می بینی، از اصحاب یمین به آنها رسیده است.

در این روایت از دو طینت سخن به میان آمده که بر اساس روایات این دو نیز بر اثر امتحان از هم جدا شده اند^۱ آنگاه خداوند این دو گروه را بار دیگر امتحان می کند و اصحاب یمین از این آزمون سر بلند بیرون می آیند. بنابر روایت فوق، خداوند جهت آزمایش مجدد خلایق در این دنیا طینت های دو گروه مذکور را با هم مخلوط کرده است. این خلط و مزج ها در صفات و خلق و خوی انسان ها تأثیراتی دارد. در برخی روایات، ارتباط بین طینت ها به عنوان علت غم و شادی برخی افراد - که ظاهراً سببی ندارد - ذکر شده است. یکی از اصحاب امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام از ایشان

۱. ر.ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۹.

می پرسد:

فدایت شوم ای فرزند رسول خدا ﷺ، همانا گاهی من محزون و مغموم می شوم، بدون این که سببی برای آن بیابم. حضرت فرمود: این غم و شادی از ناحیه ما به شما می رسد؛ زیرا حزن یا سروری که به ما می رسد، بر شما هم وارد می شود؛ چون که ما و شما از نور خداییم. خدای تعالی طینت ما و شما را یکی قرار داده است. و اگر طینت شما همان طور که بود باقی می ماند، شما و ما مساوی می شدیم، ولی طینت شما با طینت دشمنانتان مخلوط شده است. و اگر این امر واقع نمی شد شما هیچ گاه گناه نمی کردید.^۱

در روایاتی دیگر انس و الفت و نیز نفرت انسان ها از همدیگر به انس و الفت و نفرت در عوالم قبل پیوند زده شده است. بر اساس برخی روایات مؤمنان از طینت بهشت آفریده شده اند و با یکدیگر در ارتباط هستند.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

همانا خداوند متعال مؤمنان را از طینت بهشت آفرید و از عطر روح خویش بر آنان جاری ساخت. به همین جهت است که مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است. پس اگر روحی از آن ارواح را در شهری از شهرها غم و اندوهی برسد، ارواح دیگر نیز محزون می شوند؛ زیرا که اینها از آنها هستند.^۲

و از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمودند:

دو برادر مؤمن مانند یک بدن هستند. اگر عضوی از آن به درد آید در بقیه اعضا هم درد پیدا می شود. و ارواح آنها نیز از یک روح اند.^۳

در این دسته از روایات، خدمت به همدیگر، عدم خیانت و غیبت و غش و

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۹۳.

۲. همان.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۱۱۳

مخذول و سرشکسته نکردن یکدیگر از آثار این اخوت و برادری شمرده شده است.^۱

در حدیثی که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده، اختلاف اخلاق و رنگ‌های آدمیان به خاطر اختلاف خاک‌هایی شمرده شده است که هنگام خلقت حضرت آدم از زمین گرفته شده است.^۲

در حدیثی دیگر آمده است:

فَمَا كَانَ مِنَ النَّاسِ مِنْ جَمَالٍ وَ حُسْنِ خَلْقٍ؛ فَهُوَ مِنَ الْحَوَرَاءِ، وَ مَا كَانَ فِيهِمْ مِنْ سُوءِ الْخَلْقِ فَمِنْ بَنَاتِ الْجَانِ؛^۳

آنچه از زیبایی و حسن خلق در انسان‌ها یافت می‌شود از ناحیه حوریه‌ای است (که یکی از فرزندان حضرت آدم با او ازدواج کرد) و آنچه از سوء خلق دیده می‌شود، از ناحیه دختر جنی است (که فرزند دیگر حضرت آدم با او ازدواج کرد).

در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام درباره اختلاف مردم چنین آمده است:

إِنَّمَا فَرَّقَ بَيْنَهُمْ مَبَادِي طِينِهِمْ. وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا فِلَقَةً مِنْ سَبَخِ أَرْضٍ وَ عَذْبِهَا، وَ حَزْنِ تَرْبَةٍ وَ سَهْلِهَا. فَهُمْ عَلَى حَسَبِ قُرْبِ أَرْضِهِمْ يَتَفَارِقُونَ وَ عَلَى قَدْرِ اخْتِلَافِهِمْ يَتَفَاوَتُونَ، فَتَامُ الرُّوَاءِ نَاقِصُ الْعَقْلِ وَ مَا دُ الْقَامَةِ قَصِيرُ الْهَمَّةِ وَ زَاكِي الْعَمَلِ قَبِيحُ الْمَنْظَرِ، وَ قَرِيبُ الْفَقْرِ بَعِيدُ السَّبْرِ وَ مَعْرُوفُ الضَّرِيبَةِ مُنْكَرُ الْجَلِيلَةِ وَ نَائِرُ الْقَلْبِ مُتَفَرِّقُ اللَّبِّ وَ طَلِيقُ اللِّسَانِ حَدِيدُ الْجَنَانِ؛^۴

۱. همان، ص ۱۶۷.

۲. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۲ و ر. ک: بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۳۹.

۳. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۰۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۳۶۲؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۳۶.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴؛ بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۹۴.

اختلاف انسان‌ها از مبادی طینتشان است؛ زیرا طینت همه از قطعه‌ای از زمین شور و شیرین و سخت و سست ترکیب یافته است و آنان بر حسب نزدیک بودن خاکشان با هم نزدیک‌اند و به دوری خاکشان از هم تفاوت پیدا می‌کنند. آدم‌های خوش منظر کم خردند و بلند قامتان کم همت و پاکیزه عملان بد منظرند و کوتاه قدان خوش فکرند. آنان که طبیعتی خوب دارند، کارهای بدی دارند و کسانی که قلبشان حیران است، افکارشان پراکنده است و سخنوران، قلبشان قوی است.

تأثیر طینت و خمیر مایه خلقت و آفرینش انسان‌ها در صفات ظاهری و باطنی و اعمال و کردارشان از نظر روایات اهل بیت علیهم‌السلام امری مسلم است. بسیاری از امور ظاهری و باطنی انسان‌ها در عوالم پیشین قبل از آن که قدم به این دنیا بگذارند به دست خود آنها رقم خورده است و هر انسانی با کوله‌باری پر به این دنیا قدم گذاشته و ریشه‌های اعمال و کردار و صفات ظاهری و باطنی خویش را در آن عوالم درست کرده است.

این حقیقت به معنای بسته شدن پرونده انسان‌ها در عوالم قبل و پایان تکلیف و امتحان نیست، بلکه مسلم است که در این دنیا نیز ابتلا و امتحان وجود دارد و تا هنگامی که تکلیف و امتحان برقرار باشد، پرونده باز است و تغییر و تبدیل در آن راه دارد. این نکته را هم نباید فراموش کرد که هر عملی آثاری دارد که در آینده انسان مؤثر است. اعمال و رفتارهای سابق از این عالم نیز مستثنی نیست و خداوند متعال طینت انسان‌ها را بر اساس اعمال و کردار او سرشته است؛ اما تداوم تکلیف و امتحان و حریت و آزادی در انتخاب موجب می‌شود که انسان بتواند سابقه بد خود را اصلاح و سوابق خویش را حفظ کند.

آنکه سابقه خوبی نداشته و سرشتش خوب نهاده نشده است و نیز کسی که اعمال بد او را احاطه نموده و تاریکی بر او غلبه کرده است، باید زحمت بیشتری بکشد و با تلاش و کوشش فراوان علاوه بر این که پرده‌های معاصی و تاریکی‌های

گناهان را کنار می‌زند، به تدریج نور و روشنایی را در خود افزایش دهد تا بتواند در سایه آن راه راست را بر خود روشن سازد و ادامه مسیر برای او سهل و آسان گردد؛ البته هر کس اراده کند، می‌تواند.

همچنین هر کس برای پاکسازی پرونده خود پیش قدم شود و کمر همت ببندد، خدای تعالی هم او را در این راه یاری می‌کند. نور امید را در دل او روشن می‌سازد و قدم به قدم با او همراهی می‌کند. مسلماً آن که سابقه خوبی دارد، نیز نباید مغرور شود و باید با دلی امیدوار همراه با ترس و خوف، به راه راست ادامه دهد و هیچ‌گاه از دزدان راه غافل نباشد و با احتیاط کامل رو به سوی هدفی عالی و آینده‌ای روشن در حرکت باشد. چنین کسی هرگاه اندکی انحراف پیدا کرد، باید به سرعت به راه برگردد و هیچ‌گاه به خود اجازه ندهد که راه منحرف را ادامه دهد.

تأثیر طینت در اخلاق از نظر مرحوم میرزای اصفهانی رحمته الله

بحث تأثیر طینت در اخلاق را با کلامی از میرزا مهدی اصفهانی رحمته الله به پایان می‌بریم؛ عالمی وارسته و دانشمندی که برای رسیدن به کمالات انسانی زحمات فراوانی کشیده و به درجات بالایی از ایمان دست یافته است. این استاد معارف الهی می‌فرماید:

ثمّ لمكان اختلاط الإنسان المخلوق كالذرّ يولد الكافر من المؤمن والمؤمن من الكافر ولمكان اختلاط الطينتين باللطخ والمسحة يتولّد المؤمنون بالصورة القبيحة المنكرة ويتولّد الكافر بصورة جميلة ويظهر من المؤمنين الأخلاق السيئة ومن الكفار الأخلاق الجميلة^۱؛

سپس به جهت اختلاط انسان ذرّی^۲ کافر از مؤمن و مؤمن از کافر به دنیا

۱. معارف القرآن، ص ۵۹۰.

۲. اشاره به اختلاطی است که بعد از خلقت مؤمنین از علیین و کافران از سجّین حاصل شده است. ر. ک:

می‌آید. و به جهت اختلاط طینت طیب با خبیث که به واسطهٔ آغشته شدن و تماس آن دو با همدیگر حاصل شده، مؤمنان با صورتی زشت و منکر متولد می‌شوند و کافران با صورتی زیبا به دنیا می‌آیند. و از مؤمنان اخلاق بد و از کافران اخلاق خوب هویدا می‌شود.

ایشان در جای دیگر در کیفیت این تأثیر می‌فرماید:

بعد از تحقق طاعت و عصیان در مرتبهٔ عرض ولایت بر اشیا، اختلاف در آنها پدید آمد و برخی خوب و مرغوب و بعضی پست و نامرغوب، برخی پاکیزه و برخی خبیث شدند و آثار متفاوت در آنها به وجود آمد. و نیز در مرتبهٔ اخذ عهد و میثاق در عالم ارواح قبل از ابدان و در عالمی که ارواح با ابدان بودند، اطاعت و معصیت از آنها سر زد و بعد از آن به خاطر این طاعت و عصیان اعراض و خصوصیات بر انسان‌ها عارض گردید که این ویژگی‌ها هم سنخ خود را دوست داشت و طالب آن بود. بدین ترتیب مقتضیات و دواعی به افعال عباد در خود آنها پدید آمد و این مطلب با توجه به تأثیر آتش در سوزاندن و آب در خنک کردن و تمایل فاسدان و اشرار به اعمال بد و زشت و تمایل طبیعی اخیار و نیکوکاران به اعمال خوب و نیک معلوم است.^۱

ایشان تأثیر این مقتضیات و دواعی را در افعال عباد با مثالی این‌گونه بیان می‌کند: وقتی انسان بدن خویش را با آتش می‌سوزاند روشن است که سوزاندن، اثر آتش است، ولی چون این اثر آتش با توجه به قدرت انسان بر جلوگیری از آن در بدن او تحقق پیدا می‌کند؛ او مؤاخذه و عذاب می‌شود. ایشان تصریح می‌کند که آثار سوء، بدی‌ها و زشتی‌ها همه به مقتضیات و دواعی مستند هستند، نه به قدرت انسان، ولی چون قدرت بر منع در انسان وجود دارد، پس عذاب فاعل اشکالی نخواهد داشت.^۲

← الکافی، ج ۲، ص ۲، ح ۱ و ص ۵، ح ۷. ۱. معارف القرآن، ص ۵۸۱.

۲. معارف القرآن، ص ۵۸۵.

بدین ترتیب روشن گردید که اگر چه طینت و سرشت و خمیر مایه انسان به واسطه طاعت و عصیان سابق از سوی خدای تعالی برای او تقدیر شده است و هر طینتی آثاری مخصوص به خود دارد، ولی با وجود این انسان می تواند مانع بروز و تحقق آن آثار از طینت ها گردد؛ پس مشکلی در تغییر طینت در مراحل بعدی هم نخواهد بود. در روایات نیز به این امر تصریح شده است.^۱ مرحوم میرزا مهدی اصفهانی رحمته الله این مطلب را چنین بیان کرده است:

خدای تعالی قدرت بر تغییر طینت های خبیث و رفع شقاوت از آنها را دارد؛ زیرا که اختلاف آنها به اعراض است و چون می تواند آنها را در همان حال نگه دارد، پس با فضل و احسان شگفت آور خویش برای هر یک از انسانها منزلی در بهشت و منزلی در جهنم خلق فرمود و آنها که معصیت می کنند از خانه بهشتی خویش محروم می شوند و مؤمنان وارث آنها می شوند و کافران هم وارث خانه های مؤمنان در جهنم می شوند...»^۲.

دوم: آب و هوا و سرزمین

در تأثیر آب و هوا و سرزمین ها در خلق و خوی انسان ها به صورت کلی جای هیچ گونه شک و تردید نیست. ابن خلدون، عنوان مقدمه چهارم و پنجم کتاب خویش را به این موضوع اختصاص داده و تأثیر آب و هوا را در اقلیم ها و مناطق مختلف جغرافیایی بررسی کرده است. وی می گوید:

ما در همه اهالی سودان سبکی و سبک سری و کثرت طرب و شادی می بینیم و آنان به قدری حریص به رقص اند که با هر حرکتی می رقصند و در همه جا به حماقت موصوف اند... و کارگران حمام هم به خاطر این که از هوای آن تنفس می کنند، این گونه اند؛ زیرا هوای گرم حمام که به نفوس آنها می رسد، روحشان گرم

۱. ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۳؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲. معارف القرآن، ص ۸۲۳.

می‌گردد و انبساط پیدا می‌کنند و بسا می‌شود که بیشتر آنان از کثرت شادی و سرور به غنا رو می‌آورند.^۱

اهالی مصر را هم مثال می‌زند که غالب آنها همیشه در عیش و نوش و سبکی هستند و به فکر فردای خویش نیستند. نه تنها روزی سال خود را جمع نمی‌کنند، بلکه روزی ماه را هم ذخیره نمی‌کنند و تنها خورد و خوراک روزانه‌شان را از بازار تهیه می‌کنند.

آنگاه ساکنان شهرهای سرد و کوهستانی را مثال می‌زند که معمولاً به فکر آینده خویش‌اند و به طور معمول حبوبات چند سال خود را ذخیره می‌کنند و با وجود این هر روز صبح زود برای تهیه ما یحتاج خویش به بازار می‌روند که مبادا چیزی از ذخیره‌شان کم گردد.^۲

مسعودی نیز در احوال هند و چین و تبت در تأثیر آب و هوا در اخلاق و رفتار و رنگ اهالی آنجا سخن گفته است. وی درباره اهالی تبت می‌نویسد:

ولبلاد تبت خواص عجیبة فی هوائها وسهلها ومائها وجبلها ولا يزال الإنسان أبداً ضاحكاً بها فرحاً مسروراً لا تعرض له الأحزان ولا الغموم ولا الأفكار ... لا يكاد يرى في هذا البلد شيخ حزين ولا عجوز بل الطرب في الشيوخ والكهول والشباب والأحداث عام ... حتّى أنّ الميت إذا مات لا يكاد يداخل أهله عليه كثير من الحزن^۳؛

آب و هوا و دشت و کوه‌های سرزمین تبت خواص عجیبی دارد. انسان همیشه در آنجا شاد و خرم است. حزن و اندوه و فکر در آنجا به انسان دست نمی‌دهد... در این منطقه حتی پیرمردان و پیر زنان هم محزون نیستند و شادی و طرب در همه آنها از پیر گرفته تا نوجوانان پیداست...

۱. مقدمه ابن خلدون، ص ۸۶.

۲. ر.ک: همان.

۳. مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۷۸.

حتّی هنگامی که یکی از کسانشان می‌میرد، حزن و اندوه چندانی بر آنها وارد نمی‌شود.

به نظر می‌رسد اصل این امر که آب و هوا و اختلاف جغرافیایی سرزمین‌ها و پستی و بلندی آنها در ساکنان آنها مؤثر است، جای بحث و گفتگو ندارد، بلکه می‌توان گفت: این تأثیر منحصر به اختلاف آب و هوای سرزمین‌های گوناگون نیست و آب و هوای فصول مختلف در یک سرزمین هم در اخلاق مؤثر است، ولی در این که این تأثیر چگونه است و هر نوع آب و هوا چه تأثیر خاصی دارد، جای بحث و گفتگو است.

از آنجا که تأثیرات در خلق انسانی از امور مختلف ناشی می‌شود، پس انسان می‌تواند به واسطه امور دیگری مثل تغذیه مناسب آن تأثیرات را خنثی کند و آثار آن را از بین ببرد، یا کاهش دهد. در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز به تأثیر آب و هوا و زمین بر اخلاق و زندگی انسان اشاره شده است.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

لَا تَطِيبُ السُّكْنَى إِلَّا بِثَلَاثٍ: الْهَوَاءِ الطَّيِّبِ وَ الْمَاءِ الْغَزِيرِ الْعَذْبِ وَ الْأَرْضِ الْخَوَّارَةِ؛

هیچ مسکنی خوب و نیکو نمی‌شود، جز با سه چیز: هوای خوب و پاکیزه، آب فراوان و گوارا و زمین نرم و هموار.

و در توحید مفضل می‌فرماید:

ای مفضل، درباره هوای صاف و ابری فکر کن که چگونه در این عالم در تعاقب‌اند؛ چرا که صلاح عالم در آن است که اگر یکی از آن دو استمرار و تداوم پیدا کند، موجب فساد و تباهی می‌شود. آیا نمی‌بینی باران وقتی مدتی به صورت مداوم ببارد، گیاهان و سبزیجات فاسد شده، حیوانات

سست و بی‌رمق می‌شوند و هوا سرد گشته و امراض مختلف پدید می‌آید و راهها از بین می‌رود؟ و اگر بارندگی مدتی قطع گردد و هوا صاف باشد، زمین و گیاهان خشک می‌شود و ضرر به مردم وارد می‌شود و ییوست و خشکی بر هوا غالب گشته و امراض گوناگون دیگری پدید می‌آید؟^۱

و نیز می‌فرماید:

اگر کسی بگوید مگر نه این است که در بعضی از سال‌ها خشکسالی اتفاق می‌افتد و هوا گرم می‌شود و مردم به سختی و دشواری می‌افتند و گاهی سرما زیاد می‌شود و زراعت و غلات را از بین می‌برد و رطوبت هوا به قدری زیاد می‌شود که موجب امراض و آفات زیادی در انسان و غلات می‌شود؟ در جواب گفته می‌شود: آری گاهی اوقات این گونه است و این به مصلحت انسان است تا از معاصی دست بردارد و غرق در گناهان نشود؛ چرا که مصلحت دینی انسان مقدم بر مصلحت دنیوی اوست.^۲

بدین ترتیب روشن شد که آب و هوا در انسان و حتی در حیوانات و گیاهان مؤثر است و نیز بدیهی است که سستی و شادابی و صحت و سلامت بدن نقش به‌سزایی در شکل‌گیری اخلاق و صفات نفسانی انسان دارد و روح و نفس وقتی شاداب و سرحال است که بدن سالم، و از صحت کامل برخوردار باشد.

سوم: خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها

خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها نیز در جسم و جان آدمی تأثیراتی دارند. قوام و پایداری جسم آدمی با غذا و خوردنی‌هاست. روح انسان نیز در دنیا با این بدن استوار و پایدار است.

امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

۲. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۲۷.

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۲۵.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۱۲۱

يَا كَمِيلُ، اللِّسَانَ يَنْزَحُ مِنَ الْقَلْبِ وَالْقَلْبُ يَقُومُ بِالْغِذَاءِ فَإَنْظُرْ فِيمَا تُغْذِي
قَلْبَكَ وَجِسْمَكَ^۱؛

ای کمیل، زبان آدمی از قلب او سرچشمه می‌گیرد و قلب انسان با غذا
استوار است. پس در غذای قلب و جسم خویش خوب بنگر.

صحت و سلامتی بدن، روح را شاداب و پرنشاط، و ضعف و سستی و بیماری
آن، روح آدمی را ضعیف و ناتوان می‌نماید. پس غذای بدن چنان که بدن را تقویت
می‌کند، روح را نیز تقویت می‌نماید. صحت و شادابی روح تأثیر فراوانی در اخلاق
و صفات نفسانی دارد و همین طور عقل و خرد وقتی کامل و قوی است که بدن
رشد مناسب خود را داشته باشد و قوی و پرنشاط باشد. در این قسمت تأثیرات
مستقیم و غیر مستقیم خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها در اخلاق را مورد بحث قرار
می‌دهیم.^۲

الف. نقش برخی خوردنی‌ها در اخلاق

در این قسمت خوردنی‌هایی به بحث گذاشته می‌شود که در اخلاق انسانی نقش
مستقیم دارند.

۱. گل و خاک

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

خوردن خاک از بزرگ‌ترین کمین‌گاه‌های شیطان و کارِ وسوسه است.

۱. تحف العقول، ص ۱۷۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۱۷.

۲. منظور از تأثیرات غیر مستقیم، تأثیراتی است که غذاها و لباس‌ها در خرد و قلب آدمی می‌گذارند. چنان
که پیش‌تر بیان شد، عقل و قلب آدمی از ارکان مهم و ریشه‌های اساسی شکل‌گیری اخلاق در انسان به‌شمار
می‌آید و هر چیزی که در خرد و قلب تأثیر بگذارد، در اخلاق هم تأثیر خواهد گذاشت.

خوردن خاک عامل امراض جسمانی و تحریک کننده دردهاست. آن که خاک می خورد قدرت بدنش از آنچه قبلاً داشت کمتر می شود و از انجام کارهایی که قبلاً انجام می داد، ناتوان می شود. پس کارهایی که پیش از آن انجام می داد و حالا نمی تواند انجام دهد، محاسبه می شود و مورد عذاب قرار می گیرد.^۱

و امام صادق علیه السلام می فرماید:

أَكْلُ الطِّينِ يُورِثُ النِّفَاقَ^۲؛

خوردن خاک نفاق می آورد.

از آثار خوردن خاک این است که بدن را به تدریج از کار می اندازد و موجب پیدایش نفاق در دل آدمی می شود. البته از میان خاک ها تنها تربت حضرت سید الشهدا علیه السلام است که خوردن آن به قصد استشفای اشکالی ندارد. در روایات ضمن تصریح به این موضوع، آدابی برای خوردن تربت مقدس حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام ذکر شده است. مردی از امام صادق علیه السلام پرسید:

من از شما شنیدم که فرمودید: تربت حسین علیه السلام از داروهای خاصی است که به هیچ دردی نمی رسد، جز این که آن را از بین می برد. حضرت فرمود: آری این را من گفته ام. بعد فرمود: آیا در این مورد سؤالی داری؟ عرض کردم: من از آن تربت تناول کردم ولی مرانفعی نبخشید. فرمود: بدان آن را دعائی است که اگر کسی از آن بخورد و آن دعا را نگوید و استعمالش کند، نفعی برایش نخواهد داشت. می گوید: پرسیدم: آن دعا چیست؟ فرمود: پیش از هر چیزی آن را می بوسی و بر روی چشمان خویش می گذاری و بیش از یک نخود نمی خوری... سپس حضرت دعا را

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۳؛ المحاسن، ص ۵۶۵.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۲۶۵؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۵۴.

تعلیم دادند.^۱

البته غیر از تربت امام حسین علیه السلام در روایات از خاک دیگری به نام «گل ارمنی» هم برای استشفای ذکری به میان آمده است.^۲

۲. استمرار شرب خمر

امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ مُدْمِنَ الْخَمْرِ كَعَابِدٍ وَثَنٍ وَيُورِثُهُ الْإِزْتِعَاشَ وَيَهْدِمُ مُرُوءَتَهُ وَيَحْمِلُهُ عَلَى أَنْ يَجْسُرَ عَلَى الْحَرَامِ مِنْ سَفْكِ الدَّمَاءِ، وَرُكُوبِ الزُّنَا حَتَّى لَا يُؤْمِنَ إِذَا سَكِرَ أَنْ يَثْبَعَ عَلَى حَرَمِهِ وَهُوَ لَا يَعْقِلُ ذَلِكَ وَالْخَمْرُ لَا يَزِيدُ شَارِبَهَا إِلَّا كُلَّ شَرٍّ^۳؛

همانا آن که بر نوشیدن شراب مداومت دارد، مانند بت پرست است و نوشیدن شراب موجب ارتعاش (رعشه) در اوست و مروّت و مردانگی او را از بین می برد و او را بر ارتکاب محرمات الهی مانند خون ریزی و زنا جسور می کند. و موقعی که مست می شود محارمش هم از دست او در امان نیستند؛ چرا که او حرمت آن امر را نمی فهمد. و شارب خمر هر شری از دستش بر می آید.

۳. زیاده روی در خوردن گوشت و ترک آن

در برخی روایات از تأثیر گوشت نخوردن به مدت چهل روز سخن گفته شده است. امام علی علیه السلام می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِاللَّحْمِ؛ فَإِنَّ اللَّحْمَ مِنَ اللَّحْمِ، وَاللَّحْمُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ، وَقَالَ: مَنْ تَرَكَ

۱. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۱۵۶. ۲. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۵۵.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۴۵؛ بحار الانوار، ج ۶۲، ص ۱۶۳.

اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا سَاءَ خُلُقُهُ^۱؛

بر شما باد به گوشت، همانا گوشت از گوشت است و گوشت است که گوشت را می‌رویاند. و فرمود: کسی که چهل روز گوشت را ترک کند، بد خلق می‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ تَرَكَهُ [اللَّحْمَ] أَرْبَعِينَ يَوْمًا سَاءَ خُلُقُهُ. كُلُّهُ، فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي السَّمْعِ وَالْبَصَرِ^۲؛

کسی که گوشت را چهل روز ترک کند بد خلق می‌شود. گوشت بخورید که شنوایی و بینایی را می‌افزاید.

و در روایت دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که:

کسی که چهل روز گوشت نخورد بد خلق می‌شود و آنگاه که خلق انسان یا حیوانی بد شد در گوشش اذان بگوید.^۳

در این روایات ائمه علیهم السلام اصحابشان را به خوردن گوشت توصیه کرده و از ترک آن به مدت چهل روز بر حذر داشته‌اند. حتی در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که اگر بر کسی چهل روز گذشت و نتوانست گوشت تهیه کند، حتماً قرض کرده و گوشت بخورد.^۴

البته به همان اندازه که در برخی روایات به خوردن گوشت تأکید شده و آثار ترک آن بیان شده، در مقابل مصرف زیاد آن نیز توصیه نشده و آثاری همانند آثار ترک گوشت به مدت چهل روز برای آن هم بیان شده است. در روایتی نقل شده است که:

۱. قرب الاسناد، ص ۵۱؛ وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۴۲؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۵۶.

۲. المحاسن، ج ۲، ص ۴۶۴؛ وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۴۱؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۶۶.

۳. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۶۷؛ المحاسن، ج ۲، ص ۴۶۶.

۴. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۶۵؛ المحاسن، ج ۲، ص ۴۶۴.

مَنْ أَكَلَ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا سَاءَ خُلُقُهُ^۱؛

کسی که چهل روز گوشت بخورد بد خلق می شود.

در روایتی دیگر به جای «ساء خلقه»، «قسا قلبه» نقل شده است.^۲ بنابراین چنان که اصل خوردن گوشت از نظر روایات برای انسان لازم شمرده شده است، زیاده روی در خوردن آن نیز مورد نکوهش قرار گرفته است. پس با اعتدال و میانه روی در آن و پرهیز از افراط و تفریط می توان سلامت جسم و روح را حفظ کرد. آنچه نقل شد در ظاهر مربوط به انواع مختلف گوشت بود. ولی از این میان برخی از گوشت ها تأثیر خاصی نسبت به برخی از صفات نفسانی و اخلاق انسانی دارند. در روایتی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ در مورد گوشت درّاج^۳ می خوانیم:

مَنْ اشْتَكَى فُؤَادَهُ وَكَثُرَ غَمُّهُ فَلْيَأْكُلِ الدَّرَّاجَ^۴؛

کسی که دلش گرفته و غم بر او فزونی یافته درّاج بخورد.

و نیز می فرماید:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَقِلَّ غَيْظُهُ فَلْيَأْكُلْ لَحْمَ الدَّرَّاجِ^۵؛

آن که خوشحال می شود که خشمش کم گردد، درّاج بخورد.

امام صادق علیه السلام هم فرمود:

هرگاه یکی از شما غصّه و ناراحتی در خود یافت و سبب آن را ندانست، گوشت درّاج بخورد، إن شاء الله بر طرف می شود.^۶

پس به طور کلی تأثیر گوشت در اخلاق امری مسلم است و کسی که می خواهد

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۶. ۲. بحار الانوار، ج ۶۲، ص ۲۹۴.

۳. درّاج: کبک. ۴. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۷۴.

۵. الکافی، ج ۶، ص ۳۱۲؛ مکارم الاخلاق، ص ۱۶۱؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۷۵.

۶. همان .

خوش اخلاق باشد نباید بیشتر از چهل روز گوشت را ترک کند. و همین طور آن که دلش می خواهد غم و غصه اش برطرف شود از گوشت درّاج استفاده کند.

۴. انگور و کشمش

امام صادق علیه السلام فرمود:

لَمَّا حَسَرَ الْمَاءُ عَنْ عِظَامِ الْمُوتَى، فَرَأَى ذَلِكَ نُوحٌ عليه السلام فَجَزَعَ جَزَعاً شَدِيداً وَ اغْتَمَّ لِذَلِكَ. فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ كُلِ الْعِنَبَ الْأَسْوَدَ لِيَذْهَبَ غَمُّكَ^۱؛

آن گاه که آب از استخوان های مردگان برگرفته شد و حضرت نوح علیه السلام آن را مشاهده کرد، به شدت بیتابی نمود و از این امر اندوهناک گشت. پس خدای تعالی او را وحی کرد که انگور سیاه بخورد تا اندوهش برطرف گردد.

البته این امر اختصاص به انگور تازه ندارد و انگور خشک و کشمش هم این نقش را در اخلاق انسان ایفا می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِالزَّيْتِ فَإِنَّهُ... يُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَ يُطَيِّبُ النَّفْسَ وَ يَذْهَبُ بِالْغَمِّ^۲؛

بر شما باد به کشمش (مویز) همانا کشمش... خلق را نیکو و نفس را طیب و پاکیزه و غم و اندوه را برطرف می کند.

و نیز می فرماید:

نِعْمَ الطَّعَامُ الزَّيْبُ... يُطْفِئُ الْغَضَبَ... وَ يُطَيِّبُ النَّكْهَةَ وَ يُصْنِي اللَّوْنَ^۳؛

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۵۴۸؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۳۱.

۲. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۵۱؛ الخصال، ص ۳۴۳.

۳. اختصاص، ص ۱۲۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۳۹۴؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۵۳.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۱۲۷

چه طعام خوبی است کشمش... خشم را فرو می‌نشانند... بوی دهان را پاکیزه می‌کند و رنگ را صاف و روشن می‌کند.

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام می‌فرماید:

کشمش قلب را محکم می‌کند و مرض را از بین می‌برد و حرارت و تب را پایین می‌آورد و نفَس را پاکیزه می‌گرداند.^۱

۵. به

از میوه‌هایی که در روایات اهل بیت علیهم السلام به آن سفارش اکید شده، به است. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به جعفر فرمود:

يَا جَعْفَرُ كُلِّ السَّفَرَجَلِ فَإِنَّهُ يَقْوِي الْقُلْبَ وَيُشَجِّعُ الْجَبَانَ^۲؛

ای جعفر، به بخور؛ زیرا که به دل را قوی و ترسو را شجاع می‌کند.

خوردن به در دوران حمل به مادران توصیه شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

به بخورید و آن را به همدیگر هدیه بدهید که بینایی را جلا می‌دهد و محبت در دل‌هایتان می‌رویاند. زنان حامله خود را به بخورانید که اولادتان را نیکو می‌کند. و در روایتی دیگر فرمود: اخلاقشان را نیکو می‌کند.^۳

و از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود:

السَّفَرَجَلُ يَذْهَبُ بِهِمُ الْحَزِينَ^۴؛

به اندوه محزون را بر طرف می‌کند.

۱. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۱۵۲.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۳۵۷؛ بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۱۷۰؛ المحاسن، ج ۲، ص ۵۴۹.

۳. همان ص ۱۷۶ و مکارم الاخلاق / ۱۷۲.

۴. الکافی، ج ۶، ص ۳۵۸؛ بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۱۷۶.

امام صادق علیه السلام فرمود:

روزی زبیر بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وارد شد و در دست او میوه به بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای زبیر در دست چیست؟ زبیر عرض کرد: ای رسول خدا، به است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای زبیر، به بخور که در آن سه ویژگی وجود دارد. او گفت ای رسول خدا آن سه چیست؟ حضرت فرمود: دل را جمع و محکم، بخیل را سخی، و ترسو را شجاع می‌کند.^۱

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يَا عَلِيُّ مَنْ أَكَلَ السَّفْرَجَلَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ عَلَى الرِّيقِ صَفَا ذَهْنُهُ وَ امْتَلَأَ جَوْفُهُ حِلْمًا وَ عِلْمًا وَ وُقِيَ مِنْ كَيْدِ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ^۲؛

ای علی، آن که سه روز ناشتا به بخورد، ذهنش صاف می‌شود و دلش پراز علم و حلم می‌گردد و از نیرنگ ابلیس و لشکریانش محفوظ می‌ماند.

۶. روغن زیتون

رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

عَلَيْكَ بِالزَّيْتِ فَكُلْهُ وَ ادَّهِنْ بِهِ فَإِنَّ مَنْ أَكَلَهُ وَ ادَّهِنْ بِهِ لَمْ يَقْرَبْهُ الشَّيْطَانُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا^۳؛

بر تو باد به روغن زیتون که بخوری و به بدن خود بمالی؛ زیرا آن که آن را بخورد و بر بدنش بمالد شیطان چهل روز به او نزدیک نمی‌شود.

در روایت دیگر فرمود:

۱. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۶۶؛ خصال، ص ۱۵۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۱۶۹؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۶۷؛ عیون الاخبار، ج ۱، ص ۷۸.

۳. صحیفه الرضا، ص ۷۸؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۷۹؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۴۲.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۱۲۹

عَلَيْكُمْ بِالزَّيْتِ؛ فَإِنَّهُ... يُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَيُطَيِّبُ النَّفْسَ وَيَذْهَبُ بِالْغَمِّ^۱؛

بر شما باد به روغن زیتون که همانا آن... خلق را نیکو، نفس را پاکیزه و غم و اندوه را بر طرف می‌نماید.

۷. صبحانه

امام صادق عليه السلام فرمود:

إِذَا صَلَّيْتَ الْفَجْرَ فَكُلْ كِسْرَةً تُطَيِّبُ بِهَا نَفْسَكَ وَتُطْفِئُ بِهَا حَرَارَتَكَ. وَتُقَوِّمُ بِهَا أَضْرَاسَكَ، وَتَشَدُّ بِهَا لِسَتَكَ، وَتَجْلِبُ بِهَا رِزْقَكَ، وَتُحَسِّنُ بِهَا خُلُقَكَ^۲؛

آنگاه که نماز صبح را خواندی، لقمه‌ای تناول کن که با آن لقمه بوی دهانت پاکیزه گشته و تب بدن بر طرف می‌شود. و دندان‌هایت استوار می‌گردد و لثه‌هایت محکم خواهد شد؛ روزی تو زیاد شده و اخلاقت نیکو می‌گردد.

۸. آب نیسان^۳

در خواص و آثار آب نیسان احادیثی وارد شده است که در برخی از آنها، آب نیسان به عنوان شفا برای جمیع امراض معرفی شده است. به عنوان نمونه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از جبرئیل نقل می‌کنند:

کسی که از آن بنوشد و آن آیاتی که باید بر آن خوانده شود، بخواند؛ خداوند متعال دلش را پر از نور و روشنایی می‌کند و در دل او (مطلب خیر را) الهام می‌نماید و حکمت را بر زبانش جاری می‌سازد و قلبش را پر از فهم و بصیرت نماید که به کس دیگر از عالمیان چنین کاری نمی‌کند. بر او

۱. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۵؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۷۹.

۲. الدعوات، ص ۱۴۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۸۱؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۳۴۵.

۳. برای تهیه آب نیسان و آداب آن به مفاتیح الجنان مرحوم شیخ عباس قمی مراجعه شود.

هزار مغفرت و رحمت ارسال کند. غش، خیانت، غیبت، حسد، ظلم، کبر، بخل، طمع و غضب را از دل او بیرون کند و عداوت، دشمنی، سخن چینی و بدگویی از مردمان را هم از او دور می‌کند.^۱

۹. غذای مادر هنگام حمل و تولد

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام به غذای مادر به هنگام حمل تأکید فراوان شده است. در این روایات به خوردن برخی از میوه‌ها و غذاها سفارش اکید شده و از خوردن برخی دیگر نهی شده است. در اینجا برخی از روایاتی که تأثیر خوردن میوه در اخلاق کودک را بیان کرده است، نقل می‌گردد:

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

أَطْعِمُوا الْبَرْنِيَّ نِسَاءَكُمْ فِي نَفَاسِهِنَّ تَحْلُمُ أَوْلَادُكُمْ^۲؛

زنان خود را به هنگام نفاس خرماهای برنی بخورانید تا اولادتان حلیم و بردبار شوند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

خَيْرُ ثَمَرِكُمُ الْبَرْنِيُّ؛ فَأَطْعِمُوهُ نِسَاءَكُمْ فِي نَفَاسِهِنَّ تَخْرُجُ أَوْلَادُكُمْ زَكِيًّا حَلِيمًا^۳؛

بهترین خرماهای شما برنی است، پس آن را به زنان خود به هنگام نفاسشان بخورانید تا اولادتان بردبار گردند.^۴

در روایت دیگر آمده است که اگر زنان خود را به هنگام ولادت بچه رطب بخورانید، فرزندان حلیم و بردبار می‌شوند.^۵

۱. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۴۷۸.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۲۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۰۳؛ المحاسن، ج ۲، ص ۵۳۴.

۳. وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۴۰۳. همان .

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰؛ الکافی، ج ۶، ص ۲۲.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۱۳۱

در این روایت رطب به طور مطلق آمده است و اختصاص به خرماي خاصي پيدا نکرده است.

از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود:

أَطْعَمُوا حَبَالًا كُمُ اللَّبَانِ؛ فَإِنَّ الصَّيَّ إِذَا غُذِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ بِاللَّبَانِ اشْتَدَّ قَلْبُهُ وَ زِيدَ فِي عَقْلِهِ؛ فَإِنْ يَكُ ذَكَرًا كَانَ شُجَاعًا؛

زنان حامله خود را کندر بخورانید که بچه اگر در رحم مادرش از کندر تغذیه کند، قلبش محکم و عقلش زیاد می‌گردد و اگر پسر باشد شجاع می‌شود.

۱۰. شیر مادر و دایه

بچه‌ای که تازه به دنیا می‌آید، بیشترین غذای او را شیر تشکیل می‌دهد و تا چند ماه از چیز دیگری تغذیه نمی‌کند، بنابراین پایه اساسی جسم و اندام بچه با شیر، پی‌ریزی می‌شود و استخوانبندی او با آن شکل می‌گیرد. پس در انتخاب شیر و رساندن آن به کودک باید دقت و احتیاط کامل داشت و از هر شیری نباید به کودک خورانید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

انْظُرُوا مَنْ يُرْضِعُ أَوْلَادَكُمْ؛ فَإِنَّ الْوَلَدَ يَشَبُّ عَلَيْهِ ۲؛

توجه کنید که چه کسی بچه‌هایتان را شیر می‌دهد؛ زیرا که بچه با آن رشد می‌کند.

امام باقر (علیه السلام) به محمد بن مروان فرمود:

۱. الکافی، ج ۶، ص ۲۳؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۰۵.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۴؛ وسائل الشیعة، ج ۳۱، ص ۴۶۶.

اَسْتَرْضِعْ لَوْلَدِكَ بِلَبَنِ الْحَسَنِ وَإِيَّاكَ وَالْقَبَاحُ؛ فَإِنَّ اللَّبَنَ قَدْ يُعْدِي ¹؛

بچه خود را از زیبا رویان شیر بده و از شیر زشت صورتان پرهیز که شیر سرایت می‌کند.

در روایاتی دیگر اهل بیت علیهم‌السلام اصحابشان را از شیر دادن زنان کم خرد و کم بینا به بچه‌هایشان پرهیز داده‌اند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

لَا تَسْتَرْضِعُوا الْحَمَقَاءَ وَلَا الْعُمَشَاءَ؛ فَإِنَّ اللَّبَنَ يُعْدِي ²؛

زنان کم خرد و کم بینا را برای شیر دادن اختیار نکنید، که شیر سرایت می‌کند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

لَا تَسْتَرْضِعُوا الْحَمَقَاءَ؛ فَإِنَّ اللَّبَنَ يَغْلِبُ الطَّبَاعَ ³؛

زنان کم خرد را برای شیر دادن اختیار نکنید که شیر به طبیعت انسانی غالب می‌شود.

طبیعت انسانی با شیر شکل می‌گیرد و در نتیجه، خلق و خوی انسانی هم با شیر مادر رنگ می‌گیرد. پس تا حد امکان باید برای اطفال خویش از شیر مناسب استفاده نمود. البته این امر بدان معنا نیست که با امور دیگر نتوان آثار آن را از بین برد، ولی آنچه از احادیث فهمیده می‌شود، نشان می‌دهد که آثار شیر مادر بسیار اساسی و ریشه‌ای است و تغییر دادن و از بین بردن آن به سادگی برای انسان میسر نیست.

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۶۸.

۲. عیون الأخبار، ج ۲، ص ۳۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۲۳.

۳. الکافی، ج ۶، ص ۴۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۶۷؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۳۷.

عَلَّت تَامَّه نبودن خوردنی‌ها

باید توجه داشت که خوردنی‌ها عَلَّت تَامَّه خوش اخلاقی نیستند. بلکه همه اینها چنان که بارها تذکر داده شد، اقتضای این اثرات را دارند. اگر انسان بخواهد همه مکارم اخلاق و فضایل انسانی و جنود عقل را جمع کند، باید به تمامی آنچه در اخلاق خوب و بد دخیل است و نیز به جنود جهل و عقل احاطه علمی داشته باشد و بتواند بر طبق آن عمل کند. همچنین ممکن است برخی از عوامل تأثیرگذار در اخلاق خارج از اختیار فعلی انسان باشد. بنابراین درجه بالای اخلاق نیکو برای همگان یا میسر نیست و یا اگر میسر باشد خیلی سخت و دشوار است، ولی انسان نباید ناامید گردد، بلکه لازم است هرکسی در حد توان خود برای رسیدن به درجات بالاتر در فضایل اخلاقی تلاش کند و با یاری جستن از خدای تعالی و تمسک به اولیای الهی، زمینه توجهات خاص الهی را به وجود آورد؛ چراکه دست یافتن به اخلاق نیکوی انسانی بدون توجه به خالق متعال و انبیا و اوصیا میسر نخواهد بود.

ب. نقش برخی خوردنی‌ها در عقل

قبلاً درباره عقل و علم و همین طور قلب و عقل و ارتباط آن دو سخن گفتیم. روشن شد که روشنایی قلب و دل انسان به نور عقل است. انسان به عقل خوبی را از بدی، زشتی را از زیبایی، حق را از باطل و راست را از دروغ تشخیص می‌دهد. همچنین جنود و لشکریان عقل را بر شمردیم و تقابل آنها را با لشکریان جهل بیان کردیم. در این جا به تأثیر برخی از خوردنی‌ها در افزایش یا نقصان نور عقل اشاره می‌کنیم.

۱. گوشت

تأثیر مستقیم زیاده روی در خوردن گوشت یا ترک آن بر اخلاق بیان گردید، حال به بررسی تأثیر گوشت در عقل انسانی می پردازیم .

امام صادق علیه السلام می فرماید:

اللَّحْمُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ وَيَزِيدُ فِي الْعَقْلِ وَمَنْ تَرَكَهُ أَيَّاماً فَسَدَ عَقْلُهُ^۱؛

گوشت، در بدن تبدیل به گوشت می شود و بر خرد انسان می افزاید. و آن که چند روزی خوردن گوشت را ترک کند، خردش تباه می شود.

و نیز می فرماید:

مَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً سَاءَ خُلُقُهُ وَفَسَدَ عَقْلُهُ وَمَنْ سَاءَ خُلُقُهُ؛ فَأَذْنُوا فِي أُذُنِهِ بِالتَّوْبِ^۲؛

آن که خوردن گوشت را چهل روز ترک کند بد اخلاق می شود و خردش تباه می گردد. در گوش بد اخلاق اذان بگویید و فقرات آن را تکرار نمایید.

۲. کدو

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

كُلُوا الدُّبَاءَ؛ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي الدِّمَاغِ. وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْجِبُهُ الدُّبَاءُ^۳؛

کدو را بخورید که در عقل می افزاید. رسول خدا ﷺ آن را می پسندید و

۱. طب الائمه، ص ۱۳۹؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۷۲.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۳۴۴؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۷۲.

۳. خصال، ج ۲، ص ۶۳۲؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۲۵.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۱۳۵

دوست داشت.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ ایجاد سرور و خوشحالی و از بین بردن حزن و اندوه از دل محزون را از آثار دیگر کدو می‌شمارد و به مصرف زیاد و طبخ آن سفارش فرموده است.^۱

و در روایت دیگر آمده است که پیامبر گرامی اسلام ﷺ به زنان خویش سفارش می‌کرد که وقتی غذا درست می‌کنند کدو در آن زیاد بریزند.^۲

و نیز از ایشان نقل شده است که می‌فرمود:

آن که کدو را با عدس بخورد دلش هنگام یاد خدا رقت پیدا می‌کند.^۳

۳. خُرفه^۴

امام صادق علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل می‌کند که فرمود:

عَلَيْكُمْ بِالْخُرْفَةِ وَ هِيَ الْمَكْيَسَةُ؛ فَإِنَّهُ إِنْ كَانَ شَيْءٌ يَزِيدُ فِي الْعَقْلِ فَهِيَ^۵؛

بر شما باد به خُرفه و آن موجب زیرکی می‌شود. اگر چیزی موجب افزایش عقل باشد قطعاً خُرفه است.

امام صادق علیه السلام خُرفه را سبزی حضرت زهرا علیها السلام نامیده و بنی امیه را به جهت آن که این سبزی را «سبزی حمقا» نامیده‌اند، لعن کرده است.^۶

۱. همان . ۲. همان، ص ۲۲۸ .

۳. همان .

۴. خُرفه گیاهی است خودرو، دارای ساقه‌های سرخ رنگ که روی زمین می‌خوابد. برگ‌هایش سفید، تخم‌هایش ریز و سیاه است. در بعضی جاها خام آن را مانند سبزی‌های خوردنی می‌خورند. دارای ویتامین‌های **B** و **C** است (فرهنگ عمید، ج ۱، ص ۱۰۰۸).

۵. المحاسن، ج ۲، ص ۵۱۷؛ بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۲۳۴.

۶. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۳۵.

۴. سرکه

امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْخَلُّ يَشْدُّ الْعَقْلَ^۱؛

سرکه خرد را قوی و تشدید می کند.

و در روایتی دیگر می فرماید:

الْخَلُّ يُنِيرُ الْقَلْبَ^۲؛

سرکه قلب را نورانی می کند.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

الْخَلُّ يَشْدُّ الذَّهْنَ وَيَزِيدُ فِي الْعَقْلِ^۳؛

سرکه ذهن را قوی و عقل را می افزاید.

امیرالمؤمنین علیه السلام از آثار سرکه قطع زرداب و زنده کردن دل را شمرده اند.^۴

۵. خمر

زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا خدای تعالی شراب را حرام کرده با این که لذتی بهتر از آن وجود ندارد. حضرت فرمود:

حَرَمَهَا لِأَنَّهَا أُمُّ الْخَبَائِثِ وَرَأْسُ كُلِّ شَرٍّ. يَأْتِي عَلَى شَارِبِهَا سَاعَةٌ يُسَلَبُ لُبُّهُ
فَلَا يَعْرِفُ رَبَّهُ وَلَا يَتْرُكُ مَعْصِيَةَ إِلَّا رَكِبَهَا وَلَا يَتْرُكُ حُرْمَةً إِلَّا أَنتَهَكَهَا... وَ

۱. الکافی، ج ۶، ص ۳۲۹؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۳۰۱.

۲. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۳۰۳.

۳. الکافی، ج ۶، ص ۳۲۹؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۳۰۳.

۴. رک: همان، ص ۳۰۵.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۱۳۷

السَّكَرَانُ زِمَامُهُ بِيَدِ الشَّيْطَانِ، إِنَّ أَمْرَهُ أَنْ يَسْجُدَ لِلْأَوْتَانِ سَجْدًا وَيَنْقَادَ حَيْثُ قَادَهُ^۱؛

شراب را بدان جهت حرام کرده است که اصل و ریشه همه خبائث و سرآغاز همه شرور است. شراب‌خوار را وقتی می‌رسد که عقل از او مسلوب شود و پروردگارش را نشناسد و از هیچ معصیتی فروگذار نکند و هیچ حرمتی را نرسد، جز آن که هتک کند... زمام مست به دست شیطان است، اگر به او دستور دهد که بر بت‌ها سجده کن، می‌کند. و شیطان او را هر جا ببرد، می‌رود.

بدیهی است کسی که با ارزش‌ترین عطای پروردگارش؛ یعنی عقل و خرد را از دست می‌دهد، بی‌مبالات خواهد شد و هر کاری در توانش باشد، انجام خواهد داد. چنین شخصی از هیچ کس ابایی ندارد و برای هیچ کسی احترام قائل نخواهد شد؛ زیرا عقل و خرد است که راه را به انسان می‌نماید و مسیر به کارگیری قدرت را برای او مشخص می‌کند.

ج. نقش پرخوری و برخی خوردنی‌ها در قلب

در برخی از روایاتی که گذشت علاوه بر بیان نقش خوردنی‌ها در عقل به نقش آنها در قلب نیز اشاره شده بود. چنان که پیش‌تر بیان شد، جایگاه عقل و خرد، قلب است. از این رو آنچه موجب افزایش عقل گردد، نورانیت و روشنایی قلب را نیز افزایش خواهد داد. در اینجا به روایات دیگری در این باره اشاره می‌کنیم.

۱. احتجاج، ج ۲، ص ۳۴۶؛ وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۳۱۷، بحارالانوار، ج ۶۲، ص ۱۶۲.

۱. پر خوری^۱

رسول خدا ﷺ می فرماید:

نُورُ الْحِكْمَةِ الْجُوعُ وَ التَّبَاعُدُ مِنَ اللَّهِ الشَّبَعُ... لَا تُمِيتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ
وَالشَّرَابِ؛ فَإِنَّ الْقُلُوبَ تَمُوتُ كَالزُّرُوعِ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهَا الْمَاءُ. لَا تَشْبَعُوا فَتَطْفَأَ
نُورُ الْمَعْرِفَةِ مِنْ قُلُوبِكُمْ^۲؛

گرسنگی، حکمت و سیری، دوری از خداست... دل های خویش را با
زیادی غذا و نوشیدنی نمیرانید؛ زیرا که دل ها همانند زراعت ها با آب
زیاد از بین می روند. سیر نخورید که نور معرفت در دل های تان خاموش
می شود.

پر خوری نه تنها نور قلب را سلب می کند، بلکه شادابی و طراوت بدن را هم از
بین می برد و صورت جوانی را از انسان می گیرد^۳، بلکه صحت و سلامتی جسم و
جان آدمی را به خطر می اندازد.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

لَوْ أَنَّ النَّاسَ قَصَدُوا فِي الْمَطْعَمِ لَأَسْتَقَامَتْ أَبْدَانُهُمْ^۴؛

اگر مردم در خوراکشان میانه روی کنند، بدن های شان پایدار و استوار
خواهد بود.

این سخن معصوم دلالت دارد که نه تنها پر خوری امری مذموم است، بلکه
گرسنه ماندن هم امر پسندیده ای نیست. باید مراعات سلامتی و صحت بدن را

۱. عنوان پر خوری اگر چه از زیر مجموعه خوردنی ها نیست، ولی به مناسبت بحث خوردنی ها در اینجا
مورد بحث قرار گرفت.

۲. جامع الاخبار، ص ۱۸۳؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۳۳۱.

۳. ر.ک: علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۸۳؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۳۴.

۴. المحاسن، ج ۲، ص ۴۳۹؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۳۳۴.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۱۳۹

نمود و نیازهای آن را برآورد؛ نه آن قدر کم خورد که احساس ضعف، مانع کار شود و نه آن قدر پرخوری کرد که احساس سنگینی و کسالت مجالی برای چابکی نگذارد. به همین جهت است که حضرت عیسی علیه السلام بنی اسرائیل را این چنین توصیه می‌کند:

نخورید تا گرسنه شوید و آن گاه که گرسنه شدید به اندازه‌ای بخورید که سیر نشوید؛ زیرا اگر به اندازه سیری بخورید، گردن‌هایتان کلفت و پهلوهایتان از چربی می‌شود و پروردگار خویش را فراموش می‌کنید.^۱

۲. عسل

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

الْعَسَلُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَلَا دَاءَ فِيهِ يُقِلُّ الْبُلْغَمَ وَ يَجْلُو الْقَلْبَ ۲؛

عسل شفای هر دردی است. و در آن دردی نیست. بلغم را کم می‌کند و قلب را جلا می‌دهد.

در روایت دیگر آمده عسل آن گاه که خالص و شهد باشد در آن شفا قرار داده شده است.^۳ در حدیثی دیگر تأکید شده است که عسل حافظه را زیاد می‌کند^۴ و عسل مانند عطر و نگاه کردن به سبزی و سواری نشاط‌آور است.^۵

پس خوردن عسل از چند جهت در اخلاق تأثیر می‌گذارد: اول این که نشاط و شادابی می‌آورد و حزن و اندوه را برکنار می‌کند و نشاط چنان که در جنود عقل

۱. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۳۷؛ المحاسن، ج ۲، ص ۴۴۷.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۳۶۷؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۶۶؛ بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۲۹۴.

۳. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲؛ المحاسن، ج ۲، ص ۴۴۹.

۴. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۰؛ عیون الاخبار، ج ۱، ص ۴۲.

۵. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۱؛ عیون الاخبار، ج ۱، ص ۴۴.

اشاره شد از اخلاق و آداب پسندیده آدمی است.

دوم این که قلب و دل آدمی را جلا و صفا می دهد. و وقتی دل آدمی صفا پیدا کند و زنگارها از آن زدوده شود و مشغولیت هایش کاهش یابد، پرخاشگری و عصبانیت در انسان کاهش می یابد.

سوم این که امراض جسمانی را علاج می کند و بدیهی است که اگر بدن صحیح و سلامت باشد، راه اخلاق خوب و عبادت و قرب به خدا برای انسان هموار می گردد.

۳. انار

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَا مِنْ رُمَّانَةٍ إِلَّا وَفِيهَا حَبَّةٌ مِنَ الْجَنَّةِ. فَإِذَا شَذَّ مِنْهَا شَيْءٌ فَخُذُوهُ وَمَا وَقَعَتْ
أَوْ قَالَ مَا دَخَلَتْ تِلْكَ الْحَبَّةُ مَعِدَةَ امْرِئٍ قَطُّ إِلَّا أَنْارَتْهَا أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ نَفَتْ
عَنْهُ مِنَ الشَّيْطَانِ الْوَسْوَسةَ^۱

هیچ اناری نیست، مگر این که در آن دانه ای بهشتی وجود دارد. پس هرگاه دانه ای از انار افتاد آن را بگیرید. آن دانه در معده مردی واقع نمی شود، جز این که آن را چهل شب نورانی می کند و شیطان و سوسه خود را از آن بر می گیرد.

در این حدیث و برخی از احادیث دیگر که در این زمینه وارد شده، اگر چه در ظاهر مرجع ضمیر «ها» در «أنارتها» و «عنه»، معده و مرد است، ولی در حقیقت نورانی شدن صفت قلب است؛ زیرا و سوسه شیطان به قلب منتسب می شود. شاهد این مطلب روایتی است که صدوق علیه السلام در خصال از امیر المؤمنین علیه السلام نقل

۱. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۱۲؛ المحاسن، ج ۲، ص ۵۴۰؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۵۷؛

می‌کند که فرمود:

كُلُوا الرُّمَانَ بِشَحْمِهِ؛ فَإِنَّهُ دَبَاغٌ لِلْمَعِدَةِ. وَفِي كُلِّ حَبَّةٍ مِنَ الرُّمَانِ إِذَا اسْتَقَرَّتْ فِي الْمَعِدَةِ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ وَإِنَارَةٌ لِلنَّفْسِ وَتُمْرُضُ وَسْوَاسَ الشَّيْطَانِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً^۱؛

انار را با پیه آن بخورید که معده را دباغی و پاکیزه می‌کند و در هر دانه‌ای از آن وقتی در معده قرار می‌گیرد، حیاتی برای قلب و نوری برای نفس است و وسواس شیطان را چهل شب ناتوان و مریض می‌کند.

در حدیثی دیگر، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ أَكَلَ حَبَّةً مِنْ رُمَانٍ أَمْرَضَتْ شَيْطَانَ الْوَسْوَاسَةِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا^۲؛

آن که دانه‌ای از انار را بخورد، شیطان وسوسه‌گر را چهل روز ناتوان می‌کند.

در این دو روایت ناتوانی وسوسه شیطان و دباغی معده به هر دانه‌ای از انار منتسب شده است. روشن است که وجود این خصوصیت برای هر دانه انار، وجود اثر یا آثاری دیگر برای دانه بهشتی را نفی نمی‌کند. به خاطر همین نکته است که در برخی از روایات تأکید شده است که انار را به تنهایی میل نمایید و کسی را در آن شریک نکنید و اگر دانه‌ای بر زمین افتاد، آن را هم بردارید.

یزید بن عبدالمملک گوید:

بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در دست ایشان اناری بود. حضرت به خادم خویش فرمود: ای معتب به ایشان اناری ده که من شراکت در انار را به هیچ وجه دوست نمی‌دارم. بعد حجامت فرمود و مرا هم امر به حجامت کرد و سپس اناری دیگر طلب کرد و فرمود:

۱. خصال، ج ۲، ص ۶۳۶؛ بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۱۵۶.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۳۵۳؛ وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۱۵۳.

هر مؤمنی اناری را کامل بخورد، خدای تعالی شیطان را از دل او چهل روز دور می‌کند و آن که دو انار کامل بخورد صد روز شیطان را از قلب او بیرون می‌کند و آن که سه انار کامل بخورد شیطان را یک سال از قلب او دور می‌کند و کسی که شیطان از نورانیت قلب او دور شود، گناه نمی‌کند و کسی که گناه نکند وارد بهشت می‌شود.^۱

در روایت دیگر توصیه به خوردن انار شیرین کرده و فرموده است:

هیچ دانه‌ای از آن در معده واقع نمی‌شود، جز این که مرض را از بین می‌برد و شیطان و سوسه‌اش را از او خاموش می‌کند.^۲

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَكَلَ رُمَانَةً عَلَى الرَّيِّقِ أَتَارَتْ قَلْبَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا^۳؛

آن که ناشتا اناری را بخورد، دلش چهل روز نورانی می‌شود.

انار از میوه‌هایی است که در کلمات معصومان علیهم السلام سفارش فراوان به خوردن آن شده و آثار فراوانی برای آن بیان گردیده است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به ناتوانی و ضعف و سوسه شیطان اشاره کرد. این ویژگی‌ها با توجه به زندگی و حیات پیدا کردن دل آدمی و نورانی شدن آن به واسطه خوردن انار، روشن و بدیهی است؛ زیرا آن چه از شیطان است، ظلمت و تاریکی است و انار نورانیت و حیات برای قلب به ارمغان می‌آورد. پس در تصرف قلب آدمی با شیطان مقابله می‌کند.

۴. گلابی

امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. الکافی، ج ۶، ص ۳۵۳.

۲. همان، ص ۳۵۴.

۳. الکافی، ج ۶، ص ۳۵۴؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۶۱.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۱۴۳

كُلُوا الْكُمَثْرَى؛ فَإِنَّهُ يَجْلُو الْقَلْبَ وَيُسَكِّنُ أَوْجَاعَ الْجَوْفِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى^۱؛

گلابی را بخورید که قلب را جلا می‌دهد و دردهای شکم را به اذن خدا برطرف می‌کند.

و نیز می‌فرماید:

الْكُمَثْرَى يَدْبُغُ الْمَعْدَةَ وَيَقْوِيهَا، هُوَ وَالسَّفَرْجَلُ سَوَاءٌ. وَهُوَ عَلَى الشَّيْبِ أَنْفَعُ مِنْهُ عَلَى الرَّيْقِ. وَ مَنْ أَصَابَهُ طَحَاءٌ؛ فَلْيَأْكُلْهُ يَغْنِي عَلَى الطَّعَامِ^۲؛

گلابی معده را دباغی کرده و تقویت می‌کند. گلابی و به مساوی‌اند. خوردن گلابی پس از غذا بهتر از ناشتا خوردن آن است. کسی که دلش بگیرد، پس از غذا گلابی بخورد.

بر اساس روایت دیگر امام صادق علیه السلام برای کسی که از دل درد شکایت می‌کرد، خوردن گلابی را توصیه فرمود.^۳

۵. آب نیل

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

مَاءُ نَيْلٍ مِصْرَ يُبْرِئُ الْقَلْبَ^۴؛

آب رودخانه نیل در مصر قلب را می‌میراند.

۱. الکافی، ج ۶، ص ۳۵۸؛ المحاسن، ج ۲، ص ۵۵۳.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۳۵۸. ۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۴۰۵.

۴. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۴۴۹؛ وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۲۷۱؛ مکارم الاخلاق، ص ۱۵۶. همچنین ر.ک: بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۴۵۰.

۶. خون و حیوان مرده

امام صادق علیه السلام فرمود:

خدای تعالی خون ریخته شده را حرام کرده، به جهت آن که قساوت به بار می‌آورد و مهربانی و رحمت را از دل انسان سلب می‌کند.^۱

امام رضا علیه السلام بد خلقی و قساوت قلب و کمی رأفت و رحمت را از علل حرمت خوردن حیوان مرده شمرده، می‌فرماید:

آن که حیوان مرده می‌خورد از کشتن فرزند و پدر و دوست خویش هم ابایی ندارد.^۲

خوردنی‌هایی که ذکر شد نمونه‌هایی از انواع مختلف خوراکی‌هاست که در احادیث معصومان علیهم السلام به تأثیر آنها بر قلب انسان تصریح شده است. در بحث بعدی نیز به مواردی دیگر اشاره خواهد شد. به طور کلی همه خوردنی‌ها آثاری در جسم و جان آدمی دارد. مهم آن است که انسان بتواند آثار هر چیزی را تشخیص دهد، ولی این امر بدون توجه به پروردگار و خالق موجودات، برای انسان ناممکن است. شاید انسان به برخی آثار در قسمتی از خوراکی‌ها دست پیدا کند، ولی هیچ گاه نخواهد توانست تمام آثار آنها را کشف کند؛ زیرا انسان به ابعاد وجودی خود و موجودات دیگر احاطه کامل ندارد. پس ناچار باید از انبیای الهی اطاعت و پیروی نماید تا سالم و صحیح بماند و از جهت روح و بدن کامل باشد و زندگی همراه با شادی و شادابی برای خود فراهم سازد.

د. نقش پوشیدنی‌ها در اخلاق

پوشاک از جهت نوع لباس، پارچه، رنگ و تمیزی آثاری در انسان دارد، که در

۱. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۶۲؛ احتجاج، ج ۲، ص ۹۲.

۲. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۶۵-۱۶۶؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۷۰-۱۷۱.

اینجا در هر مورد روایتی بیان می شود:

رسول خدا ﷺ فرمود:

ثَلَاثٌ يَفْرَحُ بِهِنَّ الْجِسْمُ وَيَرْبُو: الطَّيِّبُ وَاللِّبَاسُ اللَّيِّنُ وَشُرْبُ الْعَسَلِ^۱؛

سه چیز است که جسم را شاداب می کند و موجب رشد آن می گردد: عطر، لباس نرم و نوشیدن عسل.

رسول خدا ﷺ فرمود:

يَا أَبَا ذَرٍّ اَلْبَسِ الْحَشَنَ مِنَ اللَّبَاسِ وَ الصَّفِيقَ مِنَ الثِّيَابِ، لِنَلَّا يَجِدَ الْفَخْرُ فَيْكَ مَسْلُكاً^۲؛

ای ابوذر لباس زبر و ضخیم بپوش تا فخر و مباهات در تو راه پیدا نکند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

آن گاه که به درّه مکه فرود می آید، لباس های کهنه یا ژنده یا زبر خود را بپوشید؛ زیرا کسی بدون هیچ کبر و غروری به درّه مکه فرود نمی آید، جز این که خدای تعالی او را می آمرزد.^۳

عبدالله بن یعفور از امام صادق علیه السلام پرسید:

مَا حَدُّ الْكِبَرِ؟ قَالَ: الرَّجُلُ يَنْظُرُ إِلَى نَفْسِهِ إِذَا لَبَسَ الثَّوْبَ الْحَسَنَ، يَشْتَبِي أَنْ يُرَى عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾^۴؛

حد کبر چیست؟ فرمود: مردی وقتی لباس خوب می پوشد و به خود نگاه می کند، دوست دارد به این حال دیده شود. سپس فرمود: بلکه انسان به

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۴۱۹؛ بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۹۵.

۲. امالی طوسی، ص ۵۳۷؛ مکارم الاخلاق، ص ۴۷۱؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۲.

۳. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۳۱۲.

۴. مکارم الاخلاق، ص ۱۱۳؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۱۲.

نفس خویش آگاه است.

گروهی از خوارج بصره بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدند و در میان آنها مردی بود به نام جعد بن بعجة، او به حضرت در مورد لباسش خرده گرفت و گفت:

مَا يَنْعُكَ أَنْ تَلْبَسَ؟ فَقَالَ: مَا لَكَ وَلِلْبَاسِ! هَذَا أَبْعَدُ لِي مِنَ الْكِبَرِ وَأَجْدَرُ أَنْ يَقْتَدِيَ بِي الْمُسْلِمُ^۱؛

چه چیز باعث می شود که لباس خوب نبوشی؟ حضرت فرمود: تو چه کار با لباس من داری؟ این لباس انسان را از کبر دورتر می کند و سزاوارتر است که مسلمان بر من اقتدا کند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

غَسْلُ الثِّيَابِ يُذْهِبُ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ^۲؛

شستن لباس حزن و اندوه را بر طرف می کند.

حنّان بن سدير می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که در پایم نعلین سیاه داشتم، حضرت فرمود:

يَا حَنَّانُ مَا لَكَ وَلِلْسُودَاءِ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فِيهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ: تُضْعِفُ الْبَصَرَ وَتُزْخِي الذِّكْرَ وَتُورِثُ الْهَمَّ وَمَعَ ذَلِكَ مِنْ لِبَاسِ الْجُبَّارِينَ. قَالَ: فَقُلْتُ: فَمَا أَلْبَسُ مِنَ النَّعَالِ؟ قَالَ: عَلَيْكَ بِالصَّفْرَاءِ؛ فَإِنَّ فِيهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ: تَجْلُو الْبَصَرَ وَتَشْدُّ الذِّكْرَ وَتَدْرَأُ الْهَمَّ وَهِيَ مَعَ ذَلِكَ مِنْ لِبَاسِ النَّبِيِّينَ^۳؛

ای حنّان، تو و نعلین مشکی؟! آیا نمی دانی که در آن سه خصوصیت است: دیده را ضعیف و آلت مردانگی را سست می کند و موجب غم و

۱. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۵۸؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۸۲.

۲. خصال، ج ۲، ص ۶۱۲؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱۴؛ بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۷۸.

۳. الکافی، ج ۶، ص ۴۶۵.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۱۴۷

اندوه است؛ با این همه، لباس ستمگران نیز است. می‌گوید: گفتم پس کدام نعلین را بپوشم؟ فرمود: نعلین زرد، که در آن سه ویژگی وجود دارد: دیده را جلا می‌دهد، آلت مردانگی را محکم می‌کند و غم و اندوه را بر طرف می‌نماید و با وجود اینها لباس پیامبران هم است.

انگشتر عقیق هم از جمله چیزهایی است که در بر طرف کردن غم و اندوه و فقر و نفاق تأثیر دارد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ اتَّخَذَ خَاتَمًا فَصَّهُ عَقِيقٌ لَمْ يَفْتَقِرْ وَلَمْ يُقْضَ لَهُ إِلَّا بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ^۱؛

آنکه انگشتری عقیق بر دست کند، فقیر نشود و بر او جز خوبی حکم نشود.

امام رضا علیه السلام فرمود:

الْعَقِيقُ يَنْبِي الْفَقْرَ وَ لُبُّسُ الْعَقِيقِ يَنْبِي النِّفَاقَ^۲؛

عقیق فقر را از بین می‌برد و پوشیدن عقیق نفاق را دور می‌کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

تَحْتَمُّوا بِالْعَقِيقِ؛ فَإِنَّهُ لَا يُصِيبُ أَحَدَكُمْ غَمٌّ مَا دَامَ ذَلِكَ عَلَيْهِ^۳؛

انگشتر عقیق در دست کنید؛ زیرا تا مادامی که آن را در دست دارید، به کسی از شما غم و اندوه نرسد.

البته باید توجه داشت آثاری که در این مباحث طرح می‌شود به صورتی نیست که برای همه، در همه حالات روشن و محسوس باشد؛ زیرا وقتی به عنوان مثال

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۷۱؛ ثواب الأعمال، ص ۱۷۳.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۷۰؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۸۵.

۳. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۴۷؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۸۶.

برای بر طرف شدن غم و اندوه، خوردن میوه‌ای یا عمل به خصوصی سفارش می‌شود، ممکن است استفاده از آن میوه و انجام آن عمل با امر دیگری در عرض هم تحقق پیدا کند که اثر آن ایجاد غم و اندوه باشد و اینها وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند تأثیر هم‌دیگر را خنثی کنند. در این صورت اصل غم و اندوهی که از سابق در انسان وجود داشت، باقی می‌ماند و گمان می‌شود که این میوه یا این عمل اثر گفته شده را نداشت، در صورتی که واقع امر چنین نیست و در حقیقت آن تأثیرها واقعاً صورت پذیرفته است.

چهارم: نقش مصاحبت با مردم در اخلاق

بدون شک مصاحبت و همنشینی با مردم در اخلاق و آداب انسان مؤثر است. نه تنها در میان انسان‌ها، بلکه در موجودات دیگر همچون حیوانات و گیاهان نیز تأثیر برخی در برخی دیگر مشهود و معلوم است. حیواناتی که در کنار هم زندگی می‌کنند، شاداب و پر جنب و جوش هستند، ولی آنها که از همدیگر جدا می‌شوند، شادابی و جنب و جوش خود را از دست می‌دهند. پس اصل تأثیر همنشینی، مصاحبت، دوستی و رفاقت مسلم است. انسان‌ها با فرهنگ‌ها و آداب مختلفی که دارند، دارای اخلاق و صفات نفسانی گوناگون نیز هستند و با برقراری ارتباط میان آنها آداب و سنن و فرهنگ‌های اقوام بر هم می‌خورد و اخلاق و ریشه‌های اخلاقی هر گروهی یا هر فردی به گروه یا فرد دیگر سرایت می‌کند. به همین جهت است که پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید:

الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ^۱؛

مرد بر دین دوست و همنشینش است.

بنابراین در رفاقت‌ها و همنشینی‌ها باید بسیار مواظبت نمود و در انتخاب

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۷۵؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۰۱.

دوست دقت و تأمل فراوان به خرج داد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ لَمْ يَجْتَنِبْ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ أَوْشَكَ أَنْ يَتَخَلَّقَ بِأَخْلَاقِهِ ۱؛

کسی که از دوستی احمق دوری نکند، زود باشد که به اخلاق او متخلّق گردد.

احمق و کودن از انجام کارهای سبک و زشت ابایی ندارد و چه بسا اندیشه‌ای هم درباره آنها نداشته باشد. چنین کسی در جامعه از مقام و منزلتی بر خوردار نیست و بر کارهایش خرده گرفته نمی‌شود. اگر انسان خردمند و اندیشمند که در میان جامعه انسانی از مقام و منزلت خوبی برخوردار است، بلکه نزد خدای تعالی نیز مقامی بس بلند دارد، با شخص کودن و بی‌خرد مصاحبت کند به تدریج از خرد و اندیشه او هم کاسته می‌شود و به مرحله‌ای می‌رسد که کارهای احمقانه از او هم سر می‌زند و او هیچ اهمیتی به آن نمی‌دهد و بسا می‌شود که توجهی به کار سبک خود نداشته باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ ۲؛

همنشینی با اشرار موجب سوء ظن به نیکان می‌شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَرْبَعَةٌ مُفْسِدَةٌ لِلْقُلُوبِ... وَ مُجَالَسَةُ الْمُؤْتَى. فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا مُجَالَسَةُ الْمُؤْتَى؟ قَالَ: مُجَالَسَةُ كُلِّ ضَالٍّ عَنِ الْإِيمَانِ وَ جَائِرٍ فِي الْأَحْكَامِ ۳؛

۱. امالی صدوق، ص ۲۶۹؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۰.

۲. امالی صدوق، ص ۴۴۶؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۱.

۳. امالی مفید، ص ۳۱۵؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۲.

چهار چیز است که قلب‌ها را فاسد می‌کند: ... و همنشینی با مردگان.
 پرسیده شد: ای رسول خدا، همنشینی با مردگان چیست؟ فرمود:
 همنشینی با همه آنان که راه ایمان را گم کرده و از احکام منحرف‌اند.
 در حدیثی دیگر نیز از «مجالسة الموتی» سؤال شد، و حضرت فرمود:

كُلُّ غَيٍّ مُتَرَفٍّ^۱؛

هر ثروتمند خوش گذران.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) علامت شناخت دین‌داری و کفر اشخاص را دوستان آنها دانسته‌اند، می‌فرمایند:

فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ؛ فَانْظُرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ، فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ
 دِينِ اللَّهِ؛ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَإِنْ كَانُوا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ؛ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ
 اللَّهِ. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ؛ فَلَا
 يُوَاحِشَنَّ كَافِرًا وَلَا يُخَالِطَنَّ فَاجِرًا وَمَنْ آخَى كَافِرًا أَوْ خَالَطَ فَاجِرًا كَانَ كَافِرًا
 فَاجِرًا^۲؛

آن که امرش بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید، همنشینان او را
 بنگرید. اگر آنها اهل دین خدا بودند، پس او هم بر دین خداست و اگر آنها
 بر غیر دین خدا بودند، او هم از دین خدا بهره‌ای ندارد. همانا رسول
 خدا ﷺ می‌فرمود: کسی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده، با کافر
 برادری نمی‌کند و با فاجر اختلاط نمی‌نماید. آنکه با کافر برادری کند و با
 فاجر اختلاط نماید، کافر و فاجر است.

و نیز خطاب به فرزندش امام حسن (علیه السلام) می‌فرماید:

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۴؛ خصال، ج ۱، ص ۲۲۸.

۲. صفات الشیعة، ص ۶؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷.

يَا بُنَيَّ، إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَمْحَقِّ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضِرَّكَ وَإِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ؛ فَإِنَّهُ يَفْعِدُ عَنْكَ أَحْوَاجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ، وَإِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ؛ فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ وَإِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ؛ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيُبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ^۱؛

فرزندم، از دوستی با احمق بر حذر باش که او می‌خواهد به تو منفعت رساند، زیان می‌رساند. و از دوستی با بخیل بر حذر باشد؛ چرا که به هنگام نیاز شدید به او، تو را رها می‌کند. و از دوستی با فاجر بر حذر باش که تو را به قیمت ارزان می‌فروشد. و از دوستی با دروغ‌گو بر حذر باش که او مثل سراب است؛ دور را بر تو نزدیک و نزدیک را دور می‌کند.

در همه این روایات چنان که می‌بینیم، بحث از دوستی، اختلاط و همنشینی است. بدیهی است که این مطلب با روابط محدود میان دو نفر حاصل نمی‌شود، بلکه این سه امر آن‌گاه محقق می‌شوند که دو شخص با هم روابط نزدیک و تنگاتنگ داشته باشند و بیشتر اوقاتشان با همدیگر صرف شود. علاوه بر آن نزدیکی و با هم بودنشان نیز به نزدیکی مکانی منحصر نباشد، بلکه به همدیگر تمایل داشته و میان ارواحشان الفت و سازگاری باشد. آثاری که در روایات بیان گردید در حقیقت نظر به روابطی در این حد دارد.

البته باید توجه داشت که هر گونه رابطه دوستانه و اختلاط با اشخاص همراه با میل درونی، آثاری در حد و اندازه خود دارد. بنابراین مؤمنین باید در روابط خود با اشخاص جانب احتیاط را مراعات کنند و با هر کس - هر چند اندک - دوستی، اختلاط و همنشینی نکنند. آنها باید در انتخاب دوست دقت لازم و به کارها و رفتار آنان توجه کامل داشته باشند. کارهای بد و رفتار ناپسند آنها را به آنان گوشزد کنند و ناخشنودی خود را نسبت به آن کارها و رفتارها اظهار دارند و با تذکرات خویش،

۱. نهج البلاغه، قصار الکلم ۳۸؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۸.

سعی در پیشگیری از اعمال ایشان داشته باشند.

به طور کلی باید اساس دوستی، محبت، اختلاط و همنشینی برای کمک به همدیگر در جهت رسیدن به قرب الهی و درجات عالی ایمان، تقوا و معرفت باشد. تا بدین وسیله اخلاق خوب و رفتار شایسته برای همه پی ریزی شود.

اگر انسان در برخی موارد ناچار شد با اشخاصی غیر سالم مصاحب شود، در درجه اول باید به قدر امکان از کارهای ناپسند آنان بیزاری کند. بیزاری گاهی فقط به قلب و دل آدمی منحصر می شود؛ یعنی انسان از ته دل از کارهای آنان تبرّی می جوید. گاهی هم لازم است انسان به زبان و دیگر اعضا ناخشنودی خود را اظهار کند، تا بتواند بدین وسیله آنان را متوجه کارهای ناشایست خود کند. در نهایت اگر نتوانست در آنها تأثیر گذارد به هر صورت که ممکن است باید روابط خویش را با آنان به حدّ اقل رساند و یا حتّی با آنان قطع رابطه کند تا ضرری از ناحیه آنان متوجه دین و دنیایش نگردد.

البته در همه این مراحل توجه به خدا نباید فراموش شود و باید این کار را فقط برای رضای خدای سبحان انجام دهد. در این صورت امید موفقیت به لطف و یاری حق متعال خیلی بیشتر می شود و اجرای فراوان به دنبال خواهد آورد. همچنین هیچ گاه نباید در چنین کاری شتاب و عجله نمود؛ زیرا ممکن است همه نقشه ها با یک لحظه غفلت به هم بخورد و رشته کار از دست انسان خارج گردد.

پنجم: نقش گناه و اطاعت در اخلاق

گناه و معصیت تأثیر فراوانی در زندگی بشر می گذارد. بر اساس روایات، جامعه فاسد تبعاتی برای همه افراد آن در پی می آورد. همچنین گناهان فردی نیز آثار و تبعاتی برای خود شخص دارد که در این قسمت به هر دو بحث خواهیم پرداخت.

الف. تأثیرات اجتماع آلوده

آدمی هیچ گاه از زندگی اجتماعی و همراهی با دیگر انسان‌ها فارغ نبوده است. از زمانی که انسان در این دنیا چشم باز می‌کند، خود را در میان اجتماعی از آدمیان خوب و بد می‌یابد و چاره‌ای هم جز پذیرش این شرایط ندارد. اجتماعی که هیچ گاه از آلودگی به گناهان و معاصی خالی نیست و این معاصی آثار فراوانی در گذشته و آینده بر جوامع انسانی گذارده و خواهد گذاشت. خدای تعالی می‌فرماید:

(أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِّنْ لَكُمْ
وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ
يَذُنُّوهُمْ)؛^۱

آیا ندیدند چقدر از اقوام گذشته را هلاک ساختیم؟ اقوامی که به آنها مکتبی داده بودیم که به شما آن را ندادیم، باران‌های پیاپی هم بر آنان فرو می‌ریختیم و از زیر آبادی‌های آنان جوی‌ها جاری می‌ساختیم؛ پس به خاطر گناهانشان آنها را هلاک کردیم.

و می‌فرماید:

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ)؛^۲

اگر اهل آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم.

امام حسن علیه السلام می‌فرماید:

اگر مردم سخن خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را گوش می‌دادند، آسمان بارانش را به آنها می‌بخشید و زمین برکتش را، و هیچ گاه دو شمشیر در این امت با

۱. انعام (۶)، آیه ۶.

۲. اعراف (۷)، آیه ۹۶.

هم ردّ و بدل نمی‌شد و مردم تا روز قیامت همیشه‌تر و تازه می‌خوردند.^۱

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این مورد به خدای تعالی سوگند یاد می‌کند که از بین رفتن نعمت‌های الهی و رسیدن بلاها به خاطر گناهای است که از بندگان الهی سر می‌زند:

وَ اَيُّمُ اللّٰهِ، مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِيْ غَضِّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَزَالَ عَنْهُمْ اِلَّا بِذُنُوْبٍ
اجْتَرَحُوْهَا؛ لَآنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلّٰمٍ لِّلْعَبِيْدِ. وَ لَوْ اَنَّ النَّاسَ حِيْنَ تَنْزِلُ بِهِمُ النَّقْمُ
وَ تَزُوْلُ عَنْهُمْ النُّعْمُ فَزَعُوْا اِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِّيَّاتِهِمْ وَ وَلِهٖ مِنْ قُلُوْبِهِمْ لَرَدُّ
عَلَيْهِمْ كُلِّ شَارِدٍ وَ اَصْلَحَ لَهُمْ كُلُّ فَاسِدٍ^۲؛

به خدا سوگند، هیچ نعمت‌تر و تازه‌ای از زندگی هیچ قومی زایل نمی‌شود، مگر به خاطر گناهای که مرتکب می‌شوند؛ زیرا که خدای تعالی بر بندگان‌ش هیچ ستمی را روا نمی‌دارد. اگر مردمان موقعی که بلا بر آنها فرود می‌آید و نعمت‌ها از آنها زایل می‌شود، با صدق نیت و قلبی شیفته، به سوی پروردگارشان تضرع کنند، خدای تعالی فراری‌ها را به آنها برمی‌گرداند و تباهی‌های آنها را اصلاح می‌کند.^۳

آثار طاعات و معاصی انسان‌ها در خود آنان و در همه موجودات دیگر عالم بیشتر از آن است که در این بحث مختصر بگنجد، بلکه از حدّ شناخت بشر خارج است. در ادامه نمونه‌هایی از آثار معاصی فردی در اخلاق آدمیان را بیان خواهیم

۱. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۴۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۸؛ بحارالانوار، ج ۶، ص ۵۷.

۳. اگرچه در این حدیث شریف زوال آسایش زندگی و افتادن در بلاها و ناملایماتی‌ها ناشی از افعال بد و کردار ناشایست انسان‌ها شمرده شده است، ولی با توجه به دیگر آموزه‌های قرآنی و روایی مسلم است که گناه عامل انحصاری برای این موارد نیست، بلکه ممکن است خدای تعالی نعمتی را برای امتحان از قومی مؤمن و متقی و اطاعت پیشه سلب کند یا بلایی را بر آنها فرود آورد تا هم برای خود آنان روشن کند که چقدر در ایمان و تقوا و اطاعت خدایشان ثابت و استوارند و هم به دیگران اثبات کند که آنان مستحق بهشت و رضوان الهی هستند.

کرد.

ب. آثار گناهان فردی

گناه ابعاد ویرانگری بر جامعه و افراد آن دارد که فراتر از ابعاد مورد بررسی این نوشتار است. در اینجا تنها اشاره‌ای به دو اثر مهم گناه، بر شخص گناه کار می‌کنیم.

۱. هموار شدن راه برای گناهان بعدی

یکی از آثاری که در روایات برای گناهان شمرده شده، این است که انسان با ارتکاب هر گناهی راه را برای گناه دیگر هموار و بر آن جرأت پیدا می‌کند.^۱

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

الصَّغَائِرُ مِنَ الذُّنُوبِ طُرُقٌ إِلَى الْكِبَائِرِ، وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ فِي الْقَلِيلِ لَمْ يَخَفْهُ فِي الْكَثِيرِ^۲؛

گناهان کوچک راه‌های گناهان بزرگ هستند. کسی که از خدای تعالی در گناه کوچک ترس نداشته باشد، در گناهان بزرگ هم از او نمی‌هراسد.

انسان معمولاً تا گناهی را مرتکب نشده، از ارتکاب گناه هراس و اضطراب دارد، ولی وقتی نخستین گناه را مرتکب شد، مقداری از ترس و هراس او از بین می‌رود و با ادامه دادن به تدریج ترس و اضطرابش به کلی زائل می‌شود، تا آنجا که از هیچ جرم و جنایتی وحشت به خود راه نمی‌دهد. امام علی بن الحسین علیه السلام به فرزندان خویش فرمود:

اتَّقُوا الْكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَهَزَلٍ، فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي

۱. این امر درباره اطاعت‌ها هم صادق است؛ یعنی هر اطاعتی به دنبال خود راه اطاعت دیگر را باز می‌کند.

۲. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۸۰؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۷۴.

الصَّغِيرِ اجْتَرَى عَلَى الْكَبِيرِ. أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتَّى يَكْتُبَهُ اللَّهُ صِدِّيقًا وَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتَّى يَكْتُبَهُ اللَّهُ كَذَّابًا^۱؛

از دروغ کوچک و بزرگ به جدّ یا شوخی پروا کنید؛ زیرا که انسان وقتی دروغ کوچک را مرتکب می‌شود بر دروغ بزرگ هم جرأت پیدا می‌کند. آیا نمی‌دانید که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: بنده‌ای که بر راست‌گویی مداومت می‌کند، خدای تعالی در نهایت او را صدّیق و راست‌گو ثبت می‌کند و بنده‌ای که به دروغ‌گویی مداومت می‌کند در نهایت خدای تعالی کذاب و دروغ‌گویش ثبت می‌کند.

پس عدم توجه و پشیمانی از گناه کوچک به تدریج کار را بر انسان دشوار می‌کند. با این بی‌توجهی ممکن است انسان به مرحله‌ای برسد که ارتکاب گناهان بزرگ برایش سهل و آسان گردد. بنابراین انسان تا حدّی که می‌تواند، باید از اوّل کار خود را محکم و خالص انجام دهد و از گناهان کوچک و بزرگ خود به سادگی عبور نکند و همیشه کارهای روزمرّه خویش را مورد محاسبه دقیق قرار داده، کردار بد و معاصی خُرد و کلان خود را با توبه‌ای خالص همراه کند تا آثاری از ناحیه آنها متوجه او نگردد.

۲. فساد و تباهی و قساوت قلب

یکی دیگر از آثار گناه در انسان این است که موجب فساد و تباهی قلب می‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید پدرم می‌فرمود:

مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ. إِنَّ الْقَلْبَ لِيُوقِعُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۸؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۳۵.

حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيُصَيِّرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ^۱؛

چیزی تباه کننده‌تر از گناه بر قلب وجود ندارد. گناه وقتی وارد قلب می‌شود، همیشه با آن است تا این که بر آن چیره شود و آن را زیر و رو کند.

در روایتی دیگر می‌فرماید:

إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ وَإِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا^۲؛

وقتی گناهی از شخصی سر می‌زند، در دل او نقطه سیاهی به وجود می‌آید. پس اگر از گناه توبه کرد، آن نقطه سیاه زایل می‌شود و اگر برگناه اصرار نمود و به آن افزود، آن نقطه سیاه هم افزایش پیدا می‌کند، تا این که بر دل چیره شود و بعد از آن هرگز روی رستگاری را نخواهد دید.

این حدیث در حقیقت شرح و تفسیر حدیث پیشین است. همچنین این احادیث با احادیثی که هر گناه را هموارکننده راه برای گناه بعدی معرفی می‌کند، قابل جمع و هماهنگ است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

مَا جَفَّتِ الدُّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَمَا قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ^۳؛

اشک‌ها خشک نشود، جز به خاطر قساوت دل‌ها و دل‌ها قساوت پیدا نمی‌کنند، جز به جهت کثرت گناهان.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۶۸؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۱۲.

۲. همان، ص ۲۷۱؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۲۷.

۳. علل الشرایع، ج ۱، ص ۸۱؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۵۴.

ششم: نقش تجارت در اخلاق

در لسان روایات به هر کاری که انسان روزی خویش را به وسیله آن پیدا می‌کند، تجارت گفته می‌شود. امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

كُلُّ مَا افْتَتَحَ الرَّجُلُ بِهِ رِزْقَهُ فَهُوَ تِجَارَةٌ^۱؛

هر چیزی که انسان درب‌های روزی خویش را با آن باز کند، تجارت است.

تجارت در معارف اسلامی از اهمیت ویژه و فراوانی برخوردار است و بر آن تأکید فراوان شده است. تنبلی و ترک تجارت و کار نیز مورد نکوهش قرار گرفته است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

تَرْكُ التِّجَارَةِ يَنْقُصُ الْعُقْلَ^۲؛

ترک تجارت عقل و خرد را ناقص می‌کند.

ممکن است چنین تصور شود که فقر ناشی از ترک تجارت چنین اثری دارد^۳، ولی با توجه به روایات دیگری که در این باب آمده، معلوم می‌شود که این امر اختصاص به کسانی ندارد که برای تأمین زندگی خویش نیاز به تجارت و کار دارند، بلکه اغنیا و ثروتمندان هم هیچ‌گاه نباید از کار و تلاش برای رفع نیازهای جامعه دینی و اسلامی دست بکشند.

معاذ بن کثیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۳۴.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۱۴۸؛ التهذیب، ج ۷، ص ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱.

۳. آن که تجارت و کسب معاش را ترک می‌کند، ناچار می‌شود برای تأمین معاش خویش دست به سوی هر کس دراز کند و این امر اضافه بر این که عزت و شخصیت او را از بین می‌برد، ذهن و قلب او را هم مشغول می‌کند و او را به طور مطلق از تفکر و تدبیر و تعقل باز می‌دارد و چنین کسی روز به روز عقل خودش را از دست می‌دهد.

إِنِّي قَدْ أُيْسِرْتُ فَأَدْعُ التَّجَارَةَ؟ فَقَالَ: إِنَّكَ إِنِ فَعَلْتَ قَلَّ عَقْلُكَ^۱؛

همانا من توانگر شده‌ام، آیا خوب است تجارت را ترک کنم؟ حضرت فرمود: به یقین اگر این‌گونه کنی، عقلت کم خواهد شد.

در حدیثی دیگر همین معاذ بن کثیر که شغل لباس فروشی داشت، می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

إِنِّي قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَدْعَ السُّوقَ وَفِي يَدَيَّ شَيْءٌ قَالَ: إِذَا يَسْقُطَ رَأْيُكَ وَلَا يُسْتَعَانَ بِكَ عَلَى شَيْءٍ^۲؛

من قصد دارم بازار را ترک کنم و نیازی به تجارت هم نمی‌بینم؟ حضرت فرمود: در این صورت رأی و نظرت اسقاط خواهد شد و بر هیچ چیزی مردم از تویاری نخواهند خواست.

از این روایات استفاده می‌شود که اصل تلاش و کوشش و فعالیت در جامعه نه تنها به خاطر تأمین معاش و زندگی خوب است، بلکه حتی اگر انسان توانگر هم بود و معاش خود را تا آخر عمر هم فراهم کرده باشد، باز هم نباید کار و فعالیت را رها کند. این دلالت دارد که تجارت و فعالیت انسان تنها برای تأمین معاش خود نیست، بلکه شخص مسلمان باید جامعه مسلمان و برادران دینی خود را همچون خانه خویش به حساب آورد و همان‌طور که برای تأمین معاش خود و خانواده‌اش تلاش می‌کند، برای رفع نیاز جامعه اسلامی و برادران دینی هم تلاش کند؛ زیرا ممکن است در جامعه به کار او نیاز باشد، اگر چه خود او دیگر نیازی به آن نداشته است.

نکته در خور توجه در این روایات این است که امام علیه السلام می‌فرماید: «ترک کار موجب کاهش عقل و خرد انسان است». با این نکته تأثیر کار به صورت کلی در اخلاق انسان به خوبی روشن می‌شود؛ زیرا همان‌طور که بیان شد، یکی از عوامل و

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۴۸؛ التهذیب، ج ۷، ص ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۴.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۱۴۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۵.

مبادی مهم که در اخلاق تأثیر فراوانی دارد، بلکه ریشه‌ی اساسی اخلاق به‌شمار می‌آید، عقل و خرد انسانی است، حال اگر چیزی موجب کاهش و ضعف این ریشه در انسان گردد، بدیهی است که موجب ضعف اخلاق در او نیز خواهد شد. تا اینجا تأثیر اصل کار و ترک آن در اخلاق به‌طور کلی روشن شد، ولی اکنون می‌خواهیم بحث را در مورد تأثیر برخی از کارهای خاص در اخلاق ادامه دهیم.

هفتم: نقش برخی پیشه‌ها در اخلاق

باید توجه داشت که اسلام برخی از کارها را به عنوان شغل برای افراد جامعه اسلامی خوب و مناسب نمی‌داند، بلکه توصیه می‌کند که همه انسان‌ها این کارها را یاد بگیرند و همه به عنوان وظیفه در پی عمل به آن باشند. به عنوان مثال تغسیل و تجهیز میت نباید کار عده‌ای از افراد جامعه باشد، بلکه همه باید در این کارها دخالت کنند.

امام باقر علیه السلام در مورد تغسیل میت می‌فرماید:

كَانَ فِيمَا نَجَى بِهِ مُوسَى رَبَّهُ قَالَ: يَا رَبِّ مَا لِمَنْ غَسَلَ الْمُؤْتَى؟

فَقَالَ: أَغْسِلُهُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ^۱؛

حضرت موسی علیه السلام در مناجاتی که با خدای تعالی داشت پرسید:

پروردگارا اجر کسی که مردگان را غسل می‌دهد چیست؟

خدای تعالی فرمود: او را از گناهانش همچون طفل تازه متولد شده پاک

می‌کنم.

در غسل میت اولویت با ولی میت است و تغسیل توسط دیگران نیز باید به اذن

ولی میت باشد.

۱. الکافی، ج ۳، ص ۱۶۴؛ وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۹۵.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

يَغْسِلُ الْمَيِّتَ أَوْلَى النَّاسِ بِهِ أَوْ مَنْ يَأْمُرُهُ الْوَلِيُّ بِذَلِكَ^۱؛

مرده را نزدیک‌ترین مردم به او غسل می‌دهد یا کسی که ولی میت به او اذن داده باشد.

پس در جامعه اسلامی تجهیز میت نباید کار عده‌ای از مسلمانان شود، بلکه باید همه آن را به خوبی یاد گرفته و به آن عمل کنند و بر اولیای میت واجب است که در مرحله اول خودشان مرده را تجهیز کنند و با این کار اضافه بر این که حرمت مرده خود را حفظ می‌کنند، فرهنگ این عمل پسندیده را ترویج می‌کنند. همچنین با این کار کمک بزرگی در حق تعدادی از مسلمانان می‌کنند که از روی ناچاری عمه موتی می‌شوند.

از اموری که مسلمان نباید آنها را به عنوان شغل برای خود اختیار کند قصابی و گندم، طعام و کفن‌فروشی و صراف‌ی است. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ بَاعَ الطَّعَامَ^۲ نَزَعَتْ مِنْهُ الرَّحْمَةُ^۳؛

طعام فروشی رحمت را از دل آدم بیرون می‌کند.

در حدیثی دیگر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره کفن‌فروشی و قصابی و گندم فروشی فرمود:

الَّذِي يَبِيعُ الْأَكْفَانَ... وَيَتَمَنَّى مَوْتَ أُمَّتِي...

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۴۱؛ وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۵۳۵؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۰۸.
۲. طعام در کاربردهای قرآن و روایات بیشتر در گندم و جو و امثال آن دو از چیزهایی که قوت مردم از آنها تأمین می‌شود، به کار رفته است، نه در هر نوع خوردنی (ر. ک: مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۵۱۳).
۳. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۶۷؛ فقه القرآن، ج ۲، ص ۵۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۳۸؛ التهذیب، ج ۷، ص ۱۶۲.

وَأَمَّا الْقِصَابُ؛ فَإِنَّهُ يَذْبَحُ حَتَّى تَذْهَبَ الرَّحْمَةُ مِنْ قَلْبِهِ.
وَأَمَّا الْحَنَاطُ؛ فَإِنَّهُ يَحْتَكِرُ الطَّعَامَ عَلَى أُمَّتِي وَلَآنَ يَلْقَى اللَّهَ الْعَبْدُ سَارِقًا أَحَبُّ
إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَلْقَاهُ قَدْ احْتَكَرَ طَعَامًا أَرْبَعِينَ يَوْمًا^۱؛

کفن فروش... آرزوی مرگ امت مرا می‌کند.

قصاب آن قدر ذبح می‌کند که رحمت و مهربانی از دلش بیرون می‌رود.
گندم فروش گندم را از امت من احتکار می‌کند و اگر خدای تعالی با
بنده‌ای سارق ملاقات کند، برای من بهتر است تا با بنده‌ای ملاقات کند که
چهل روز طعام را احتکار کرده باشد.

امام صادق علیه السلام در مورد صرّاف فرمود:

إِنَّ الصَّرَافِيَّ لَا يَسْلَمُ مِنَ الرِّبَا^۲؛

صرّاف از ربا در امان نیست.

این کارها به خودی خود هیچ مشکلی ندارند، بلکه برای جامعه لازم و ضروری
هم هستند، ولی زمینه تغییر تدریجی در خلق و خوی افراد مشغول به آنها مهیاست.
به عنوان مثال گندم فروش وقتی می‌بیند مردم به او نیاز دارند و مجبورند به هر
صورت که شده آذوقه خویش را از او تهیه کنند، زیاده‌طلبی او را وسوسه احتکار
می‌کند، در صورتی که اگر شغلی غیر از این داشت، گرفتار این وسوسه نمی‌شد. یا
ممکن است صرّاف به اقتضای شغل به ربا گرفتار شود، که اگر شغلی غیر از آن را
اختیار می‌نمود به ربا مبتلای نمی‌شد. پس اصل گندم فروشی و صرّافی اشکال ندارد،
بلکه احتکار و ربا اشکال دارد؛ همین طور است کفن فروش و دیگر شغل‌هایی که از
این قبیل هستند.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۳۷؛ بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۷.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۱۱۴؛ بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۷.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۱۶۳

توجه به این نکته ضروری است که این مشکل اختصاص به امور یاد شده ندارد، بلکه همه کارهایی که با ضروریات زندگی بشر سر و کار دارند و جامعه به آن نیاز دارد، با این مشکل مواجه هستند. در این گونه کارها شیطان در دل انسان زیاده‌خواهی را القا می‌کند و به تدریج موجب می‌شود محبت و عطوفت به هموعان از دل شخص بیرون رود و شقاوت و سنگدلی بر او چیره گردد.

بنابراین کسانی که به اقتضای شغل خویش با ارباب رجوع سر و کار دارند و مردم برای بر طرف شدن نیازهایشان به آنها مراجعه می‌کنند، باید متوجه عزت و شخصیت مراجعه کنندگان خویش باشند و با آنها به گونه‌ای رفتار کنند که دلشان می‌خواهد با خودشان آن گونه رفتار شود.

ممکن است چنین افرادی، با یک کلمه یا رفتار کوچک عزت و شخصیت مؤمنی را خرد کنند و تا آخر عمر گرفتار آثار آن باشند. پس همه آنان که با مردم سر و کار دارند؛ اعم از بازاری، اداری و ارائه‌کنندگان خدمات به مردم، باید در همه حالات بر اعصاب خود مسلط باشند و به دقت مراقب رفتارشان با مردم باشند و اگر کمترین کوتاهی در حق کسی کردند، خیلی سریع از او عذر خواسته و طلب عفو و بخشش نمایند. این کار موجب می‌شود از افتادن در دام شیطان دور شوند و خدای تعالی از انسان خشنود و راضی گردد و او را مورد حمایت خود قرار دهد و از او محافظت نماید.

روشن است که جز پیامبران الهی و اوصیایشان هیچ انسانی از عصمت کامل الهی برخوردار نیست. و بزرگ‌ترین دشمن انسان (شیطان) همیشه در کمین او نشسته و به دنبال روزنه‌ای است تا بتواند بر قلب و دل او رسوخ کند و بر آن چیره شود. پس باید به اندازه توان از شیطان دوری جست و با تمسک به ریسمان الهی و با نور ایمان، سپاه عقل را تقویت و با سپاه شیطان (جهل و نادانی) ستیز کرد.

اگر روزی کار زشتی از کسی سرزد و به این ترتیب روزنه‌ای برای شیطان و جهل

پدید آمد، باید آن را به سرعت با عمل خوب، اعتذار، استغفار و توبه ببندد. این ممکن نمی‌شود، مگر آن که همهٔ تجار و کسبه و همهٔ کارمندان و کارگران و خدمتکاران و فرماندهان و رؤسای ادارات، کارهای خود را هر روز با نام و یاد خدای تعالی شروع کنند و از شیطان به او پناه برند و بعد از اتمام کار، کار روزانهٔ خود را مرور کرده، رفتار خود را با ارباب رجوع مورد محاسبه قرار دهند و اگر در موردی کوتاهی کرده‌اند، در صورت امکان جبران نمایند و از رفتار خود استغفار کنند و برای کارهای خوب خود، خدای را شکر و از او قدردانی کنند که نعمت‌های خویش را بر ایشان ارزانی داشته است.

هشتم: نقش ولایت و سلطنت در اخلاق

ریاست، سلطنت و حکومت بر مردم گرچه به عنوان مقامی مهم مطرح است، ولی در حقیقت کار و فعالیت دشوار است که بر عهده رئیس و سلطان نهاده می‌شود. رؤسا و سلاطین باید بیشتر از همه در کارهای خویش دقت به خرج دهند؛ زیرا این کار نیز از جمله کارهایی است که به طور غالب شیطان دام خویش را در آنجا گسترانیده است، تا آنان را در دام خویش گرفتار کند و متأسفانه بیشتر سلاطین و رؤسا را نیز مغلوب خویش ساخته است. کمتر سلطانی را می‌توان یافت که در دام شیطان گرفتار نشده باشد. کمتر پدری را می‌توان یافت که در حق عیال خویش با شیطان درگیر نباشد؛ چرا که او هم بر آنان سلطنت و حکومت می‌کند و اقتضای حکومت نیز همین است. پس همهٔ رؤسا و ولایت‌مداران باید همیشه مواظب رفتار خود با رعایای خویش باشند.

این که در بیان روایات حاکمان و فرماندهان کم وفاترین و کم دوست‌ترین انسان‌ها شمرده شده‌اند^۱ در همهٔ مراتب سلطنت و ولایت جاری است؛ زیرا کم

۱. ر.ک: بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۴۰.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۱۶۵

پیدا می شود که پدرانی با داشتن ولایت بر همسر و فرزندان خویش با آنها دوستی و رفاقت هم داشته باشند. همچنین در میان فرماندهان نظامی کم پیدا می شود که فرماندهی با سربازان گروه خویش دوستی و رفاقت داشته باشد؛ همین طور در درجات دیگر حکومت و فرماندهی.

پس خود این مقام چنین اقتضایی را دارد و کسی که به این مقام می رسد باید با در نظر گرفتن این امر بیشتر مواظبت کند تا بتواند بر این اقتضا غالب آید و با رعایای خویش همچون یک دوست مهربان برخورد کند و آنان را همچون خود بداند و رفتاری انسانی با آنها داشته باشد. اگر چه این امر دشوار است، ولی از توان انسان خارج نیست. هر شخصی می تواند با بردباری و سعه صدر به این امر نایل آید. اگر کسی بتواند با رعایای خویش رفتاری انسانی و دوستانه داشته باشد، همه آنان از او فرمان خواهند برد و در اطاعت او ثابت و استوار بوده، در یاری به او در حدّ توان تلاش و کوشش خواهند کرد.

وفای به عهد نیز در میان پادشاهان و حاکمان اندک است. به ندرت می توان حاکمی را یافت که بر سر عهد و پیمان خویش با رعایایش پا بر جا و استوار باشد و به دشواری می توان دولت مردی را یافت که بتواند بر سر شعارهای خویش باقی بماند؛ زیرا همه آنان که بر کرسی حکومت تکیه می زنند، زیر دستان خویش را به طور معمول با خود در یک سطح نمی بینند و برای آنان مقام و منزلتی قائل نمی شوند، تا بر پیمانی که با آنان بسته اند حرمتی قائل شوند. آری بر آنان که این مقام را عاریتی بیش نمی دانند، هیچ گاه کبر و غرور و نخوت عارض نمی شود، بلکه با رسیدن به آن مقام بر خضوع و خشوعشان افزوده می شود تا مبادا کبر و غرور و نخوت جلوی چشمان آنان را گرفته و نورانیت دلشان را به تاریکی مبدل سازد و رحم و مهربانی را از قلب آنان بیرون نماید.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ می فرمایند:

لَا يُؤَمَّرُ رَجُلٌ عَلَى عَشْرَةٍ مَّا فَوْقَهُمْ، إِلَّا جِيءَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْلُوبَةً يَدُهُ إِلَى عُنُقِهِ؛ فَإِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَكُفَّ عَنْهُ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا زِيدَ غُلًّا إِلَى غُلِّهِ ۱؛

هیچ مردی بر ده نفر یا بیشتر امارت پیدا نمی‌کند، جز این که روز قیامت دستانش بر گردن زنجیر شده، آورده می‌شود، اگر نیکوکار بوده باشد، زنجیر از او برداشته می‌شود و اگر در حق رعیت خویش بدی کرده باشد، بر زنجیرهایش افزوده می‌شود.

پس در حقیقت انسان با پذیرفتن امارت و حکومت بر مردم زنجیری بر دستان خویش می‌بندد و این زنجیر فقط به عدل و خوبی با رعایا برداشته می‌شود. و نیز ایشان می‌فرماید:

أَقْلُّ النَّاسِ وَفَاءً الْمَلُوكُ وَأَقْلُّ النَّاسِ صَدِيقًا الْمَلُوكُ وَأَشَقُّ النَّاسِ الْمَلُوكُ ۲؛

پادشاهان کم‌وفاترین و کم‌دوست‌ترین مردمان هستند و شقی‌ترین انسان‌ها پادشاهان هستند.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

لَيْسَتْ لِبَخِيلٍ رَاحَةٌ وَلَا لِحَسُودٍ لَذَّةٌ وَلَا لِلْمَمْلُوكِ وَفَاءٌ وَلَا لِكَذُوبٍ مَرْوَةٌ وَلَا يَسُودُ سَفِيهٌ ۳؛

راحتی برای بخیل، لذت برای حسود، وفا برای پادشاهان و مروّت برای دروغ‌گو نیست و سفیه سیادت و بزرگی ندارد.

۱. امالی طوسی، ص ۲۶۴؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۷۱؛ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۴۱.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۴۰.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۴؛ خصال، ج ۱، ص ۲۷۱؛ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۳۸.

نهم: نقش فقر و غنا در اخلاق

فقر و غنای مادی هر دو برای امتحان و آزمایش بشر قرار داده شده است. مؤمن در هر دو حالت باید توجه به خدای سبحان را سرلوحه خویش قرار دهد تا سختی زندگی به هنگام فقر و ناداری، او را از راه خدای تعالی خارج نسازد. همین طور رفاه و آسایش موجب نشود که او بر خدای خویش طغیان کند و نیاز خود به خدا را به فراموشی بسپارد. آنچه در این میان اهمیت دارد این است که کدام یک برای مؤمن بهتر است؟

ممکن است بگوییم چون خدای تعالی به همه خصوصیات و ویژگی‌های بندگان عالم است، پس او می‌داند که کدام یک از این دو برای هر یک از بندگان بهتر است. ممکن است گاهی ناز و نعمت و آسایش و رفاه موجب شود که مؤمنی در بندگی خدایش استوارتر و در ایمانش محکم‌تر و در اعمالش راسخ‌تر گردد و از آنچه در اختیارش نهاده شده به نحو احسن استفاده کند. مؤمن این چنینی هیچ‌گاه به این نعمتهای دنیوی چند روزه دل نمی‌بندد و به سادگی و بدون هیچ گونه تأمل و مکثی از آنها به فقرا و نیازمندان می‌بخشد و هیچ وقت بیشتر از کفاف از مال دنیا جمع نمی‌کند تا به این طریق راهی برای نفوذ شیطان باز نگردد. از سوی دیگر اگر همین شخص به فقر و ناداری مبتلا شود و سختی‌های زندگی از هر ناحیه به او فشار آورد و به نان شب محتاج باشد، صبر و تحمل خویش را از دست می‌دهد و به خدای خویش بدگمان می‌شود. در این صورت خدای تعالی به خاطر ایمان او و محبتی که به بنده مؤمن خود دارد، او را غنی و توانگر می‌کند و چنانچه خصوصیات مؤمن دیگری عکس او باشد خدای تعالی شرایطی برای وی مقدر می‌کند که مناسب حال او باشد.

اما آیا خدای تعالی در مورد فقر و غنای بندگان مؤمن همواره به این صورت رفتار می‌کند؟

اثبات چنین امری مشکل است و گاه از برخی روایاتی که در این زمینه وارد شده است، عکس آن را می توان استفاده نمود؛ زیرا مسلّم است که خدای تعالی همه بندگان را با فقر و غنا امتحان و آزمایش می کند تا آنان که از هر دو آزمون، موفق و سر بلند بیرون آمدند و در هر دو حالت از شکر و سپاس خدایشان دست برنداشتند و غنی و فقیر شدن آنها در کردار، رفتار و عقاید آنان تغییر ایجاد نکرد و در هر دو حالت خاضع و خاشع و خاکی شدند، چنین اشخاصی را به درجات عالی و کمالات مهم و بزرگ نایل گرداند.

بنابراین دوباره سؤال به این صورت مطرح می شود که وقتی بنا شد که خدای تعالی بندگان خویش را با فقر و غنا امتحان کند، نسبت به نوع انسان ها کدامین امتحان سخت تر است؟ امتحان با فقر یا غنا؟

برای روشن شدن پاسخ این سؤال آیات و روایاتی که درباره فقر و غنا و آثار آن دو وارد شده است، به اختصار بیان می شود. خدای تعالی می فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَلَمْ يَرَأْهُ اسْتَغْنَىٰ﴾^۱؛

چنین نیست، به یقین انسان طغیان می کند از این که خود را بی نیاز ببیند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم می فرماید:

الغنى يطغى^۲؛

غنا طغیان می آورد.

و نیز می فرماید:

استعيذوا بالله من سكرة الغنى؛ فإن له سكرةً بعيدةً الإفاقة^۳؛

۲. تصنیف الغرر، ص ۳۶۹.

۱. علق (۹۶)، آیات ۶ - ۷.

۳. همان، ص ۳۷۰.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۱۶۹

از مستی غنا و توانگری به خدا پناه برید؛ زیرا سلامتی از مستی توانگری، طول می کشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: خدای تعالی در مناجات به حضرت موسی علیه السلام فرمود:

یا موسی... لَا تَغْبِطُ أَحَدًا بِكَثْرَةِ الْمَالِ؛ فَإِنَّ مَعَ كَثْرَةِ الْمَالِ تَكْثُرُ الذُّنُوبُ،
لِوَاجِبِ الْحَقُّوقِ^۱؛

ای موسی... به هیچ کس به خاطر کثرت و زیادی مالش غبطه نخور؛ زیرا با کثرت مال، حقوق واجب پامال شده زیاد می شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

وَاعْلَمُوا أَنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ مَفْسَدَةٌ لِلدِّينِ مَفْسَدَةٌ لِلْقُلُوبِ^۲؛

و بدانید که زیادی مال دین را تباه می کند و باعث قساوت دل ها می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

يَا عَلِيُّ ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ مُجَالَسَةُ الْأَنْذَالِ وَ مُجَالَسَةُ الْأَغْنِيَاءِ وَ
الْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ^۳؛

یا علی، مجالست با سه طایفه دل آدم را می میراند: مجالست با آدم های پست و گفتگو با زنان و مجالست با توانگران.

امام رضا علیه السلام فرمود:

لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخَصَالٍ خَمْسٍ: بِبُخْلِ شَدِيدٍ وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ وَ حِرْصٍ غَالِبٍ وَ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۳۵؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۷۳.

۲. تحف العقول، ص ۱۹۹؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۵.

۳. خصال، ج ۱، ص ۱۲۵؛ مستطرفات، ص ۶۱۷؛ بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۲.

قَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَإِثَارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ^۱؛

مال جمع نمی شود، جز با پنج خصلت: با بخلی شدید و آرزویی طولانی و طمعی چیره شونده و قطع رحم و ترجیح دادن دنیا بر آخرت.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ^۲؛

مال سرچشمه شهوت هاست.

و نیز می فرماید:

الْمَالُ يَقْوَى الْأَمَالَ^۳؛

مال آرزوها را تقویت می کند.

و می فرماید:

كثرة المال تفسد القلوب و تنشئ الذنوب^۴؛

زیادی مال دل ها را فاسد می کند و گناهان را به وجود می آورد.

از این احادیث استفاده می شود که غنا و ثروت به طور معمول طغیان و غرور می آورد و موجب می شود که انسان، به فقرا اعتنا نکند و حرمتی برای آنها قائل نشود. همچنین دلالت دارد که همنشینی با ثروتمندان دل آدمی را می میراند و ثروت زیاد صفاتی ناپسند مانند بخل، قطع رحم، ترجیح دنیا بر آخرت، حرص و طمع را با خود همراه دارد؛ یعنی سرمایه زیاد و اموال فراوان دلیل وجود این صفات ناپسند در انسان است.

ثروت امکان دسترسی بیشتر به نعمت های الهی را فراهم می کند و ثروتمند

۱. خصال، ج ۱، ص ۲۸۲؛ عیون اخبار، ج ۱، ص ۲۷۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۴.

۲. نهج البلاغه، ص ۴۷۸؛ تصنیف غرر، ص ۳۶۸؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۶۷.

۳. تصنیف غرر، ص ۳۶۸. ۴. همان .

کمتر مشکلی برایش پیش می‌آید که از رفع آن عاجز و ناتوان باشد. بدین ترتیب دست ثروتمندان از یکی از راه‌های مهم توجه و تذکر به خدای سبحان کوتاه می‌شود. البته برخی ثروتمندان به خاطر داشتن اموال و املاک فراوان احساس نیاز زیادتری به خدای سبحان دارند؛ چون می‌دانند که حافظ و نگهدارنده همه چیز خداست و اگر توجه خدای سبحان نباشد، همه اموالشان در لحظه‌ای از بین می‌رود؛ بدین سبب همیشه برای حفظ و بقای اموالشان خدا را می‌خوانند و دست نیاز به سوی او بلند می‌کنند؛ اگرچه سرمایه داران اغلب به کل سرمایه خودشان کمتر از یک فقیر و نادار نسبت به دارایی اندک خود احساس نیاز می‌کنند.

اگر خدای تعالی برای شخصی علاوه بر عطاء اموال فراوان، صحت و سلامتی و توانایی جسمی هم عطا کند و مقام و منزلتی هم در میان دولتمردان و حاکمان داشته باشد که غالب سرمایه داران از این مقام هم برخوردارند، در این صورت بسیاری از زمینه‌های تذکر و توجه به خدا، برای چنین شخصی از دست خواهد رفت.

اکنون که اندکی با آثار و لوازم غنا و توانگری آشنا شدیم، باید ببینیم فقر و ناداری چه آثاری به همراه دارد؟ و خصوصیات و ویژگی‌های انسان فقیر چیست؟
امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره فقر و ناداری سخنانی دارد که به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود:

الْقَبْرُ خَيْرٌ مِنَ الْفَقْرِ^۱؛

قبر بهتر از فقر است.

الفقر ينسي^۲؛

۱. تصنیف غرر، ص ۳۶۵؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۰؛ تحف العقول، ص ۹۵؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۶.

۲. همان.

فقر فراموشی می آورد.

العسر یفسد الاخلاق^۱؛

تنگدستی اخلاق را فاسد می کند.

العسر یشین الاخلاق ویوحش الرفاق^۲؛

تنگدستی اخلاق را بد می کند و دوستی را به خطر می اندازد.

إنَّ الفقر مذلةٌ للنفس، مدهشةٌ للعقل، جالبٌ للهموم^۳؛

همانا فقر نفس آدمی را ذلیل و عقل را حیران می کند و غم و اندوه می آورد.

ایشان به فرزندان امام حسن علیه السلام می فرماید:

لَا تَلْمُ إِنْسَانًا يَطْلُبُ قُوَّتَهُ فَنَ عَدِمَ قُوَّتَهُ كَثَرَ خَطَايَاهُ. يَا بُنَيَّ الْفَقِيرُ حَقِيرٌ لَا يُسْمَعُ كَلَامُهُ وَلَا يُعْرَفُ مَقَامُهُ، لَوْ كَانَ الْفَقِيرُ صَادِقًا يُسْمُونَهُ كَاذِبًا وَلَوْ كَانَ زَاهِدًا يُسْمُونَهُ جَاهِلًا. يَا بُنَيَّ مَنْ ابْتُلِيَ بِالْفَقْرِ ابْتُلِيَ بِأَرْبَعِ خِصَالٍ: بِالضَّعْفِ فِي يَقِينِهِ وَ النُّقْصَانِ فِي عَقْلِهِ وَ الرِّقَّةِ فِي دِينِهِ وَ قِلَّةِ الْحَيَاءِ فِي وَجْهِهِ^۴؛

کسی را که قوت و خوراک خویش را طلب می کند، ملامت مکن؛ زیرا آن که خوراک ندارد، خطایش زیاد می شود. ای فرزندم، فقیر در میان مردم حقیر شمرده می شود و به سخنانش گوش داده نمی شود و مقام و منزلتش شناخته نمی شود و راستش را دروغ می شمارند و زهدش را جهل و نادانی می نامند. ای فرزندم، کسی که مبتلا به فقر و ناداری می شود به چهار خصلت مبتلا می شود: به ضعف در یقین و نقصان در عقل و خرد و رقت و سستی در دین و کمی در آبرو.

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. جامع الاخبار، ص ۱۱۰؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۴۷.

با توجه به روایات روشن می‌شود که آثار سوء فقر و ناداری کمتر از غنا و توانگری نیست. فقیر معمولاً در جوامع انسانی احترام و حرمتی ندارد و غالباً در حاشیه قرار می‌گیرد. در کارهای مهم برای رأی و نظر فقرا اعتباری قائل نمی‌شوند. فقیر هیچ‌گاه استراحت و رفاه و آسایش ندارد و شب و روز مشغول کارهای سخت و طاقت فرساست و اگر حادثه‌ای برایش اتفاق بیافتد برای برطرف کردن آن باید دست نیاز به سوی هر کس و ناکس دراز کند و هیچ‌گاه فرصتی برای کسب علم و دانش پیدا نمی‌کند و فکر و ذکرش لمقه نانی است که از هر راهی بتواند آن را پیدا کند و شکم خود و اهل و عیال خویش را سیر کند.

فقیر نه تنها خودش توان رسیدن به مدارج عالی علم و دانش را ندارد، بلکه معمولاً فرزندان هم از رسیدن به آن ناتوانند. فقیر اگر اندکی صبر و بردباری خویش را از دست بدهد به زمین و آسمان ناسزا می‌گوید. در این حال دیگر جایی برای به کار افتادن عقل و خرد باقی نمی‌ماند و روشن است که دین و ایمان به ضعف و سستی رو می‌آورد و کارهای ناپسند و زشت از او سر خواهد زد و اخلاق او بد و تند خواهد شد. با وجود همه اینها به نظر می‌رسد در روایات معصومان علیهم‌السلام فقر به غنا ترجیح داده شده است.

خدای تعالی در مناجات به حضرت موسی فرمود:

يَا مُوسَى إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ مَرْحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ وَإِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ ذَنْبٌ عَجَلْتُ عُقُوبَتَهُ ۚ

ای موسی، آن‌گاه که دیدی فقر به تو روی آورد، بگو: خوش آمدی ای نشانه صالحان. و آن‌گاه که دیدی غنا و توانگری روی آورد، بگو: گناهی است که در عذابش تعجیل شده است.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

سَأَلُوا الْعُلَمَاءَ وَخَاطَبُوا الْحُكَمَاءَ وَجَالَسُوا الْفُقَرَاءَ^۱؛

از علما سؤال کنید و با حکما صحبت نمایید و با فقرا مجالست کنید.

پیش از این نقل شد که همنشینی با اغنیا و توانگران دل انسان را می میراند. با توجه به این که در این روایت امر به مجالست با فقرا شده است، روشن می شود که همنشینی با فقرا هم برای اغنیا و هم برای فقرا بهتر است؛ زیرا مجالست فقیر با فقیری مثل خود، تسلیت و آرامش می آورد و مجالست غنی با فقیر او را به نعمت غنا متوجه می سازد و راهی برای شکر و قدردانی از نعمت های الهی برایش باز می نماید.

امام صادق علیه السلام می فرماید: خدای تعالی فرمود:

إِنِّي لَمْ أُغْنِ الْغَنَى لِكِرَامَةِ بِهِ عَلِيٍّ وَلَمْ أَفْقِرِ الْفَقِيرَ لِهَوَانٍ بِهِ عَلِيٍّ. وَهُوَ مِمَّا ابْتَلَيْتُ بِهِ الْأَغْنِيَاءَ بِالْفُقَرَاءِ وَلَوْ لَا الْفُقَرَاءُ لَمْ يَسْتَوْجِبِ الْأَغْنِيَاءُ الْجَنَّةَ^۲؛

همانا من غنی را به خاطر کرامت و ارجمندیش نزد خود توانگر نکردم و فقیر را به جهت پستی او نزد خویش فقیر ننموده ام، بلکه این امر به خاطر امتحان اغنیا به وسیله فقر است. اگر فقرا نبودند، اغنیا مستوجب بهشت نمی شدند.

محمد بن حسین می گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود:

آیا به بازار می روی و میوه ها و چیزهایی را که دلت می خواهد می بینی که در معرض فروش گذاشته شده است؟ عرض کردم: آری. فرمود:

أَمَّا إِنَّ لَكَ بِكُلِّ مَا تَرَاهُ فَلَا تَقْدِرُ عَلَى شِرَائِهِ حَسَنَةً؛

بدان به یقین برای تو در مقابل هر چیزی که می بینی و نمی توانی آن را

۱. تحف العقول، ص ۴۱؛ الجعفریات، ص ۲۲۹؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۵۶.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۶۵؛ التمحیص، ص ۴۷؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۵۱.

بخری، ثواب نیکویی نوشته می شود.^۱

پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

اَطْلَعْتُ عَلَى الْجَنَّةِ، فَوَجَدْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ وَالْمَسَاكِينَ^۲؛

بهشت را دیدم و بیشتر اهل آن را فقرا و مساکین یافتم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ فُقَرَاءَ الْمُسْلِمِينَ يَتَقَلَّبُونَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ قَبْلَ أَغْنِيَائِهِمْ بِأَرْبَعِينَ خَرِيفًا. ثُمَّ قَالَ: سَأَضْرِبُ لَكَ مَثَلُ ذَلِكَ إِنَّمَا مَثَلُ ذَلِكَ مَثَلُ سَفِينَتَيْنِ مَرَّ بِهِمَا عَلَى عَاشِرٍ فَتَنَظَرُ فِي إِحْدَاهُمَا؛ فَلَمْ يَرِ فِيهَا شَيْئًا؛ فَقَالَ: أَشْرَبُوهَا. وَنَظَرَ فِي الْأُخْرَى فَإِذَا هِيَ مَوْقُورَةٌ؛ فَقَالَ احْبِسُوهَا^۳؛

همانا فقرای مسلمانان (هفتاد سال یا چهل سال)^۴ پیش از اغنیا در باغ های بهشت به گشت و گذار می پردازند.

پس فرمود: مَثَل این مانند دو کشتی است که بر مأمور مالیاتی عبور می کنند و به یکی از آنها نگاه می کند و می بیند خالی است، پس می گوید: رهایش کنید. به دومی که نگاه می کند می بیند پر از اموال قیمتی است، پس می گوید: آن را نگه دارید.

علامه مجلسی رحمته الله بعد از نقل این حدیث می فرماید: «این حدیث دلالت می کند که فقر برای کسی که صبر و بردباری دارد، بهتر از غنا و کفاف است». سپس می فرماید: «شکی نیست که فقر سالم تر و بهتر است نسبت به بیشتر مردم و غنا نسبت به برخی از آنها خوب است».

پس شایسته است که مؤمن به آن چه خدای تعالی عطایش می کند، خشنود

۲. عدة الداعي، ص ۱۲۴؛ بحار الانوار، ۶۹، ج ۵۵.

۴. ر. ک: بحار الانوار ۷۲ / ۶.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۶۰.

باشد و صلاح خود را در آن بداند. البته هیچ وقت در دعاها دیده نمی شود که از خدا فقر خواسته شود، بلکه در اکثر آنها از فقری که موجب شقاوت می شود و نیز از غنایی که سبب طغیان می گردد، استعاذه شده است.^۱

امام صادق علیه السلام می فرماید:

كُلَّمَا ازْدَادَ الْعَبْدُ إِيمَانًا ازْدَادَ ضِيقًا فِي مَعِيشَتِهِ^۲؛

بنده هرگاه به ایمانش افزوده می شود، به تنگی در زندگی او نیز افزوده می شود.

و نیز می فرماید:

لَوْ لَا الْخَاحُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى اللَّهِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ لَنَقَلَهُمْ مِنَ الْحَالِ الَّتِي هُمْ فِيهَا إِلَى حَالٍ أَضْيَقَ مِنْهَا^۳؛

اگر اصرار مؤمنان در طلب رزق به خدای تعالی نبود، آنان را از حالی که داشتند به حالی تنگ تر از آن منتقل می کردیم.

از روایاتی که در باب فقر و غنا وارد شده و همین طور دعاهایی که در طلب غنا و توانگری و پناه بردن از فقر و ناداری به خدا وارد شده است، به این نتیجه می رسیم که اگر فقر و غنا را به خودی خود و بدون در نظر گرفتن درجات مختلف ایمان و معرفت ملاحظه کنیم و به همان درجه اول از ایمان و معرفت بسنده کنیم، می شود گفت که در این صورت غنا و ثروت، مساوی با فقر و تنگدستی، بلکه بهتر از آن است، ولی با توجه به مراتب متفاوت ایمان و معرفت به نظر می رسد، فقر برای رسیدن به مراتب عالی و همنشینی با انبیا و اولیای الهی مناسب تر باشد.

به همین جهت است که در روایت می فرمودند: «هر وقت ایمان بنده ای افزوده

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۷.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۶۱؛ بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۳۸.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۶۱؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۹.

شود، به تنگدستی او هم افزوده می‌شود». به‌ویژه در مورد شیعیان و محبان اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است که موالیان آنان باید خود را برای رسیدن بلاها و فقر و تنگدستی آماده کنند. در روایتی می‌خوانیم:

مردی به خدمت امیر المؤمنین علیه‌السلام شرفیاب شد و عرض کرد: من به ولایت شما و دین خدا معتقدم و شما را آشکارا و نهان دوست دارم. حضرت فرمود:

صَدَقْتَ طَيْبَتُكَ مِنْ تِلْكَ الطَّيْبَةِ وَ عَلَى وَ لَا يَتَنَا أُخَذَ مِيثَاقُكَ وَ إِنَّ رُوحَكَ مِنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ، فَاتَّخِذْ لِلْفَقْرِ جَلْبَابًا. فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: إِنَّ الْفَقْرَ إِلَى مُحِبِّينَا أَسْرَعُ مِنَ السَّيْلِ مِنْ أَعْلَى الْوَادِي إِلَى أَسْفَلِهِ^۱؛

راست گفתי و طینت و سرشت تو از همان سرشت است. و میثاق تو بر ولایت ما گرفته شده است. روح تو از ارواح مؤمنان است، پس جامه فقر را بگیر. سوگند به آن که نفس من در دست اوست به یقین از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: همانا فقر به دوستان ما زودتر از رسیدن سیل از بالای دره به پائین آن می‌رسد.

در مورد محاسبه دو مؤمن که یکی فقیر و دیگری غنی است، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

وقتی دو مؤمن، یکی فقیر و دیگری غنی باشد، در حالی که هر دو از اهل بهشت هستند، وقتی در موقف حساب قرار می‌گیرند، فقیر می‌گوید:

پروردگارا، مرا برای چه نگه داشته‌اند؟ سوگند به عزّت، خودت می‌دانی که مرا نه حکومتی دادی که در آن عدل یا ظلم را پیشه کنم و نه مالی دادی که حقّش را ادا کنم یا نکنم و روزی مرا به علم و تقدیر خود به اندازه کفاف رساندی. پس خدای عزوجل می‌فرماید: بنده‌ام راست می‌گوید، رهایش

۱. بصائر الدرجات، ص ۳۹۰؛ الاختصاص، ص ۳۱۰؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۴۳؛

کنید تا داخل بهشت شود.

آن دیگری باقی می ماند تا از بدن او آن اندازه عرق جاری شود که چهل شتر را بس باشد و بعد داخل بهشت می شود. و وقتی داخل بهشت می شود، دوست فقیرش به او می گوید: برای چه تو را نگه داشته بودند؟ می گوید: به جهت طول حساب. یک مورد را می پرسیدند و وقتی تمام می شد و بخشیده می شدم، از امر دیگری سؤال می کردند تا این که رحمت خدای عزوجل شامل حالم شد و مرا به توبه کنندگان ملحق نمودند.

بعد از دوست خویش پرسید: تو کی هستی؟ فقیر گفت: من همانم که همین الان با تو بودم. و او می گوید: بعد (جدایی) از من، نعمت الهی (بهشت) تو را این گونه تغییر داده است!^۱

پس اگر چه فقر سخت است و ممکن است انسان را تا سر حد کفر هم پائین آورد، ولی با وجود آن اگر کسی بتواند با آن کنار بیاید و صبر و تحمل داشته باشد به مرتبه ای می رسد که دیگران حسرتش را می خورند. پیامبر گرامی اسلام ﷺ می فرماید:

اگر رحمت پروردگارم بر فقرای اتم نبود، نزدیک بود که فقر، کفر شود. مردی از اصحاب عرض کرد: ای رسول خدا، جزای مؤمن فقیری که بر فقر خویش صبر کند چیست؟

حضرت فرمود: در بهشت غرفه ای از یاقوت سرخ است که اهل بهشت آن را تماشا می کنند، چنان که اهل زمین به ستارگان نظاره می نمایند. آن غرفه را کسی داخل نمی شود، جز پیامبر فقیر یا شهید فقیر یا مؤمن فقیر.^۲

بلندی مرتبه مؤمن فقیری که صبر و بردباری پیشه کند، نسبت به مؤمن توانگری که توانسته حقوق الهی را ادا کند، با حکم عقل و خرد انسان نیز موافق است؛ زیرا

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۶.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۷.

فقیری که در این دنیا همیشه در درد و رنج و گرفتاری و بلا بوده و با وجود آن توانسته ایمانش را حفظ کند و شکر خدایش را در آن حال هم به جا آورد، سزاوارتر است به نعمتی بس خوبتر و بهتر از آن که در زندگیش هیچ گرفتاری و سختی و دردی نچشیده است و هر چه می‌خواسته برایش مهیا بوده است.

بنابراین فقرا باید هر چه می‌توانند عزّت نفس خویش را حفظ کنند و از یاد خدا غافل نشوند و مشکلات خویش را با او در میان گذاشته و با او سخن گویند و به درگاهش استغاثه و تضرع کنند و خوشحال باشند که خدای تعالی خواسته است به این وسیله بین آنان با خود رابطه ایجاد کند تا به سوی او دست دراز کنند. آن‌گاه که مشکلات زندگی به فقرای مؤمن فشار می‌آورد، شایسته است درد و رنج و گرفتاری و مصیبت‌های اهل بیت (علیهم‌السلام) را یاد کنند تا دلشان آرام گیرد و دردهایشان تسکین پیدا کند و هیچ وقت خود را با آنان که زندگیشان بهتر است قیاس نکنند، بلکه همواره به افراد ناتوان‌تر از خود بنگرند و درباره‌ی آنها فکر کنند.

بر اغنیا و توانگران نیز لازم است که در هر حالی خدای تعالی را شکر گویند و هیچ نعمتی به آنها نرسد، مگر این که حقوق الهی آن را به موقع ادا نمایند و از صله و احسان به مستمندان و فقرا غفلت نکنند. از صرف اموال خویش در امور باطل پرهیز کنند و به دقّت مواظب دخل و خرج خویش باشند تا در حق کسی ستمی روا ندارند.

همین طور باید مواظب اهل و عیال و خدمتکاران خود باشند تا مبادا رفاه و آسایش و امکانات فراوان، آنان را از یاد خدای سبحان غافل کند و کبر و غرور بر آنان چیره شود، به گونه‌ای که به دوستان فقیر خود بی‌اعتنایی نموده، شخصیت آنان را خرد نمایند، بلکه باید طوری تربیت شوند که هیچ‌گاه برتری بر آنان به فکرشان خطور نکند تا بتوانند با آنها زندگی خوب همراه با روابطی سالم داشته باشند.

ثروتمندان نباید از نشستن در کنار فقرا و بودن با آنها و شرکت کردن در مجالسشان احساس شرم و خجالت کنند، بلکه بر توانگران مؤمن لازم است که با مؤمنین نیازمند بیشتر در تماس باشند تا با دیدن حال آنها غرور و طغیان به آنان راه پیدا نکنند.

بر فقرای مؤمن نیز لازم است آداب معاشرت و زندگی را به خوبی یاد بگیرند و به فرزندان خویش نیز خوب تعلیم دهند و آنان را مؤدب و با وقار تربیت نمایند. آنان نباید در جامعه با ظاهری ژولیده و جامه‌هایی کهنه و پاره و کثیف ظاهر شوند، بلکه لازم است به تن و جسم خویش خوب رسیدگی کرده، لباس‌هایشان را تمیز و مرتب نگهداری کنند و با ظاهری خوب و آراسته در میان مردم ظاهر شوند تا مورد احترام و حرمت دیگران واقع شوند.

دهم: نقش برخی افعال در اخلاق

درباره افعال انسانی و تقسیم آنها به اخلاقی و عادی در ابتدای این نوشتار بحث شد و روشن گردید تنها برخی از کارهای انسان‌ها اخلاقی شمرده می‌شوند و بسیاری از آنها اخلاقی نامیده نمی‌شوند. به عنوان مثال کارهایی مانند راه رفتن، نگاه کردن، خوابیدن، نشستن و امثال آنها به خودی خود متّصف به صفت اخلاقی نمی‌شوند، ولی صله ارحام، احسان به فقرا و مستمندان، بخل و نظائر آنها افعال اخلاقی نامیده می‌شوند.

در این قسمت برخی از افعال - اعمّ از اخلاقی یا عادی - از آن جهت که منشأ و مبدأ صفتی اخلاقی در انسان می‌شوند، مورد بررسی قرار می‌گیرند:

الف. افعال عادی

۱. شستن سر و لباس

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ وَجَدَ هَمًّا فَلَا يَدْرِي مَا هُوَ فَلْيَغْسِلْ رَأْسَهُ^۱؛

آن که محزون و مهموم شد و منشأ آن را ندانست سر خویش را بشوید.

در حدیثی دیگر آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله مغموم و محزون شد، پس جبرئیل علیه السلام او را به شستن سر با سدر توصیه کرد.^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

غَسْلُ الثِّيَابِ يَذْهَبُ بِالْهَمِّ وَالْحُزْنَ^۳؛

شستن لباس حزن و اندوه را از بین می‌برد.

امام صادق علیه السلام نیز چنین فرموده‌اند:

کسی که سرش را با برگ سدر بشوید، خدای تعالی هفتاد روز وسوسه شیطان را از او برطرف می‌کند و آن که هفتاد روز وسوسه شیطان از او برگردانده شود، خدای را معصیت نمی‌کند، و آن که خدای را معصیت نکند، داخل بهشت می‌شود.^۴

۲. ریختن خاک بر قبر ارحام

عبید بن زراره نقل می‌کند که:

فرزند یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام فوت کرد و حضرت در مراسم او

۱. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۲۳.

۲. همان .

۳. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۲۲.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۳؛ فقیه، ج ۱، ص ۷۲.

حاضر شد، آن گاه که او را در قبر قرار دادند پدرش پیش آمد و بر او خاک ریخت.

پس امام صادق علیه السلام دستان او را گرفت و فرمود: تو بر او خاک نریز. کسی که ارحامش فوت کند بر او خاک نریزد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از ریختن خاک توسط پدر یا رحم بر مرده نهی فرمود. پس گفتیم: آیا ما را تنها از این نهی می‌کنی؟ فرمود:

أَنْتَهُكُمْ أَنْ تَطْرَحُوا التُّرَابَ عَلَى ذَوِي أَرْحَامِكُمْ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ يُورِثُ الْقَسْوَةَ فِي الْقَلْبِ، وَمَنْ قَسَا قَلْبُهُ بَعْدَ مِنْ رَبِّهِ^۱؛

شما را از ریختن خاک بر خویشانان نهی می‌کنم؛ زیرا که این کار قساوت قلب می‌آورد و کسی که دلش قساوت پیدا کند از پروردگار دور می‌شود.

۳. بوی خوش و عطر

در روایات اهل بیت علیهم السلام استعمال عطر و بوی خوش بسیار تأکید شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

الرَّيْحَ الطَّيِّبَةَ تَشْدُّ الْقُلُوبَ وَتَزِيدُ فِي الْجَمَاعِ^۲؛

بوی خوش قلب را محکم و قوه جماع را افزایش می‌دهد.

امام رضا علیه السلام از پدرانش نقل می‌کند که:

الطَّيِّبُ نُشْرَةٌ^۳؛

۱. الکافی، ج ۳، ص ۱۹۹؛ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۱۹۱.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۵۶۰؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۴۰.

۳. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۴۱؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۴۰.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۱۸۳

عطر نشاط آور و شادی بخش است.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

برای مردان شایسته نیست که هر روز عطر را ترک کنند. اگر بر زدن عطر در هر روز قدرت ندارند، یک روز در میان عطر بزنند و اگر توان آن را هم ندارند، جمعه ها عطر بزنند.^۱

و در حدیثی دیگر عطر زدن از سنن مرسلین شمرده شده است.^۲

۴. مسواک زدن

از جمله اموری که در سخنان معصومان علیهم السلام آثار فراوان برای آن ذکر و تأکید زیادی بر انجام آن شده، مسواک زدن است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

جبرئیل همواره مرا به مسواک زدن توصیه می کرد، تا آنجا که گمان کردم آن را واجب خواهد کرد.^۳

و نیز می فرماید:

اگر بر اتم سخت و دشوار نمی شد، آنها را در هر نمازی به مسواک کردن امر می نمودم.^۴

امام صادق علیه السلام فرمود:

مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ السُّوَاكُ^۵؛

مسواک زدن از اخلاق پیامبران است.

۱. بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۴۰؛ عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۷۹.

۲. بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۴۱؛ خصال، ص ۹۲. ۳. بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۳۶؛ فقیه، ج ۴، ص ۷.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۱۹؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۲.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۱۳؛ المحاسن، ج ۲، ص ۵۶۰.

امام باقر علیه السلام نیز می فرماید:

السَّوَاكُ يَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ وَيَزِيدُ فِي الْعَقْلِ؛^۱

مسواک زدن بلغم را از بین می برد و بر عقل و خرد می افزاید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیت خویش به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در مسواک زدن دوازده خاصیت وجود دارد: دهان را پاکیزه می کند، دیده را جلا می دهد، پروردگار را خشنود می کند، دندان ها را سفید می کند، زردی بالای دندان ها را از بین می برد، موجب اشتها بر غذا می شود، بلغم را از بین می برد، بر حافظه می افزاید، حسنات را زیاد و فرشتگان را شاد می کند.^۲

در حدیثی دیگر مسواک زدن از جمله اموری بیان شده که موجب نشاط و خوشحالی می شوند.^۳

امام صادق علیه السلام فرمود:

عَلَيْكُمْ بِالسَّوَاكِ فَإِنَّهُ يُذْهِبُ وَسْوَسةَ الصَّدْرِ؛^۴

بر شما باد مسواک زدن که وسوسه در سینه را از بین می برد.

پس مسواک زدن عقل و خرد انسان را - که یکی از مبادی مهم اخلاق و خوبی ها در انسان است - می افزاید و بلغم را - که موجب خستگی و خمودگی است - از بین می برد و حافظه را زیاد می کند و فرشتگان را شاد و خدای تعالی را خشنود می کند. بوی دهان را از بین می برد که این آثار فراوانی در معاشرت های انسان دارد. راه ورود وسوسه های شیطانی را بر دل انسان می بندد که با این امر، اطاعت از خدای سبحان

۱. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۱۲؛ ثواب الأعمال، ص ۱۸.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۹؛ خصال، ج ۲، ص ۴۸۱.

۳. خصال، ج ۲، ص ۴۴۳.

۴. امالی طوسی، ص ۶۶۷؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۳۹.

برای انسان آسان تر می شود؛ زیرا انسان هر اندازه از شیطان دور شود به خدا نزدیک می گردد. نزدیک شدن به خدا آثار فراوانی دارد که از جمله آنها خوبی اخلاق است.

۵. خنده و مزاح زیاد

ضحک، مطلق خنده را گویند. خنده بلند و با صدا را قهقهه و خنده آهسته و بی صدا یا کم صدا را تبسم می نامند. به شوخی نیز مزاح و دعابه گویند.

اصل خنده و مزاح امری خوب و نیک است، ولی با مناسباتی بد و قبیح می شود. مثلاً خنده با صدای بلند و مزاح با کسانی که غم و اندوه بر آنها وارد شده، ناپسند است. خنده بی مورد و ابتدایی یا خندیدن در مجالس مهم و در میان سخنان دیگران بد و مکروه دانسته شده است. همچنین هر خنده و مزاحی که از حد طبیعی خود بگذرد، مکروه است. خدای تعالی می فرماید:

﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱؛

باید کم بخندند و زیاد گریه کنند، به جهت جزای کارهایی که انجام داده اند.

خنده اگر به اندازه لبخند و تبسم باشد و متناسب با مکان و زمان باشد، خوب است. امام رضا علیه السلام می فرماید:

مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً وَمَنْ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ^۲؛

آن که در صورت برادر ایمانیش لبخند بزند، خدای تعالی برای او حسنه ای ثبت می کند و آن که خدای تعالی برایش حسنه ای بنویسد،

۱. توبه (۹)، آیه ۸۲.

۲. مصادقة الاخوان، ص ۵۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۲۰.

عذابش نمی‌کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

ضَحِكُ الْمُؤْمِنِ تَبَسُّمٌ ۱؛

خنده مؤمن لبخند و تبسم است.

مزاح و شوخی هم اگر در حد و اندازه طبیعی و به مناسبت باشد، امری خوب شمرده شده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِيهِ دُعَابَةٌ، قُلْتُ: وَمَا الدُّعَابَةُ؟ قَالَ: الْمَزَاحُ ۲؛

هیچ مؤمنی نیست، جز این که دعابه در او هست. گفتم: دعابه چیست؟ فرمود: مزاح و شوخی.

یونس شیبانی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که پرسید:

كَيْفَ مُدَاعَبَةٌ بَعْضُكُمْ بَعْضًا؟ قُلْتُ: قَلِيلٌ. قَالَ: فَلَا تَفْعَلُوا، فَإِنَّ الْمُدَاعَبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ، وَإِنَّكَ لَتُدْخِلُ بِهَا الشُّرُورَ عَلَى أَخِيكَ. وَ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسْرَهُ ۳؛

شوخی شما با همدیگر چگونه است؟ عرض کردم: اندک. حضرت فرمود: چنین نکنید، مزاح و شوخی از حسن خلق است و همانا تو با شوخی برادر خود را شاد می‌کنی. رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم شوخی می‌کرد و مقصودش شاد کردن آنها بود.

درباره خنده بی‌مورد می‌فرماید:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۶۴؛ تحف العقول، ص ۳۶۶؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۰.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۶۳؛ معانی الاخبار، ص ۱۶۴؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۶۰.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۶۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۱۳.

إِنَّ مِنَ الْجَهْلِ الضَّحِكَ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ ۱؛

همانا خنده بی مورد از جهل و نادانی است.

و نیز می فرماید:

ثَلَاثٌ فِيهِنَّ الْمَقْتُ مِنَ اللَّهِ: نَوْمٌ مِنْ غَيْرِ سَهَرٍ، وَ ضَحِكٌ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ، وَ أَكْلٌ عَلَى الشَّبَعِ ۲؛

سه چیز خدا را به غضب می آورد: خواب بدون شب زنده داری و خنده بدون تعجب و خوردن بدون گرسنگی.

برای خنده و شوخی زیاد آثاری در روایات اهل بیت علیهم السلام ذکر شده است که تعدادی از آنها ذکر می شود.

حمران بن أعین می گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و از او خواستم که وصیتی برایم بکند، حضرت فرمود:

أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ. وَإِيَّاكَ وَ الْمِرَاحَ، فَإِنَّهُ يُذْهِبُ هَيْبَةَ الرَّجُلِ وَ مَاءَ وَجْهِهِ ۳؛

تو را به تقوای الهی وصیت می کنم. از مزاح بپرهیز که هیبت و آبروی مرد را از بین می برد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در وصیت خویش به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لَا تَمَزَّحْ فَيَذْهَبَ بِهَاوُكَ. وَلَا تَكْذِبْ فَيَذْهَبَ نُورُكَ ۴؛

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۶۴؛ مشکاة الانوار، ص ۱۹۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۱۵.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۰۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۱۵؛ خصال، ص ۸۹؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۵۸.

۳. مستطرفات، ص ۶۳۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۱۳؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۶۰.

۴. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۱۳.

مزاح نکن که شکوه و جلالت از بین می‌رود و دروغ نگو که نورت از بین می‌رود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

كَثْرَةُ الضَّحِكِ تُمِيتُ الْقُلُوبَ. وَقَالَ: كَثْرَةُ الضَّحِكِ تُمِيتُ الدِّينَ كَمَا يُمِيتُ الْمَاءُ الْمِلْحُ^۱؛

زیادی خنده قلب را می‌میراند. و فرمود: زیادی خنده دین را آب می‌کند، همان‌طور که آب نمک را ذوب می‌کند.

و نیز فرمود:

لَا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بِهَاوُكَ وَلَا تُمَارِحْ فَيُجْتَرَأَ عَلَيْكَ^۲؛

مراء نکن که شکوه و جلالت از بین می‌رود و مزاح نکن که دیگران نسبت به تو جرأت پیدا می‌کنند.

امام رضا علیه السلام فرمود:

إِيَّاكَ وَالْمَزَاحَ؛ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكَ وَيَسْتَخِفُّ بِمُرُوءَتِكَ^۳؛

از مزاح بپرهیز که نور ایمانت را از بین می‌برد و مروتت سخیف و بی‌ارزش می‌شود.

پس مزاح و خنده زیاد و بی‌مورد آبرو، مروت، وقار و سنگینی، هیبت، شکوه، جلال، نور ایمان و دین انسان را به خطر می‌اندازد. آبروی او را از بین می‌برد و دیگران را بر او جری می‌کند. همچنین خنده بی‌مورد نشانه جهل و نادانی آدمی بلکه خنده بلند و با صدا کار شیطان شمرده شده و پناه بردن به خدا از آن امری لازم

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۶۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۱۶.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۸۷.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۶۵؛ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۸؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۰.

دانسته شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْقَهْقَهَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ^۱؛

قهقهه از شیطان است.

و امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِذَا قَهَقْتَ؛ فَقُلْ حِينَ تَفْرُغُ: اللَّهُمَّ لَا تَمَقُّنِي^۲؛

آن گاه که قهقهه کردی، بعد از آن بگو: خداوندا به من خشم مکن.

همچنین خنده با صدای بلند موجب خشم خدا می شود و برای نجات از آن چاره ای نیست، جز پناه بردن به خدا، ولی با وجود این مزاح زیاد در سفر از مروت شمرده شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

الْمُرُوءَةُ مُرُوءَتَانِ: مُرُوءَةٌ فِي الْحَضَرِ وَ مُرُوءَةٌ فِي السَّفَرِ... أَمَّا الَّتِي فِي السَّفَرِ، فَكَثْرَةُ الزَّادِ وَ طَيِّبُهُ وَ بَذْلُهُ لِمَنْ كَانَ مَعَكَ... وَ كَثْرَةُ الْمَزَاحِ فِي غَيْرِ مَا يُسْخِطُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ...^۳

مروت دو قسم است: مروت در حضر و مروت در سفر.. و اما مروت در سفر عبارت است از زیادی توشه راه و پاکیزگی آن و بذل آن به همراهان... و زیادی مزاح در اموری که موجب غضب خدای عزوجل نباشد...

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۶۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۱۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۶۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۱۴.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۳۲؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۷۳.

۶. مسافرت

سفر برای کسب معاش و عمل به طاعات خوب و لازم است، بلکه موجب صحت و سلامتی هم می شود. رسول خدا ﷺ می فرماید:

سَافِرُوا تَصِحُّوا^۱؛

مسافرت کنید، صحیح و سلامت باشید.

در سفر انسان اموری تازه می بیند و با آداب و سنن اقوام مختلف آشنا می شود. سختی و دشواری راه انسان را استوار، صبور و بردبار می کند. دیدن مناظر طبیعی، کوه ها و دشت ها و جنگل ها و حیوانات گوناگون او را به یاد خدا می اندازد. و دیدن آثار گذشتگان انسان را پند و موعظه می کند.

خوب است انسان سفر خویش را با صدقه و دعا آغاز کند و تنها مسافرت نکند و آذوقه مناسب برای راهش بگیرد و با همسفرانش به خوبی رفتار کند و با آنها انس و الفت داشته باشد.

رسول خدا ﷺ درباره سفر می فرماید:

مِنَ السُّنَّةِ إِذَا خَرَجَ الْقَوْمُ فِي سَفَرٍ أَنْ يُخْرِجُوا نَفَقَتَهُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ أَطْيَبُ لِأَنْفُسِهِمْ وَأَحْسَنُ لِأَخْلَاقِهِمْ^۲؛

خوب است وقتی گروهی به سفر می روند، نفقه خویش را جدا کنند که این موجب طیب نفوسشان شده و برای اخلاقشان نیکو خواهد بود.

در مسافرت خوب است انسان با کسی مصاحبت و رفاقت کند که در انفاق در حدّ او باشد و با کسی که بیشتر یا کمتر از او انفاق می کند، همسفر نباشد.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۶۵؛ بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۲۶۷.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۷۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۱۳؛ المحاسن، ص ۳۵۹؛ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۶۹.

ابوبصیر می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

يُخْرِجُ الرَّجُلُ مَعَ قَوْمٍ مَيَاسِيرَ وَهُوَ أَقْلُهُمْ شَيْئًا فَيُخْرِجُ الْقَوْمُ النَّفَقَةَ وَلَا يَقْدِرُ
هُوَ أَنْ يُخْرِجَ مِثْلَ مَا أَخْرَجُوا. فَقَالَ: مَا أَحَبُّ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ لِيُخْرِجَ مَعَ مَنْ هُوَ
مِثْلُهُ^۱؛

شخصی با گروهی ثروتمند مسافرت می‌کند که او از آنها سرمایه‌اش کمتر است، پس آنان نفقه خویش را بیرون می‌آورند و او نمی‌تواند به اندازه آنان نفقه راه بدهد. حضرت فرمود: دوست ندارم که او خودش را ذلیل و خوار کند، او باید با کسی مثل خودش مسافرت کند.

در حدیثی دیگر حسین بن ابی‌العلا می‌گوید:

بیست و چند نفر بودیم که به سفر حج می‌رفتیم و من هر منزلی که می‌رسیدیم گوسفندی ذبح می‌کردم. پس وقتی خواستم بر امام صادق علیه السلام وارد شوم، فرمود: ای حسین، مؤمنین را ذلیل و خوار می‌کنی؟ گفتم: از این امر به خدا پناه می‌برم. فرمود: به من رسیده است که در هر منزلی گوسفندی ذبح می‌کنی؟ عرض کردم: این کار را به خاطر خدا انجام می‌دهم.

فرمود: آیا نمی‌دانی که در میان آنان کسی است که دلش می‌خواهد کاری مثل تو انجام دهد، ولی قدرتش به آن نمی‌رسد و در خود احساس ضعف و ناتوانی می‌کند.

عرض کردم: استغفار می‌کنم و تکرار نمی‌کنم.

این روایت اهمیت مراعات شخصیت و عزت مؤمنین را به خوبی بیان می‌کند. امام علیه السلام حتی از احسان و بخششی که موجب احساس ذلت و خواری برای مؤمنی می‌شود، منع فرموده است. این روایت اگر چه در مورد سفر و همسفران مطرح شده

۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۸۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۱۴؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۶۹.

است، ولی نکته اخلاقی مهمی را یادآوری می‌کند: حفظ عزت مؤمنین از همه امور مهم‌تر است.

مؤمنین باید در همه امورشان به ویژه در بذل و بخشش‌های خویش رعایت حال و روحیات دوستان مؤمن خود را بکنند تا احسانشان کامل و خالص باشد. به ویژه آنان که سنّشان کمتر است در مقابل بزرگان و ریش سفیدان به خود اجازه ندهند که کار خوبشان علنی و آشکارا به صورت‌های مختلف به سمع و دیده حضار برسد. به نظر می‌رسد اگر کارهای خوب و نیک، بدون هرگونه اسم و رسمی وبدون هیچ‌گونه تشریفات و به صورت پنهانی انجام شود، خیلی بهتر از این است که با آشکار بودن، صاحب آن گرفتار ریا و فخر فروشی به دیگران شود.

از اموری که در سفر و همچنین راه رفتن مراعات آن لازم است، این که در هنگام راه رفتن باید آهسته و سنگین حرکت کرد و از سرعت زیاد پرهیز نمود.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

سُرْعَةُ الْمَشْيِ تَذْهَبُ بِهَيَاءِ الْمُؤْمِنِ^۱؛

با سرعت راه رفتن شکوه و جلال مؤمن را از بین می‌برد.

از دیگر آداب سفر این است که باید در هر منزلی اتراق و استراحت کرد و سپس به سفر ادامه داد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

سَيْرُ الْمَنَازِلِ يُنْفِدُ الرَّادَّ وَيُسِيءُ الْأَخْلَاقَ وَيُخْلِقُ الثِّيَابَ^۲؛

پی در پی و بدون استراحت سیر کردن، توشه راه را تمام، اخلاق را بد و لباس‌ها را کهنه می‌نماید.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۵۶؛ خصال، ج ۱، ص ۹؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۵۷.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۰۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۵۰؛ المحاسن، ج ۲، ص ۳۷۶.

ب. افعال اخلاقی

۱. ذکر خدا و کثرت کلام در غیر ذکر خدا

منظور از ذکر خدا، صرف تسبیح گفتن نیست. در وصایای پیامبر گرامی اسلام ﷺ به امیر المؤمنین علی (ع) آمده است:

يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ لَا تُطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ: الْمَوَاسَاةُ لِلْأَخِ فِي مَالِهِ، وَإِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ وَلَيْسَ هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَلَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ، خَافَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَهُ وَتَرَكَهُ^۱؛

ای علی، سه چیز است که این امت طاقت آنها را ندارد: کمک مالی به برادر، عدل و داد با مردم و ذکر خدا در همه حال. ذکر خدا، سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر نیست، ذکر خدا در هر حال آن است که وقتی در معرض حرامی قرار گرفت از خدا بترسد و آن را ترک کند.

پس ذکر خدا تنها به این نیست که تسبیح به دست، «لا اله الا الله» و امثال آن را بر زبان جاری کرد، بلکه همه افعالی که به نیت الهی انجام می پذیرد تا موقعی که در آن نیت تغییری داده نشود، ذکر خداست. توجه به خدا در هر حالی و به هر وسیله ای که باشد، ذکر خداست. خواندن و طلبیدن او و درخواست کمک و یاری از او، ذکر اوست. اطاعت و فرمان برداری از او و همین طور اطاعت از آنان که اطاعتشان از ناحیه او واجب و لازم شده، همه اینها ذکر خداست.

امام صادق (ع) می فرماید:

شِيعَتُنَا الرَّحْمَاءُ بَيْنَهُمُ الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللَّهَ. إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ. إِنَّا إِذَا

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۵۸؛ خصال، ج ۱، ص ۱۲۵؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۵.

ذِكْرُنَا ذِكْرَ اللَّهِ وَإِذَا ذُكِرَ عَدُوُّنَا ذُكِرَ الشَّيْطَانُ^۱؛

شیعیان ما به همدیگر مهربان‌اند، آنان که وقتی خلوت می‌کنند خدا را یاد می‌کنند و همانا یاد ما از یاد خداست. قطعاً وقتی ما یاد می‌شویم خدا یاد می‌شود، و وقتی دشمنان ما یاد می‌شوند، شیطان یاد می‌شود.

از آثار مهم ذکر این است که، ذاکر مورد توجه و لطف الهی است. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿فَاذْكُرُونِي، أَذْكُرْكُمْ﴾^۲؛

یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را.

بدیهی است هرکس مورد توجه و نظر لطف الهی قرار گیرد به اندازه‌ای که خدای تعالی به او توجه می‌کند به همان اندازه از شیطان و کارهای زشت و ناشایست دور می‌شود و خدای تعالی میان او و گناهان و رفتار زشت و ناپسند حایل می‌شود و او را مورد تایید و توفیق خود قرار می‌دهد.

از آثار دیگر ذکر خدا نورانی شدن دل انسان است. اما نسیان و فراموشی خدا موجب قساوت و سنگدلی است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى عليه السلام: يَا مُوسَى عليه السلام لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَلَا تَدْعُ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِي الذُّنُوبَ وَإِنَّ تَرَكَ ذِكْرِي يُنْسِي الْقُلُوبَ^۳؛

خدای تعالی به موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی، به زیادی مال خوشحال نباش و یاد و ذکر مرا در هیچ حالی ترک نکن؛ زیرا که کثرت مال گناهان را

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۶. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۵۸.

۲. بقره (۲)، آیه ۱۵۲. ۳. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۷؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۶۳.

از یاد انسان می‌برد و ترک ذکر من، باعث قساوت دل‌ها می‌شود.

در حدیثی خدای تعالی در مناجات با موسی می‌فرماید:

يَا مُوسَى! لَا تَنْسِنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ فَإِنَّ نِسْيَانِي يُمِيتُ الْقُلُوبَ^۱؛

ای موسی، مرا در هیچ حالی فراموش مکن؛ زیرا که فراموش کردن من قلب را می‌میراند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْفَةِ، وَتُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعُسُوفَةِ، وَتَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمَعَانَدَةِ^۲؛

همانا خداوند سبحان یاد خویش را جلای دل‌ها قرار داده است که در اثر آن گوش بعد از سنگینی می‌شنود و چشم پس از کم سوئی می‌بیند و دل‌ها بعد از چموشی و لجاجت رام و منقاد می‌شود.

پس با یاد خدا چشم و گوش دل انسان باز می‌شود و چیزهایی که نمی‌دید و نمی‌شنید، می‌بیند و می‌شنود. دل که مرده باشد، انسان از حوادثی که در اطرافش می‌گذرد هیچ عبرتی نمی‌گیرد، ولی وقتی با یاد خدا دل انسان جلا و روشنائی و حیاتی دوباره پیدا کند، انسان از امور جاری پند خواهد گرفت و هر قدر بینایی و شنوایی قلب زیاد شود، به همان اندازه انقیاد شخص نسبت به خدا بیشتر می‌گردد و در غربت و تنهایی با یاد او انس می‌گیرد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَنْسِينُ لِأَوْلِيَائِكَ وَأَخْضَرُهُمْ بِالْكِفَايَةِ لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ تُشَاهِدُهُمْ فِي سَرَائِرِهِمْ وَتَطْلُعُ عَلَيْهِمْ فِي ضَمَائِرِهِمْ وَتَعْلَمُ مَبْلَغَ بَصَائِرِهِمْ،

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۸؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۴۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲؛ ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۵۹؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۲۵.

فَأَسْرَارُهُمْ لَكَ مَكْشُوفَةٌ وَقُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ، إِنَّ أَوْحَشَتَهُمُ الْغُرَبَةُ
أَنَسَهُمْ ذِكْرُكَ، وَإِنْ صُبَّتْ عَلَيْهِمُ الْمَصَائِبُ لَجُّوا إِلَى الْإِسْتِجَارَةِ بِكَ عِلْمًا
بِأَنَّ أَرْمَةَ الْأُمُورِ بِيَدِكَ وَمَصَادِرُهَا عَنْ قَضَائِكَ^۱؛

پروردگارا، تو مانوس‌ترین مونس‌هایی برای دوستان، و بهترین بر طرف
کننده مشکلات توکل‌کنندگان هستی، در نهانگاه‌هایشان. آنها را مشاهده
می‌کنی و بر اسرار و ضمائر آنان اطلاع و آگاهی داری، و اندازه
بصیرت‌هایشان را می‌دانی. پس اسرارشان برای تو آشکار و دل‌هایشان به
سوی تو مشتاق است. اگر غربت و تنهایی آنان را به ترس و وحشت
بیاندازد با یاد تو انس می‌گیرند، و اگر مصیبت‌ها به آنان فرو ریزد، با شورو
شوق به سوی تو پناه می‌آورند؛ چون می‌دانند که زمام امور به دست
توست و صدور آنها به حکم و فرمان توست.

این کلام مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به صراحت دلالت دارد که ذکر خدا به هنگام
ترس و وحشت تنهایی، مونس‌ی است که انسان را آرامش می‌دهد و اضطراب و
دلهره را بر طرف می‌کند. کیست که خدا را در کنار خود و یار و یاور خود بداند و این
را با تمام وجود احساس کند، ولی با وجود آن ترس و وحشت در او پیدا شود؟ پس
لازم است ذکر خدا دائمی باشد و هیچ‌گاه از آن غفلت نشود که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود:

مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَمَنْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا كُتِبَتْ لَهُ بَرَاءَتَانِ:
بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَبَرَاءَةٌ مِنَ النَّفَاقِ^۲؛

آن که بیشتر به یاد خدا باشد، خدا دوستش دارد و کسی که ذکر خدا را
بیشتر بگوید از دو چیز براءت برایش نوشته می‌شود: آتش و نفاق.

بنابراین هرگاه دل انسان توجهش به خدا بیشتر شود، نفاق و دورویی از دل او

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۷.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۹؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۵۴.

بیرون می‌رود و از آتش هم رهایی پیدا می‌کند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَيُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَتَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَتَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ، وَيُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، كَمَا تُضِيءُ الْكَوَاكِبُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَالْبَيْتُ الَّذِي لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَلَا يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهِ، تَقَلُّ بَرَكَتُهُ وَتَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ، وَتَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ؛^۱

خانه‌ای که در آن قرآن خوانده شود و ذکر خدا گفته شود، برکتش زیاد می‌شود و فرشتگان الهی در آن حاضر می‌شوند و شیاطین آن را ترک می‌کنند، و برای اهل آسمان روشنایی می‌دهد، همانطور که ستارگان بر اهل زمین روشنایی می‌بخشند و خانه‌ای که در آن قرآن خوانده نشود و ذکر خدا در آن گفته نشود برکتش کم می‌شود و ملائک آن را ترک می‌کنند و شیاطین در آن حاضر می‌شوند.

درست است که این آثار در مورد خانه ذکر شده است، ولی تأثیر آن در مورد اشخاصی که در خانه زندگی می‌کنند و ذکر خدا را می‌گویند روشن و مسلم است. وقتی شیطان از خانه‌ای دور شود، در آن خانه، رسیدن به اخلاق نیکو آسان‌تر می‌شود و دل‌ها نرم‌تر و روشن‌تر می‌شود.

نقل شده است که خدای تعالی فرمود:

أَيُّمَا عَبْدٍ أَطْلَعْتُ عَلَى قَلْبِهِ فَرَأَيْتُ الْعَالِبَ عَلَيْهِ التَّمَسُّكَ بِذِكْرِي، تَوَلَّيْتُ سِيَاسَتَهُ وَكُنْتُ جَلِيسَهُ وَمُحَادَثَهُ وَأَنْبَسَهُ^۲؛

هر بنده‌ای که بر دل او نظر کنم و او را غالباً متمسک به ذکر خود ببابم، سیاست او را خودم عهده‌دار می‌شوم و همنشین، همصحب و مونس او

۱. عدة الداعي، ص ۲۴۸؛ بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۶۱.

۲. عدة الداعي، ص ۲۴۹؛ بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۶۲.

می‌گردم.

حال که حقیقت ذکر و برخی آثار آن در ابعاد وجودی انسان روشن گردید و معلوم شد آنان که در غالب اوقات و احوالشان ذکر خدا را بر زبان دارند، چقدر مورد توجه و عنایت خدای سبحان هستند، لازم است اشاره‌ای هم به کسانی شود که بیشتر کلام و سخنشان به غیر ذکر خدا اختصاص پیدا می‌کند. رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْكَلَامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَسْوُ الْقَلْبِ،
إِنَّ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْقَلْبُ الْقَاسِي^۱؛

به غیر ذکر خدا زیاد سخن نگویید؛ زیرا زیادی سخن در غیر ذکر خدا انسان را سنگ‌دل می‌کند. همانا دورترین مردمان از خدای تعالی سنگ‌دلان هستند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ، وَمَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ^۲؛

کسی که مبتلا به کثرت کلام باشد خطایش زیاد می‌شود. آن که خطایش زیاد شود، حیایش کم می‌گردد، و آن که حیایش کم شود پارسائیش کم می‌گردد، و کسی که پارسایی او کم شود، دلش می‌میرد، و آن که دلش بمیرد داخل آتش می‌شود.

بدیهی است که نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این سخن به اشخاصی است که مبتلا به کثرت کلام در غیر ذکر خدایند. پس اگر بنا باشد که انسان، یا سخن بگوید یا سکوت پیشه کند، در صورتی که سخن در غیر ذکر خدا باشد، سکوت بهتر از آن است؛ زیرا

۱. امالی طوسی، ص ۳؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۸۱.

۲. العدد القویة، ص ۳۵۷؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۸۶.

سکوت خطا ندارد ولی صحبت خطا دارد.

ذکر خدا در همه حال و در همه جا خوب و مستحب است. چه خوب است که انسان بتواند همیشه به یاد خدای تعالی و خالق و روزی دهنده خویش باشد. چه خوب است که تمام افعال و رفتار انسان در راه خدا باشد و به نیت الهی انجام پذیرد. چه خوب است که انسان با او که همه چیزش به اوست، دوستی و رفاقت برقرار کند و با او بودن برایش لذت بخش باشد. چه زیباست که انسان به وظایف بندگی خویش آشنا شود و به همه آنها به خوبی عمل کند.

و بالاخره چقدر به جاست که انسان در هر مشکل کوچک و بزرگی متوجه پروردگار خویش شود و او را بخواند. چه خوب است که انسان همه نیازهای خود را با او در میان بگذارد و از او کمک و یاری بخواهد. چه خوب است که انسان در مقابل هر نعمتی از او تشکر و قدردانی کند.

ولی خواست الهی بر آن است که انسان برای رسیدن به او باید انواع بلاها، گرفتاری‌ها، مشکلات و شدائد را متحمل شود. افسوس که بسیاری از انسان‌ها یا تحمل این مشکلات را ندارند و از اوایل راه صبر و تحملشان تمام می‌شود و یا از اول پا به این راه نمی‌گذارند و چه بسیارند آنان که در سایه نعمت‌های الهی زندگی می‌کنند، ولی هیچ گاه زبان به شکر و قدردانی او باز نمی‌کنند، بلکه حتی در دل خویش هم از او تشکری نمی‌نمایند، خدای تعالی می‌فرماید:

﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۱

ای آل داود، شکر خدای را به جای آورید و شکرگزاران از بندگان من اندک‌اند.

و نیز از زبان شیطان نقل می‌کند که می‌گوید:

۱. سبأ (۳۴)، آیه ۱۳.

﴿ثُمَّ لَا تَبِخُنَّ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۱؛

آن گاه از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ به سراغشان می آیم و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت.

پس او تمام سعی و تلاش خویش را به کار می گیرد تا فرزندان آدم را از یاد خدایشان غافل نماید. شیطان دام خویش را در همه جاگسترده، تا بندگان خدا را در آن گرفتار کند. چه بسیارند آنان که بدون توجه به این دشمن بزرگ و فعال هر روز در دام او می افتند و دیگر توان خلاص شدن از آن را پیدا نمی کنند. بنابراین لازم است بنده ای که راه خدا را پیدا کرد، در آن محکم و استوار باشد تا یاری الهی شامل حال او گردد، چرا که همو می فرماید:

﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾^۲؛

اگر آنها بر راه استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان می کنیم.

پس همه انسان ها باید در مقابل این دشمن مقتدر و زیرک به طور کامل هوشیار باشند و هیچ وقت از او غفلت نکنند که یک لحظه غفلت از او پشیمانی طولانی به دنبال خواهد آورد.

۲. صله ارحام

صله ارحام از افعال پسندیده ای است که انسان با عمل به آن نه تنها محبت اقوام و ارحام را جلب می کند، بلکه آثار فراوانی هم در نفس و روح خود به وجود می آورد.

در اینجا به برخی از این آثار که در روایات اهل بیت علیهم السلام بیان شده است، اشاره

۲. جن (۷۲)، آیه ۱۶.

۱. اعراف (۷)، آیه ۱۷.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۲۰۱

می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

صِلْهُ الْأَرْحَامَ تُحَسِّنِ الْخُلُقَ وَ تُسَمِّحُ الْكَفَّ وَ تُطَيِّبُ النَّفْسَ وَ تَزِيدُ فِي الرِّزْقِ
وَ تُنْسِي فِي الْأَجَلِ^۱؛

صله ارحام اخلاق را نیکو و دست را بخشنده و نفس را پاکیزه و روزی را
زیاد می کند و اجل را تأخیر می اندازد.

و نیز می فرماید:

صِلْ رَحِمَكَ وَ لَوْ بِشَرْبَةِ مِنْ مَاءٍ وَ أَفْضَلُ مَا تُوصِلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفُّ الْأَذَى
عَنْهَا وَ صِلْهُ الرَّحِمَ مَنْسَأَةً فِي الْأَجَلِ، مُحَبَّةً فِي الْأَهْلِ^۲؛

صله رحم کنید ولو به نوشیدن آبی. بهترین صله رحم آن است که از آزار و
اذیت آنها دست برداشته شود. صله رحم اجل را تأخیر می اندازد و
موجب محبت در خویشاوندان می شود.

سلیمان بن هلال می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

فلان طایفه به همدیگر نیکی وصله می کنند. حضرت فرمود:

إِذَا تَنَمَّي أَمْوَالُهُمْ وَ يَنُمُونَ فَلَا يَزَالُونَ فِي ذَلِكَ حَتَّى يَتَقَاطَعُوا، فَإِذَا فَعَلُوا
ذَلِكَ انْقَشَعَ عَنْهُمْ^۳؛

پس اموالشان رشد می کند و خودشان هم رشد می کنند و همواره به این
حال خواهند بود، تا این که قطع کنند و وقتی قطع کردند رشدشان هم
متوقف می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله رشد مال و طول عمر را که به وسیله صله ارحام حاصل می شود،

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۲؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۱۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۱؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۱۷.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۲۵.

مختص انسان‌های مؤمن و نیکوکار ندانسته و آن را در مورد فاجران هم جاری می‌داند. ایشان می‌فرماید:

إِنَّ الْقَوْمَ لَيَكُونُونَ فَجْرَةً وَلَا يَكُونُونَ بَرَّةً؛ فَيَصِلُونَ أَرْحَامَهُمْ فَتَنَّمِي أَمْوَالَهُمْ وَتَطُولُ أَعْمَارُهُمْ فَكَيْفَ إِذَا كَانُوا أَبْرَاراً بَرَّةً^۱؛

همانا قومی که فاجرند و نیکوکار نیستند، صله ارحام می‌کنند، پس اموالشان زیاد می‌شود و عمرهایشان طولانی می‌گردد. پس چگونه است اگر نیکوکار باشند؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ صَلَّةَ الرَّحِمِ وَالْبِرَّ لَيَهَوِّنَانِ الْحِسَابَ وَيَعْصِمَانِ مِنَ الذُّنُوبِ، فَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَبَرُّوا بِإِخْوَانِكُمْ وَلَوْ مُحْسِنِ السَّلَامِ وَرَدَّ الْجَوَابِ^۲؛

همانا صله رحم و نیکی، حساب را آسان می‌کنند و از گناهان نکه می‌دارند. پس صله ارحام کنید و به برادرانتان نیکی کنید، اگر چه به خوب سلام گفتن و نیکو پاسخ دادن باشد.

آثاری که برای صله ارحام ذکر شده، به نوع خاصی از آن اختصاص ندارد، بلکه شامل همه انواع آن می‌شود. پس اگر کسی بخواهد مشمول این آثار شود، باید سعی کند با ارحام خویش تماس برقرار کند، اگر چه با سلامی گرم و صمیمانه باشد. همین کافی است که خدای تعالی عمر او را زیاد کند و از گناهان حفظ نماید و بر کمالاتش بیافزاید، به شرط آن که این صله ارحام تداوم داشته باشد.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۵؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۲۵.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۷؛ تحف العقول، ص ۳۷۶؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۳۱.

۳. زیارت مؤمنین و رعایت حقوق آنان

مؤمنین نسبت به همدیگر حقوق فراوانی دارند که رعایت همه آنها پسندیده و لازم است. هیچ مؤمنی نباید نسبت به برادر ایمانی خود کوچک‌ترین خیانتی را مرتکب شود، بلکه باید حتی فکر خیانت را نیز به ذهن خود راه ندهد.

در اینجا ابتدا به اهمیت مقام و منزلت برادر ایمانی اشاره می‌کنیم و پس از ذکر برخی حقوق عالی مؤمنین نسبت به همدیگر، آثار رعایت حقوق مؤمنین و زیارت آنان را در خلق و خوی انسان بیان خواهیم کرد.

امام صادق علیه السلام درباره مقام و منزلت برادر ایمانی می‌فرماید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، بَنُو أَبٍ وَأُمٍّ. وَإِذَا ضَرَبَ عَلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ عِرْقٌ سَهَرَ لَهُ
الْآخَرُونَ^۱؛

به یقین مؤمنان برادرانی از یک پدر و مادرند. اگر قلب یکی از آنان به تپش افتد، به خاطر آن دیگران شب خوابشان نمی‌برد.

جابر جعفی می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

فدایت کردم چه بسا می‌شود بدون این که مصیبتی یا امری بر من عارض شود، محزون و دل‌تنگ می‌شوم، حتی اهل و عیال و دوستانم آن را در چهره من متوجه می‌شوند.

حضرت فرمود:

نَعَمْ يَا جَابِرُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ طِينَةِ الْجَنَانِ وَاجْرَى فِيهِمْ
مِنْ رِيحِ رُوحِهِ فَلِذَلِكَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ؛ فَإِذَا أَصَابَ رُوحاً مِنْ
تِلْكَ الْأَرْوَاحِ فِي بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ حُزْنٌ، حَزَنْتَ هَذِهِ لِأَنَّهَا مِنْهَا^۲؛

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۶۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶؛ بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۴۷.

آری ای جابر، همانا خداوند مؤمنین را از طینت بهشت آفرید و از بوی روح خویش بر آنها جاری ساخت. پس به همین جهت است که مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است. اگر روحی از این ارواح را در شهری از شهرها غم و اندوهی برسد، ارواح دیگر نیز محزون می‌شوند؛ چرا که از آنها هستند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

مؤمن برادر مؤمن است، مانند اعضای یک تن. اگر عضوی از آن به درد آید اعضای دیگر هم به درد می‌آیند، و روح‌هایشان هم از یک روح است. و همانا روح مؤمن اتصالش به روح خدا از اتصال شعاع خورشید به آن شدیدتر است.^۱

بنابراین برادران ایمانی، اگر چه در ظاهر از هم جدایند، ولی در حقیقت به شدت به همدیگر اتصال دارند. این تنها به مؤمنینی که در این دنیا با هم رابطه رفاقت و دوستی دارند اختصاص ندارد، بلکه درباره همه مؤمنین عالم نسبت به یکدیگر جاری است. به همین جهت است که اگر حزنی در شهری از شهرها به مؤمنی وارد شود، مؤمنین دیگر شهرها هم محزون می‌گردند، اگر چه آنان در این دنیا هیچ وقت همدیگر را ندیده و با هم تماسی نداشته‌اند.

البته باید توجه داشت که این خصوصیت و این احساس و اتصال درباره مؤمنینی است که از ایمان واقعی برخوردارند، نه ایمان اسمی. حال که مقام و منزلت مؤمنین نسبت به همدیگر معلوم شد، باید دید آنان نسبت به همدیگر چه حقوقی دارند؟ اگر چه از همین روایات نیز چگونگی ارتباط مومنان با یکدیگر روشن می‌شود، ولی با وجود این درباره حقوق آنها نسبت به هم نیز روایاتی ذکر می‌شود.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

يُحِبُّ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَسْتُرَ عَلَيْهِ سَبْعِينَ كَبِيرَةً^۱؛

بر مؤمن نسبت به مؤمن دیگر واجب است تا هفتاد گناه کبیره را پنهان کند.

ابو اسماعیل می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ الشَّيْعَةَ عِنْدَنَا كَثِيرٌ. فَقَالَ: فَهَلْ يَعْطِفُ الْغَنِيُّ عَلَى الْفَقِيرِ، وَ
هَلْ يَتَجَاوَزُ الْمُحْسِنُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ يَتَوَاسَوْنَ؟ فَقُلْتُ: لَا. فَقَالَ: لَيْسَ هَؤُلَاءِ
شِيعَةً. الشَّيْعَةُ مَنْ يَفْعَلْ هَذَا^۲؛

فدایت کردم، شیعیان در محل ما فراوان هستند. حضرت فرمود: آیا
اغنیایشان به فقرا عطف و مهربان‌اند و نیکوکاران از بدکاران می‌گذرند و
با هم مواسات و تعاون دارند؟ عرض کردم: نه. حضرت فرمود: آنان شیعه
نیستند؛ شیعه کسی است که این کارها را بکند.

معلی بن خنیس می‌گوید: از امام صادق علیه السلام از حق مؤمن پرسیدم. حضرت
فرمود:

مؤمن هفتاد حق دارد که تنها هفت مورد از آنها را به خاطر محبتی که به تو
دارم ذکر می‌کنم؛ زیرا بیم دارم که نتوانی تحملش کنی. عرض کردم: إن
شاء الله تحمل می‌کنم. حضرت فرمود:

لَا تَشْبَعُ وَ يَجُوعُ؛ وَ لَا تَكْتَسِي وَ يَغْرَى، وَ تَكُونُ دَلِيلَهُ وَ قَيْصَهُ الَّذِي يَلْبَسُهُ،
وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ، وَ تُحِبُّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ. وَ إِنْ كَانَتْ لَكَ جَارِيَةٌ
بَعَثْتَهُ التَّمَهَّدَ فِرَاشَهُ وَ تَسْعَى فِي حَوَائِجِهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ. فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ
وَ صَلَّتْ وَ لَا يَتَكَ بَوْلًا يَتَنَا وَ لَا يَتَنَا بَوْلًا يَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ^۳؛

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۷؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۰۲؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۰۱.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۳؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۵۴.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۴؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۵۵.

نکند که تو سیر باشی او گرسنه، و تو لباس در تنت باشد و او عریان. باید دلیل و راهنمای او باشی و پیراهن او باشی که به تنش می‌کند و زبانش باشی که با آن سخن می‌گوید. برای او دوست داشته باش آن را که برای خودت دوست داری. کنیزت را می‌فرستی رختخواب و فراش او را مهیا کند و شب و روز در حوائج او تلاش و کوشش می‌کنی. اگر این کار را کردی ولایت خویش را به ولایت ما و ولایت ما را به ولایت خدای عزوجل متصل کرده‌ای.

در این روایات تعدادی از مهم‌ترین حقوق برادران ایمانی بیان شده است. بر اساس این روایات مؤمنین همچون کالبد واحدند و ارواحشان همچون روح واحد است. پس اگر در میان مؤمنین چنین رابطه‌ای برقرار باشد، طبیعی است حقوقی که در این احادیث شریف ذکر شد، باید میان آنها مورد توجه قرار گیرد و از سوی همه مؤمنان رعایت شود. همه مؤمنان باید در درد و رنج و شادی و سرور همدیگر شریک باشند. نادارانی باید میان آنها احساس ناداری کند. ضعف و ناتوانی ضعیف، نباید او را دچار مشکل کند. غنی، باید فقرا را در غنای خویش شریک سازد. آن که دارای قدرت و مقام و منزلت است باید از توانایی و مقام خود در رفع مشکلات دیگران استفاده کند. عطوفت و مهربانی و گذشت و بزرگواری و کرامت باید میان مؤمنان حاکم گردد.

همچنین لازم است مؤمنان عیوب و نواقص همدیگر را پنهان نمایند. خیانت، حيله، غیبت، دزدی، ظلم و ستم، حرف‌های ناروا و کارهای زشت نباید در میان مؤمنان وجود داشته باشد. در این صورت است که تمام اقشار جامعه ایمانی با صلح و صفا در کنار هم در خیر و عافیت زندگی می‌کنند. در چنین جامعه‌ای فقیر و محتاج پیدا نمی‌شود. خدای تعالی هم نعمت‌های خود را بر این مؤمنان ارزانی می‌کند و برکت خود را بر آنان فرو می‌فرستد. چنان که در زمان حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف و جعلنا من الفائزين بلقائه والمستشعدين بين يديه -

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۲۰۷

این اتفاق رخ خواهد داد. زمین برکت خویش را آشکار خواهد نمود و آسمان نعمت‌هایش را فرو خواهد فرستاد.

رسول خدا ﷺ فرمود:

(در زمان حضرت مهدی «عج») چند نفر با یک قرص نانی سیر خواهند شد و یک انار برای عده‌ای کفایت خواهد کرد و گاو قیمت چندانی نخواهد داشت و اسب با درهمی چند معامله خواهد شد.^۱

اصولاً اگر ایمان و تقوا در جامعه فراگیر شود، خدای سبحان نظر لطف خویش را بر آن جامعه افزون خواهد کرد.

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ﴾^۲؛

اگر اهل آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، همانا درهای برکات را از آسمان و زمین بر آنها می‌گشودیم.

بنابراین از مطالبی که ذکر شد، بخشی از آثار رعایت حقوق برادران ایمانی روشن گردید و معلوم شد که با رعایت حقوق همدیگر شادی، غم، سرور، اندوه، ضعف، قدرت، فقر و غنا میان همه مؤمنین تقسیم می‌شود و برکات بر آنان نازل می‌شود و صفا و صمیمیت در میان آنها حاکم می‌شود. دشمنی، خیانت، تجاوز به حقوق همدیگر و ظلم و ستم نیز برچیده می‌شود.

علاوه بر آثار مذکور آثار دیگری هم در روایات ذکر شده است. امام صادق علیه السلام بعد از بیان حقوق مؤمن بر مؤمن دیگر می‌فرماید:

۱. الملاحم والفتن، ص ۸۲؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۱.

۲. اعراف (۷)، آیه ۹۶.

وَأَنْ لَا يَقُولَ لَهُ أُفٍّ وَإِنْ قَالَ لَهُ أُفٍّ، فَلَيْسَ بَيْنَهُمَا وَلَايَةٌ. وَإِذَا قَالَ لَهُ أَنْتَ
عَدُوِّي فَقَدْ كَفَرَ أَحَدُهُمَا. وَإِذَا اتَّهَمَهُ أَمَانَتُ الْإِيمَانِ فِي قَلْبِهِ، كَمَا يَمُوتُ الْمَلْحُ فِي
الْمَاءِ^۱؛

و این که به او اف (کلمه تاسف) هم نگویید. و اگر اف گوید ولایت بین آنها
از بین می‌رود. و اگر بگوید: تو دشمن منی، یکی از آن دو کافر می‌شوند. و
اگر او را متهم کند، ایمان در دلش مانند ذوب شدن نمک در آب ذوب
می‌شود.

رسول خدا ﷺ فرمود:

مَنْ أَعَانَ مُؤْمِنًا نَفْسَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ ثَلَاثًا وَسَبْعِينَ كُرْبَةً وَاحِدَةً فِي الدُّنْيَا
وَتِسْتِينَ وَسَبْعِينَ كُرْبَةً عِنْدَ كُرْبِهِ الْعُظْمَى، قَالَ حَيْثُ يَتَشَاغَلُ النَّاسُ
بِأَنْفُسِهِمْ^۲؛

آن که مؤمنی را یاری کند، خدای عزوجل هفتاد و سه گرفتاری را از او بر
طرف می‌کند. یکی از آنها در دنیا و هفتاد و دو تای دیگر از گرفتاری‌های
بزرگش در آنجا که همه مشغول خودشان‌اند.^۳

کسی که عیب مؤمنی را که از آن خوف دارد، بپوشاند، خداوند هفتاد عیب
از عیب‌های دنیا و آخرت او را می‌پوشاند.^۴

و نیز می‌فرماید:

تَزَاوَرُوا؛ فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا، وَأَحَادِيثُنَا تُعْطَفُ
بِعُضْكُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَإِنْ أَخَذْتُمْ بِهَا رَشَدْتُمْ وَجَحَوْتُمْ وَإِنْ تَرَكْتُمُوهَا ضَلَلْتُمْ وَ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۱؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۴۸.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۹؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۰.

۳. همان.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۰.

هَلَكْتُمْ؛ فَخُذُوا بِهَا وَأَنَا بِنَجَاتِكُمْ زَعِيمٌ^۱؛

به زیارت همدیگر بروید که زیارت، دل‌هایتان را زنده می‌کند و موجب می‌شود یادی از احادیث ما بشود و احادیث ما، شما را به همدیگر مهربان و عطف می‌کند. اگر آنها را اخذ کردید، رشد و نجات می‌یابید و اگر آنها را ترک نمودید، گمراه و هلاک می‌شوید. پس آنها را اخذ کنید و من نجات شما را تضمین می‌کنم.

پس رعایت حقوق مؤمنان - در هر سطحی باشد - و زیارت آنان از همدیگر، نه تنها آثار اخروی خوب و نجات از عذاب الهی را به دنبال دارد، بلکه مؤمنان را با هم دوست و مهربان و دل‌هایشان را زنده می‌کند. آثار اهل بیت علیهم‌السلام را - که پر از ارزش‌های اخلاقی، حقوقی و انسانی است - در میان مؤمنان منتشر و گرفتاری‌های مؤمنین را در دنیا و آخرت بر طرف می‌کند. به علاوه اگر این امر همگانی شود، جامعه‌ای متمدن و با کمالات عالی انسانی پدید می‌آید، که همه جوامع باید از آن درس عبرت بگیرند. خدای تعالی نیز به چنین جامعه‌ای افتخار می‌کند.

به امید روزی که همه مؤمنان و شیعیان مولا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به خواسته مولایشان عمل کنند و ارتباط خود را با هم نزدیک سازند و در راه اعتلای ایمان و تشیع بکوشند، تا بدین وسیله مایه افتخار اهل بیت علیهم‌السلام شوند، نه این که تنها شیعه و مؤمن اسمی باشند.

۴. خوش‌رویی و گشاده‌رویی

خوش‌رویی از صفات خوب و پسندیده انسانی است که در جلب محبت و رفع کینه و دشمنی بسیار مؤثر است. در مقابل ترش‌رویی و عبوس و اخمو بودن موجب ناراحتی دوستان و دوری از جمع می‌شود. انسان ترش‌رو و اخمو معمولاً تنها و

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۶.

گوشه گیر می شود؛ چون نمی تواند با مردم ارتباط برقرار کند و در کنار آنان به خوبی و با صلح و صفا زندگی کند. پیامبر گرامی اسلام ﷺ می فرماید:

حُسْنُ الْبَشْرِ يَذْهَبُ بِالسَّخِيمَةِ^۱؛

خوش رویی کینه و دشمنی را از بین می برد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ اللَّقَاءِ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ^۲؛

همانا اموال شما به اندازه ای نیست که بتوانید با آن، مردم را راضی و خشنود کنید، پس با خوش رویی و گرمی آنان را راضی نمایید. همانا من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: شما نمی توانید با اموالتان مردم را خشنود کنید، پس با اخلاق خویش آنان را از خود خشنود نمایید.

و نیز می فرماید:

إِنَّ أَحْسَنَ مَا يَأْلَفُ بِهِ النَّاسُ قُلُوبَ أَوْلِيائِهِمْ وَنَفَاقَ بِهِ الضُّعْفَ عَنْ قُلُوبِ أَعْدَائِهِمْ حُسْنُ الْبَشْرِ عِنْدَ لِقَائِهِمْ وَالتَّقَدُّ فِي غَيْبَتِهِمْ وَالبِّشَاشَةُ بِهِمْ عِنْدَ حُضُورِهِمْ^۳؛

بهترین چیزی که می توان با آن دل های دوستان را به دست آورد و کینه و دشمنی را از قلب های دشمنان دور کرد، خوش رویی به هنگام ملاقات، دل جویی از آنان در غیابشان و خنده رویی و بشاشت با آنان در حضورشان است.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲. امالی صدوق، ص ۴۴۶؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۸۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۶۱.

۳. تحف العقول، ص ۲۱۸؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۵۷.

و نیز می‌فرماید:

الْبَشَاشَةُ جِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ^۱؛

خنده‌رویی جلب‌کننده محبت و دوستی است.

پس اگر می‌خواهیم دوستی، انس، محبت، همفکری و همکاری تداوم داشته باشد و دشمنی، کینه، نفاق و دوری از بین برود، با مردم با خوش‌رویی و تبسم و لبخند برخورد کنیم.

۵. غضب و کظم غیظ و حلم

خشم، پرخاشگری و تندی حالتی است که گاهی برای انسان رخ می‌دهد. این حالت معمولاً وقتی بروز می‌کند که امری ناملازم با طبع او خواسته یا ناخواسته برایش اتفاق می‌افتد. پرخاشگری، تندی، ناسزاگویی و بد‌دهنی و نظایر آن از آثار بیرونی خشم و غضب است.

این آثار به طور معمول در صورتی بروز و ظهور پیدا می‌کنند که توانایی و قدرت جسمانی شخص مورد خشم قرار گرفته از شخص خشمگین کمتر باشد و یا چنین پندارد، اما در حالتی که شخص عصبانی ضعیف‌تر باشد، معمولاً تندی، پرخاشگری و ناسزاگویی از او ظاهر نمی‌شود و شخص ناچار به فرو بردن خشم خود و کظم غیظ می‌شود. فرو بردن غیظ و خشم اگر چه در این حال نیز خوب و شایسته انسان عاقل و خردمند است، ولی بهتر از آن در صورتی است که انسان با داشتن توانایی و قدرت بالاتر، خشم خویش را فرو برد و حلم و بردباری به خرج دهد.

۱. نهج البلاغه، قصار الکلم ۶؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۴۰۸.

منشا خشم و تندی ممکن است با خلقت و طینت انسان آمیخته شده باشد.^۱ همچنین ممکن است منشأ آن کمبودهای درونی غیر از طینت، مانند جهل، نادانی، ضعف، ناتوانی و یا کمبودهای بیرونی مانند فقر و ناداری و ناملایمات باشد. در هر صورت انسان هم می‌تواند از خشم پیشگیری کند و هم می‌تواند عوامل به وجود آورنده آن را در خود خنثی کند؛ به این صورت که در تقویت نفس خویش بکوشد، بر عقل و خرد خویش بیافزاید و نورانیت دل خویش را شدیدتر کند، ایمان به خدا داشته باشد و از یاد خدا غفلت نکند و کبر و غرور و کینه‌توزی را از خود دور سازد. در این حالت است که در او سعه صدر پیدا می‌شود و با رسیدن هر چیز ناگواری، شکیبایی خود را از دست نمی‌دهد و تحمل او در مقابل ناملایمات‌ها زیاد می‌شود و بدین ترتیب انسانی بردبار، حلیم و صبور می‌شود.

ما پیشگیری از خشم را حلم و بردباری می‌نامیم، اما اگر انسان در موردی گرفتار خشم شد، باز هم می‌تواند خشم خود را فرو برد که از آن تعبیر به کظم غیظ می‌کنیم. در این مرحله کار بر انسان مقداری سخت‌تر شده است؛ چون شیطان خشم را بر او تحمیل، و عقل و خرد و نورانیت دل و ایمان او را تضعیف کرده است. ولی با وجود همه اینها او با اندکی توجه به خود و با ذکر خدا و پناه بردن به او از وسوسه‌های شیطان، می‌تواند خشم خود را فرو برد.

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام در این مورد نیز دستوراتی ذکر شده است که در ادامه بیان خواهد شد. در اینجا ابتدا روایاتی را که در آنها آثار خشم و غضب و فرو نشاندن آن در اخلاق انسان بیان شده، ذکر می‌کنیم و آن‌گاه روایاتی را که درباره عوامل پیدایش خشم و کنترل آن، یعنی کظم غیظ وارد شده، مطرح خواهیم کرد.

۱. این موضوع در بحث طینت مطرح شد و بیان گردید که اقتضای برخی طینت‌ها تندی و اقتضای برخی دیگر نرمی و ملایمت است. نیز بیان گردید، تندی و ملایمت اقتضایی بیش نیست و قدرت و توانایی بر آن حاکم است و انسان می‌تواند جلوی آن را بگیرد و مانع تأثیر طینت شود.

آثار کظم غیظ

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَا مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غَيْظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۱؛

هیچ بنده ای خشمی را فرو نمی برد، مگر این که خدای تعالی در دنیا و آخرت عزّتی به او می افزاید.

و نیز می فرماید:

مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ ۲؛

آن که مانع خشم خود شود، خدای تعالی عیب او را می پوشاند.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى امْتِصَائِهِ حَشَا اللَّهُ قَلْبَهُ أَمْنًا وَ إِيْمَانًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۳؛

کسی که خشم خود را فرو برد، در حالی که می تواند آن را عملی کند، خدای تعالی در روز قیامت دل او را با اُمن و ایمان پر می کند.

در این روایت نوع دوم از فرو بردن خشم مورد بحث قرار گرفته است. گفتیم که فرو بردن خشم دو نوع است: اوّل: از روی ناچاری، ضعف و ناتوانی؛ دوم: با وجود قدرت، اقتدار و برتری جسمانی.

همچنین اشاره کردیم که نوع دوم از درجه بسیار بالاتری برخوردار است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۰؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۴۰۹.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۳؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۶۴.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۰؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۳.

مِنْ أَحَبِّ السَّبِيلِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جُرْعَتَانِ: جُرْعَةُ غَيْظٍ تَرُدُّهَا بِحِلْمٍ وَ جُرْعَةُ مُصِيبَةٍ تَرُدُّهَا بِصَبْرٍ^۱؛

برای کسی که راه خدا را دوست دارد، دو جرعه است: جرعه خشمی که با حلم رد می‌کند و جرعه مصیبتی که با صبر بر می‌گرداند.

یعنی بودن در راه خدا حلم و صبر لازم دارد و بدون آن دو، تداوم داشتن در راه خدای سبحان مشکل می‌گردد.

رسول خدا در حدیثی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

مَا أَعَزَّ اللَّهُ بِجَهْلٍ قَطُّ وَلَا أَدَلَّ بِحِلْمٍ قَطُّ^۲؛

خدای تعالی هیچ کس را با نادانی عزیز نمی‌کند و با حلم ذلیل نمی‌کند.

امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام حلم را از علامات فقه و فهم می‌شمارد.

مِنْ عَلَامَاتِ الْفَقْهِ الْحِلْمُ^۳؛

حلم از علامت‌های فقه و فهم است.

یعنی کسی که فهم و شعور داشته باشد، حلم و بردباری خواهد داشت و کسی که حلم دارد، معلوم است که از فهم و شعور هم برخوردار است. پس حلم و فهم با هم جمع می‌شوند و از هم جدا نمی‌شوند. در نتیجه خشم و غضب با حلم و فقه و فهم جمع نمی‌شود. بنابراین هر جا غضب و خشم است، جهل و نادانی نیز هست.^۴

حلم سلامتی نیز می‌آورد. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام به غلامش سالم فرمود:

احْفَظْ لِسَانَكَ تَسْلَمَ^۵؛

۱. همان؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۴۱۱. ۲. همان، ص ۱۱۲؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۴۰۴.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۳؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۸.

۴. در این باره بعداً توضیحاتی خواهد آمد.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۳؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۹۵.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۲۱۵

زبان‌ت را حفظ کن، تا سالم بمانی.

قبلاً گفتیم که پرخاشگری، ناسزاگویی و بد دهنی از آثار بیرونی خشم است. پس حفظ زبان در صورتی است که خشم به وجود آمده است.

و در حدیثی دیگر عزّت از آثار حفظ زبان شمرده شده است. امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

أَحْفَظُ لِسَانِكَ تُعَزُّ^۱؛

زبان خویش را حفظ کن، تا عزیز شوی.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لَا عِزَّ أَرْفَعُ مِنَ الْحِلْمِ^۲؛

بالاتر از حلم عزّتی وجود ندارد.

وقتی منصور از امام صادق علیه السلام خواست که او را موعظه‌ای کند و از امور هلاک کننده منع نماید، فرمود:

عَلَيْكَ بِالْحِلْمِ، فَإِنَّهُ رُكْنُ الْعِلْمِ. وَ امْلِكْ نَفْسَكَ عِنْدَ أَسْبَابِ الْقُدْرَةِ، فَإِنَّكَ
إِنْ تَفَعَّلَ مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ كُنْتَ كَمَنْ شَقِيَ غَيْظاً أَوْ دَاوَى عِقْداً أَوْ يُحِبُّ أَنْ يُذَكَّرَ
بِالصَّوْلَةِ. وَ اعْلَمْ بِأَنَّكَ إِنْ عَاقَبْتَ مُسْتَحِقّاً لَمْ يَكُنْ غَايَةً مَا تُوصَفُ بِهِ إِلَّا
الْعَدْلُ... وَ الْحَالُ الَّذِي تُوجِبُ الشُّكْرَ أَفْضَلُ مِنَ الْحَالِ الَّذِي تُوجِبُ الصَّبْرَ^۳؛

بر تو باد به حلم که همانا رکن علم است. و به هنگام اقتدار و توانایی
خویشتن‌دار باش؛ زیرا اگر عملی که تواناییش را داری انجام دهی، مانند
کسی می‌شوی که خشمی را شفا داده و کینه‌ای را مداوا کرده است یا دلش
می‌خواهد به توانمندی و قدرت یاد شود. و بدان اگر مستحقّ عقوبتی را

۱. همان؛ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۸۲. ۲. الکافی، ج ۸، ص ۱۸؛ بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۴۱۴.

۳. امالی صدوق، ص ۶۱۱؛ بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۴۱۴.

عقاب کردی، نهایت چیزی که به آن توصیف خواهی شد، عدل است... و حالی که موجب شکر شود، بهتر از حالی است که موجب صبر گردد. در این حدیث شریف اموری دربارهٔ حلم و خشم مورد توجه قرار گرفته است:

۱. حلم، رکن علم دانسته شده است.

۲. اِعمال خشم و غضب یا به خاطر مداوای غیظ و کینه شمرده شده و یا به خاطر این که در میان مردم به ضعف و ناتوانی شناخته نشود؛ یعنی کسانی که دست به خشونت و انتقام می‌زنند یا کینه‌ای در دل خویش دارند که می‌خواهند آن را خاموش کنند، و یا غروری دارند که خیال می‌کنند فرو بردن خشم و گذشت از عقوبت و انتقام‌گیری، شوکت و اقتدار آنان را میان مردم خدشه‌دار می‌کند، در صورتی که عفو، بخشش، حلم، بردباری و فرو بردن خشم عزّتی برای انسان می‌آورد که بالاتر از آن عزّت و شوکتی وجود ندارد.

۳. عفو و بخشش و فرو بردن خشم، شکر و قدردانی طرف مقابل را به دنبال می‌آورد، ولی عقوبت و انتقام موجب می‌شود طرف مقابل در صورتی که ضعیف و ناتوان باشد، صبر و بردباری پیشه کند. این حاکی از آن است که عقوبت موجب می‌شود در دل طرف کینه‌ای نهفته شود و ممکن است روزی او هم برای خاموش کردن آن دست به کاری دیگر بزند.

البته باید توجه داشت که برای سلامت جامعه همان طور که عفو و بخشش و حلم و فرو بردن خشم لازم است، عقوبت و تندی و انتقام هم لازم و ضروری است و مهم آن است که انسان موارد هر یک را به درستی تشخیص دهد و هر کدام را در موقع خود به کارگیرد. البته انسان با کمال و با ایمان هیچ موقع به خاطر تشفی دل خویش دست به انتقام و تندی نمی‌زند، بلکه در این امر هم رضایت و خشنودی خدای متعال را مورد توجه قرار داده و بر اساس آن انجام می‌دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۲۱۷

ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ اشْتَكَلَ خِصَالُ الْإِيمَانِ: مَنْ صَبَرَ عَلَى الظُّلْمِ وَكَظَمَ غَيْظَهُ وَ
اخْتَسَبَ وَعَفَا وَغَفَرَ^۱؛

سه چیز است که در هر شخص باشد خصال ایمان را کامل کرده است:
کسی که بر ظلم و ستم صبر کند و خشم خود را فرو برد و آن را برای خدا
حساب کند و عفو و بخشش کند.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

خدای تعالی به پیامبری از پیامبرانش وحی کرد: آن گاه که صبح شد، اوّل
چیزی که می بینی آن را بخور! وقتی صبح شد و حرکت کرد، کوه سیاه
بزرگی در جلو خود دید. پس ایستاد و گفت: پروردگارم دستور داده است
که آن را بخورم، و به حیرت افتاد. آنگاه پیش خود گفت: به یقین
پروردگارم مرا به چیزی که طاقت اش را ندارم، امر نمی کند. پس پیش رفت
تا آن را بخورد. پس هر قدر که نزدیک آن می شد، کوه کوچک می گشت تا
این که وقتی به آن رسید، دید لقمه ای بیش نیست. پس آن را خورد و دید
در عمرش چیزی بهتر از آن نخورده است ... بعد برگشت و در رؤیا دید که
به او گفته می شود: آیا دانستی آن چه امر به خوردنش شدی و تناول کردی
چه بود؟

گفت: خیر. پس گفته شد:

أَمَّا الْجَبَلُ فَهُوَ الْغَضَبُ. إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا غَضِبَ لَمْ يَرَ نَفْسَهُ وَجَهْلَ قَدْرَهُ مِنْ عِظَمِ
الْغَضَبِ؛ فَإِذَا حَفِظَ نَفْسَهُ وَعَرَفَ قَدْرَهُ وَسَكَنَ غَضَبُهُ، كَانَتْ عَاقِبَتُهُ كَاللُّقْمَةِ
الطَّيِّبَةِ الَّتِي أَكَلَهَا...^۲؛

اما آن کوه که دیدی خشم و غضب بود. همانا بنده آن گاه که خشمگین
می شود، از خود غافل می شود و قدر خودش را نمی شناسد. پس اگر خود

۱. خصال، ج ۱، ص ۱۰۴؛ بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۴۱۷.

۲. خصال، ج ۱، ص ۲۶۷؛ بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۴۱۸.

را حفظ کند و قدر خویش را بشناسد و خشم او تسکین پیدا کند، عاقبت آن مثل لقمه خوشمزه‌ای می‌شود که تو آن را خوردی.

این حدیث شریف نیز دلالت دارد که خشم چون کوهی است که جلو دید انسان را می‌گیرد و نمی‌گذارد انسان خود را ببیند و قدر و منزلت خویش را بشناسد. اگر کسی بتواند در مقابل آن ایستادگی کند و به خود توجه نماید به تدریج خشم او فرو می‌نشیند و دلش تسکین و آرامش پیدا می‌کند و می‌یابد که آن کوه با آن بزرگی به واسطه صبر و بردباری و حلم تبدیل به لقمه‌ای لذیذ و خوشمزه می‌شود که تا آخر عمر لذت آن از دل انسان محو نمی‌شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ خَلَلَ خُلُقَكَ بِحِلْمِكَ وَقَاتِلُ
هَوَاكَ بِعَقْلِكَ^۱؛

حلم پرده‌ای است پوشاننده و عقل شمشیری است برنده، پس عیوب اخلاقت را با حلمت بپوشان و با خرد خویش با هوای نفست ستیز کن.

در این کلام امام علیه السلام کلمه «خُلُقُكَ» ممکن است «خَلَقُكَ» خوانده شود. و اگرچه خَلَق و خُلُق از نظر معنای لغوی فرق چندانی ندارند؛ ولی چون امروزه استعمال خُلُق غالباً مربوط به سیرت و سجایای باطن انسان است و خَلَق در صورت و شکل ظاهری او به کار می‌رود، بدین جهت بهتر است ما در کلام مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در این واژه معنای لغوی آن را - که شامل هر دو است - بگیریم و بگوییم حلم همانطور که عیوب اخلاقی انسان را می‌پوشاند، عیوب ظاهر و جسمی او را نیز می‌پوشاند. انسان حلیم و بردبار در میان مردم عزیز و محترم می‌شود و اگر جسم و روحش عیوبی هم داشته باشد مردم آن را نادیده می‌گیرند.

۱. نهج البلاغه، قصار الکلم ۴۲۴.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۲۱۹

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خویش به امام حسن علیه السلام می فرماید:

يَا بُنَيَّ الْعَقْلُ خَلِيلُ الْمَرْءِ وَالْحِلْمُ وَزِيرُهُ^۱؛

ای فرزندم عقل دوست انسان و حلم وزیر اوست.

امیرالمؤمنین علیه السلام روزی شنید مردی به قنبر ناسزا می گوید و قنبر هم می خواهد جوابش را بدهد، پس حضرت قنبر را صدا زد و فرمود:

دست نگهدار ای قنبر، کسی را که فحشت می دهد با بی اعتنایی ترک کن تا خدا را خشنود و شیطان را خشمگین و دشمنت را عقوبت کنی. سوگند به کسی که دانه را شکافت و خلائق را آفرید، مؤمن به چیزی بهتر از حلم خدا را خشنود نمی کند و شیطان را چیزی بهتر از سکوت به خشم نمی آورد و احمق را به چیزی بهتر از سکوت عقوبت نمی کند.

لقمان علیه السلام فرمود:

لَا يُعْرِفُ الْحَلِيمُ إِلَّا عِنْدَ الْغَضَبِ^۲؛

حليم جز به هنگام غضب شناخته نمی شود.

روشن است که حلم صفت نفسانی و باطنی است و راه پی بردن به آن تنها در حال خشم و غضب ممکن است.

امام صادق علیه السلام درباره غضب می فرماید:

الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ^۳؛

غضب کلید هر شری است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. امالی طوسی، ص ۱۴۶؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۴۱۹.
۲. تحف العقول، ص ۳۱۵؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۴۲۶.
۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۳؛ خصال، ج ۱، ص ۷؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۷۴.

الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ، كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ^۱؛

خشم ایمان را تباه می‌کند؛ چنان‌که سرکه عسل را فاسد می‌کند.

امام صادق (علیه السلام) از پدرش چنین نقل می‌فرماید:

هیچ چیزی بدتر از خشم نیست. همانا انسان وقتی خشمگین می‌شود، دست به قتل نفس هم می‌زند که خدا حرامش کرده و به زن شوهردار هم نسبت زنا می‌دهد.^۲

در حدیثی دیگر فرمود:

الْغَضَبُ مَحَقَّةٌ لِقَلْبِ الْحَكِيمِ، وَقَالَ: مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ^۳؛

خشم قلب حکیم را تباه می‌کند. و فرمود: کسی که مالک خشم خود نشود، مالک خرد خویش نخواهد شد.^۴

از آن حضرت سؤال شد:

مَا بَدَأَ الْغَضَبِ؟ قَالَ: الْكِبَرُ وَالتَّجَبُّرُ وَمَحَقَّةُ النَّاسِ^۵؛

منشأ خشم چیست؟ فرمود: کبر و غرور و کوچک شمردن مردم.

و نیز فرمود:

لَيْسَ لِإِبْلِيسَ جُنْدٌ أَشَدُّ مِنَ النَّسَاءِ وَالْغَضَبِ^۶؛

ابلیس را سپاهی شدیدتر از زنان و خشم نیست.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۲؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۶۶۶.

۲. همان.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۰.

۴. همان، ص ۳۰۵.

۵. خصال، ص ۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۲؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۸۷.

۶. تحف العقول، ص ۳۶۳؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۶.

بنابراین روشن گردید خشم و غضب چه آثار ویرانگری در وجود انسان دارد: عقل - که بهترین و مهم‌ترین هدیه الهی بر انسان است - به واسطه غضب تضعیف می‌شود و دل انسان - که جایگاه نور عقل و صفات برتر آدمی است - با خشم تباه می‌گردد. وجود غضب در انسان حکایت از وجود غرور و کبر و کوچک شمردن مردم دارد که از صفات ناپسند است. خشم موجب می‌شود انسان به کارهایی دست بزند که هیچ‌گاه در حال عادی به سراغ آنها نمی‌رود.

راه‌های پیشگیری از خشم

حال که برخی از آثار خشم و غضب معلوم گردید در اینجا به برخی از روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) که در آنها برای جلوگیری از خشم و فرو بردن آن توصیه‌هایی کرده‌اند، اشاره می‌شود. امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: خدای تعالی به برخی از پیامبرانش وحی کرد که:

يَا ابْنَ آدَمَ اذْكُرْنِي فِي غَضَبِكَ اذْكُرْكَ فِي غَضَبِي^۱؛

ای فرزند آدم به هنگام غضب مرا یاد کن تا من هم به هنگام خشم ترا یاد کنم.

و نیز می‌فرماید: نزد پدرم سخن از غضب به میان آمد، ایشان فرمود:

... هر کس خشمگین شد، اگر ایستاده است، بنشیند که پلیدی شیطان از او بیرون می‌رود و اگر نشسته است بایستد. هر کس به ارحام خویش خشم کرد به سوی او برود و به او نزدیک شود و او را مس کند که هر رحمی آن گاه که رحم خویش را مس کرد، تسکین پیدا می‌کند.^۲

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۳؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۷۶.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۳.

و امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ. وَإِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا غَضِبَ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَانْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ، فَإِذَا خَافَ أَحَدُكُمْ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ؛ فَلْيَلْزِمِ الْأَرْضَ؛ فَإِنَّ رِجْزَ الشَّيْطَانِ لَيَذْهَبُ عَنْهُ عِنْدَ ذَلِكَ^۱؛

همانا غضب شعله‌ای از شیطان است که در دل فرزند آدم افروخته می‌شود. وقتی یکی از شما خشمگین شد، چشمانش سرخ می‌شود و رگهای گردنش باد می‌کند و شیطان در او داخل می‌شود. پس وقتی یکی از شما از آن بیم داشت که خشم بر او عارض شود، پس بر زمین بنشیند که این موجب می‌شود پلیدی شیطان از او بر طرف شود.

ابی طیفور طبیب می‌گوید بر امام رضا علیه السلام وارد شده و او را از خوردن آب نهی کردم، پس فرمود:

مَا بَأْسُ بِالمَاءِ وَهُوَ يُدِيرُ الطَّعَامَ فِي المَعْدَةِ وَيُسْكِنُ الغَضَبَ وَيَزِيدُ فِي اللُّبِّ وَ يُطْفِئُ المَرَارَ^۲؛

آب اشکالی ندارد. آب غذا را در معده جابه‌جا می‌کند و خشم را فرو می‌نشاند و به خرد انسان می‌افزاید و زردآب را بر طرف می‌کند.

بنابراین بر مؤمنین لازم است از خشم و غضب به شدت پرهیز و پیشگیری کنند و با یاد خدا و عمل به دستوراتی که در این روایات ذکر شد، خشم خود را فرو بنشانند.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۴؛ منیة المريد، ص ۳۲۱؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۷۸.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۳۸۱؛ المحاسن، ج ۲، ص ۵۷۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۲۳۶؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۴۵۶.

۶. ظلم و ستم

ظلم و عدل دو واژه‌اند که با هم در تضاد می‌باشند.

سید مرتضی در تعریف ظلم می‌گوید:

ظلم زیان‌هایی را می‌گویند که شخص مستحق آنها نباشد و سودی نیز در آن نباشد و موجب دفع زیانی بزرگ هم نشود که معلوم یا مظنون باشد.^۱

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام هم گاهی ظلم در مقابل عدل به کار رفته است. چنان که پیش‌تر در حدیث جنود عقل و جهل نقل گردید؛ امام صادق علیه‌السلام عدل را از سپاهیان عقل و ضد آن را ظلم و جور دانسته که از سپاهیان جهل است.^۲

و گاهی عدل به معنای قرار دادن هر چیزی در جای خود و ظلم و ستم، به معنای خارج ساختن آن از جایگاه خود آمده است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا^۳؛

عدل، امور را در جایگاه خودشان قرار می‌دهد.

امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۴ فرمود:

عَنِّي بِهِ أَنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَصْلُحُ لِمَنْ قَدْ عَبْدَ صَنَاءً أَوْ وَثَنًا أَوْ أَشْرَكَ بِاللَّهِ طَرْفَةً عَيْنٍ وَ إِنْ أَسْلَمَ. بَعْدَ ذَلِكَ وَ الظُّلْمُ وَضْعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ وَ أَكْثَرُ الظُّلْمِ الشُّرْكُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۵.

مقصود خدای تعالی از آیه شریفه این است که کسی که بت پرستی کرده یا مقداری از عمر خویش مشرک بوده، ولو به اندازه یک چشم به هم زدن

۱. رسائل الشریف سید مرتضی، ج ۲، ص ۲۷۸. ۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

۳. نهج البلاغه، قصار الکلم ۴۳۷؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۶۶؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۵۰.

۴. بقره (۲)، آیه ۱۲۴. ۵. لقمان (۳۱)، آیه ۱۲.

۶. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۹؛ خصال، ج ۱، ص ۳۱۰.

باشد و بعد مسلمان شده باشد، صلاحیت امامت را ندارد. و (معنای) ظلم وضع شیء در غیر موضع خود می‌باشد. و بزرگ‌ترین ستم شرک به خداست. خدای تعالی می‌فرماید: «همانا شرک ظلمی بزرگ است».

ابن منظور هم در لسان العرب همین معنا را نقل کرده می‌گوید:

الظلم: وضع الشيء في غير موضعه ومن أمثال العرب في الشبه: من أشبه أباه فما ظلم. قال الأصمعي: ما ظلم أي ما وضع الشبه في غير موضعه؛

ظلم وضع شیء در غیر موضعش است. از مثل‌های عرب در تشبیه است که: کسی که به پدرش شباهت داشته باشد، ظلم نکرده است. أصمعی گفته است: ظلم نکرده، یعنی شباهت را در غیر موضعش قرار نداده است.

و در جای دیگر می‌نویسد:

ظلم به معنای جور و گذشتن از حد است.^۲

ظاهراً این دو معنا تفاوت چندانی با هم ندارند و در نهایت هر دو به یک امر برمی‌گردند. تجاوز از حد و دست‌اندازی به حقوق دیگران، با خارج کردن هر چیزی از جایگاهش در حقیقت یکی است؛ زیرا حق هر چیزی همان موضع و جایگاهی است که باید در آنجا قرار گیرد.

به عنوان مثال حق پدر و مادر این است که فرزندان‌شان آنان را احترام کرده، به حرف‌های آنان گوش دهند و با دستورات آنها مخالفت نورزند. پس اگر فرزندی یکی از این امور را انجام ندهد در حق پدر و مادر خویش ظلم و ستم روا داشته است. نیز حق چشم و گوش و همه اعضا و جوارح آن است که در کارهایی به کار گرفته شوند که خدای تعالی آنها را به خاطر آن امور به انسان داده است. همچنین حق همه اسباب و وسایلی که در اختیار انسان قرار دارد آن است که از آنها در موارد

۱. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۷۳.

۲. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۳۰.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۲۲۵

خودشان استفاده شود و اگر در آن مسیر از آنها استفاده نگردد در حق آنها ظلم و ستم شده است.

پس ظلم و ستم یک معنای عام و گسترده با مصادیق فراوان و متفاوت دارد. و اختلاف میان مصادیق هم مراتب متفاوت و فراوان دارد. بعضی از ستم‌ها بزرگ و در مرتبه بالا قرار دارد؛ مانند شرک که در آیه شریفه ستمی بزرگ شمرده شده است.

علامه مجلسی رحمته الله می‌فرماید:

ظلم وضع شیء در غیر موضع آن است. پس مشرک ظالم است، چون غیر خدا را شریک خدا قرار می‌دهد و عبادت را در غیر محل خودش وضع می‌کند.^۱

حال که با معنای ظلم آشنا شدیم به روایاتی که درباره تأثیر ظلم در صفات نفسانی انسان و برخی دیگر از آثار آن وارد شده است، می‌پردازیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

إِيَّاكُمْ وَالظُّلْمَ فَإِنَّهُ يُخَرِّبُ قُلُوبَكُمْ^۲؛

از ظلم و ستم پرهیز کنید که دل‌هایتان را خراب می‌کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

ثَلَاثَةٌ مَكْسَبَةٌ لِلْبَغْضَاءِ: النِّفَاقُ وَالظُّلْمُ وَالْعُجْبُ^۳؛

سه چیز است که بغض و کینه می‌آورد: نفاق، ظلم و عُجب.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۲.

۲. صحیفه الرضا، ص ۴۸؛ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۵۰.

۳. تحف العقول، ص ۳۱۵؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۹.

الظلم یزلّ القدم ویسلب النعم ویهلك الأمم^۱؛

ظلم قدم را می لغزاند و نعمت‌ها را سلب و امت‌ها را هلاک می‌کند.

دوام الظلم یسلب النعم ویجلب النقم^۲؛

تداوم ستم نعمتها را سلب و بلاها را جلب می‌کند.

الجور ممحاة^۳؛

ستم محو کننده است.

الظالم ملوم^۴؛

ستمگر ملامت می‌شود.

الظلم یردی صاحبه^۵؛

ستم صاحبش را پست می‌کند.

ایّاك والظلم؛ فن ظلم کرهت آیامه^۶؛

از ستم پرهیز کن؛ زیرا کسی که ستم می‌کند روزگارش تلخ می‌شود.

من کثر ظلمه، کثرت ندامته^۷؛

آنکه ستم زیاد روا دارد، پشیمانی‌ش زیاد خواهد شد.

پس ظلم و ستم آثار فراوانی در صفات و اخلاق انسانی می‌گذارد. مؤمن باید از ظلم بر حذر باشد و هرگاه ستمی را مرتکب شد، به سرعت استغفار کند. اگر مال کسی را به حرام خورد، از او رضایت بگیرد و برای او استغفار کند. آن‌گاه که احساس

۱. تصنیف الغرر، ج ۴۵۶.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ص ۴۵۷.

۵. همان.

۶. همان.

۷. همان، ص ۴۵۸.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۲۲۷

کرد توانایی ستم پیدا کرده است، قدرت و توانایی خدای تعالی را به یاد آورد و از پرداختن به ستم دست بردارد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

إِذَا حَدَّثَكَ الْقُدْرَةُ عَلَى ظَلَمِ النَّاسِ فَادْكُرْ قُدْرَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى عِقَابِكَ
وَذَهَابِ مَا آتَيْتَ إِلَيْهِمْ وَبِقَاءِهِ عَلَيْكَ^۱؛

آن گاه که قدرت و توانایی، تو را به سوی ستم بر مردم راند، قدرت خداوند سبحان بر مجازات و از بین رفتن ستم نسبت به آنها و باقی ماندنش بر عهده خود را یاد آور.

در واقع انسان آن گاه که ظلم و ستم را در حق مردم روا می دارد، اگر علم و معرفت به عاقبت امر خویش داشته باشد و درباره آن اندکی تدبّر و تأمل کند و آثار کار خویش را به یاد آورد و بفهمد که چه عواقب ناگواری در انتظار اوست، به نظر نمی رسد که بتواند عزم و اراده خویش را بر ستم به دیگران استوار کند و قدرت و توانایی خویش را در دست و پنجه خود متمرکز نماید.

البته در این حال هم نباید از شیطان غفلت کرد؛ چرا که او همیشه در مواقع حساس به سراغ انسان می آید و او را از راه راست منحرف می کند و در فکر ورآی و اراده او خدشه می کند و کارهای بد را برای او تزیین کرده، خوب جلوه می دهد، تا او را فریب دهد و انتخاب صحیح را از او بگیرد.

معمولاً انسان ها در چنین مواقعی امتحان سختی در پیش دارند و تنها اندکی از آنها می توانند از وسوسه های شیطان سالم بیرون آیند. چه فراوانند اشخاصی که مال حرامی را با توجیهاتی برای خود حلال می کنند و چه بسیارند دزدهایی که برای دزدی خویش محمل هایی درست می کنند. با این حال معمولاً همه آنان که دست به

ظلم و ستم و غارت و چپاول اموال دیگران می‌زنند و یا معاصی و گناهان دیگری را مرتکب می‌شوند، سعی می‌کنند کارهای زشت خویش را در خفا انجام دهند^۱ و همین کارشان نشانگر آن است که نور عقل و خردشان روشنگری خودش را دارد و زشتی کارشان را برای آنها هویدا می‌کند.

امید است هیچ مؤمنی گرد هیچ گونه ظلم و ستمی، اعم از کوچک و بزرگ نگردد و هرگاه خطایی از او سرزد به سرعت از آن توبه کند تا وزر و وبال آن را از دوش خود بردارد.

مهم آن است که مؤمنان قانع باشند و دندان طمع خود را بکشند و چشم طمع در مال و ناموس دیگران نداشته باشند و عقل و خرد خویش را تقویت کنند تا هوای نفس و شیطان در آنها تضعیف شده، از بین برود.

۷. حرص و طمع و گدایی

حرص در انسان صفت نفسانی زشتی است که او را به مال اندوزی وامی‌دارد، بدون این که نیازی به آن داشته باشد؛ یعنی انسان حریص به طور معمول فکر و خیالش همیشه در این است که اندوخته‌هایش را چگونه زیاد کند و هیچ گاه دلش نمی‌خواهد چیزی از داراییش کاسته شود. چنین کسی هرگاه چیزی را از دست بدهد یا چیزی را که انتظار رسیدنش را داشت به دستش نرسد، ناراحت می‌شود و حسرت و تأسف می‌خورد و فکر و خیالش را مشغول می‌کند.

طمع حالتی نفسانی در انسان است که موجب می‌شود انسان چشم به دیگران بدوزد و توقع بر طرف شدن نیازهای خود را از ناحیه آنها داشته باشد.

۱. مگر تعداد اندکی از آنها که بنده خالص شیطان شده و هیچ حرمتی برای انسان و جامعه انسانی قائل نیستند.

گدایی و دست دراز کردن به سوی دیگران و درخواست کمک و یاری در ظاهر و نهان محصول نقصان و کمبود در نفس آدمی است.

این سه از اخلاق و صفات نفسانی بد و زشتی هستند که انسان بزرگوار و ارجمند و با عزّت و قانع از این صفات مبرا است. شخص عزّتمند هیچ گاه به دنیا دل نمی بندد تا به خاطر آنچه به او نمی رسد حسرت و افسوس بخورد، بلکه به آنچه که حق اوست و به او می رسد، قناعت می کند و از فزون طلبی و زیاده خواهی بیزاری می جوید. هیچ گاه چشم به اموال دیگران نمی دوزد و انتظار رسیدن به آنها را هم ندارد. فکر و خیالش را به این امور مشغول نمی کند و جسم و جانش را با این افکار و خیالات باطل نمی آزارد. به آن چه خدایش می رساند، راضی و خشنود است. به واسطه زیاد شدن اموالش خشنودی و خوشحالی به او دست نمی دهد، بلکه به شکر و قدر دانی از خدای تعالی می پردازد.

این صفتی است که در تعداد اندکی از مردمان پیدا می شود. در آیات و روایات معصومان علیهم السلام از این صفت به زهد و قناعت و عزّت نفس^۱ تعبیر شده است.

انتظار می رود مؤمنین و موالیان مولایمان امیر المؤمنین علیه السلام متخلّق به این صفات خوب شوند و از صفات بد و زشت دوری کنند و پارسایی و زهد و قناعت را پیشه خود سازند و عزت نفس خویش را با گدایی و دست دراز کردن به سوی این و آن و چشم داشتن در اموال دیگران و زیاده طلبی و فزون خواهی، از بین نبرند.

اکنون که اندکی با این سه وصف نفسانی و اخلاق زشت آشنا شدیم، روایاتی را که درباره هر یک از این صفات و آثار آنها وارد شده است، ذکر می کنیم تا حقیقت آنها بیشتر روشن گردد.

۱. این چند صفت لازمه همدیگرند.

حرص

پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود:

أَغْنَى النَّاسِ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِرْصِ أُسِيرًا^۱؛

غنی ترین مردم کسی است که اسیر حرص نشود.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال شد:

أَيُّ ذُلٍّ أَدْلُ؟ قَالَ: الْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا^۲؛

ذلتی که بالاتر از آن ذلتی نیست، چیست؟ فرمود: حرص بر دنیا.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

حُرِّمَ الْحَرِيصُ خَصْلَتَيْنِ وَلَزِمَتْهُ خَصْلَتَانِ: حُرْمُ الْقَنَاعَةِ فَافْتَقَدَ الرَّاحَةَ وَحُرْمُ الرِّضَا فَافْتَقَدَ الْيَقِينَ^۳؛

حریص از دو خصلت محروم است و در اثر حرص، دو خصلت همیشه ملازم اوست: از قناعت محروم است، پس راحتی ندارد و راضی به قضای الهی نیست، پس یقین ندارد.

یعنی نمی شود شخصی قانع نباشد، ولی زندگی راحتی داشته باشد. پس اگر کسی راحتی بخواهد باید اول قناعت را در خود ایجاد کند. همچنین نمی شود کسی راضی به قضای الهی نباشد، ولی یقین در او پیدا شود. پس انسان حریص به خاطر این که زیاده خواه و فزون طلب است، فکر و خیالش همیشه در این است که چگونه اموال و دارایی اش را حفظ و زیاد کند؛ چون بیشتر اموال دنیا، بلکه همه آنها در تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان و روبه زوال و فنا هستند و ارزش و قیمت آنها هم هر روز

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۴؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۱؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۸۲.

۳. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۱؛ خصال، ج ۱، ص ۶۹.

در تغییر است.

بنابراین شخصی که حرص به دنیا داشته باشد، آسودگی و راحتی نخواهد یافت و از آنجا که دارایی‌های دنیا به طور معمول آفات فراوانی دارند.^۱ پس حریص به دنیا، هیچ‌گاه راضی به زوال و فنا و تغییر و تبدیل و پایین آمدن قیمت داراییهایش نخواهد بود. در صورتی که همه اینها طبق تقدیر و قضای الهی تحقق پیدا می‌کند. و بدین ترتیب شخص حریص از قضای الهی خشنود نمی‌شود و در اثر آن یقین به خدا هم در او پیدا نخواهد شد.

رسول خدا ﷺ فرمود:

مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحَرِصِ فِي طَلَبِ
الرِّزْقِ وَ الْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ^۲؛

خشکی چشم و قساوت قلب و شدت حرص در طلب رزق و اصرار بر گناه از علامت‌های شقاوت است.

در حدیثی دیگر امام امیر المؤمنین علی می‌فرماید:

إِظْهَارُ الْحَرِصِ يُورِثُ الْفَقْرَ^۳؛

آشکار کردن حرص، فقر می‌آورد.

رسول خدا ﷺ فرمود:

أَنَّ الْجُبْنَ وَ الْبُخْلَ وَ الْحَرِصَ غَرِيزَةٌ وَاحِدَةٌ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ^۴؛

۱. به خاطر این آفات معمولاً برای نگهداری داراییها باید مقداری هزینه کرد، اما حوادث و اتفاقات پیش بینی نشده هم فراوان است.

۲. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۲؛ خصال، ج ۱، ص ۲۴۳.

۳. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۲؛ خصال، ج ۲، ص ۵۰۴.

۴. علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۵۹؛ خصال، ج ۱، ص ۱۰۱؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۲.

همانا ترس و بخل و حرص غریزه‌ای هستند که همه را سوء ظن جمع کرده است.

یعنی ریشه و اساس همه این اوصاف که در حقیقت یک غریزه و خلق هستند، سوء ظن به خداست؛ زیرا کسی که خدا را بشناسد و حسن ظن به او داشته باشد و به لطف و مهربانی او بر بندگان توجه داشته باشد و بداند که او نسبت به بندگان از هر پدر و مادری مهربان‌تر است و بفهمد که رزق و روزی همه دست اوست و همه امور به تقدیر و قضای او صورت می‌گیرد، با وجود این معارف جایی برای ترس و بخل و حرص در او باقی نمی‌ماند.

طمع

رسول خدا ﷺ فرمود:

أَفْقَرُ النَّاسِ الطَّمَعُ^۱؛

فقیرترین مردم آزمند است.

امام صادق علیه السلام به هشام می‌فرماید:

يَا هِشَامُ إِنِّيكَ وَالطَّمَعُ وَ عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ أَمِتِ الطَّمَعُ
مِنَ الْخُلُوقِ. فَإِنَّ الطَّمَعُ مِفْتَاحُ الذُّلِّ وَ اخْتِلَاسُ الْعَقْلِ وَ اخْتِلَافُ الْمَرْوَاتِ،
وَ تَدْنِيسُ الْعَرَضِ وَ الذَّهَابُ بِالْعِلْمِ^۲؛

ای هشام از طمع پرهیز کن، و از آنچه در دست مردم است خود را نا امید کن، و طمع از مخلوقین را بمیران که طمع کلید ذلت و خواری و تباه کننده عقل و بی ارزش کننده مروّات و آلوده کننده عرض و آبرو و نابود کننده علم است.

۱. امالی صدوق، ص ۲۰؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۸.

۲. تحف العقول، ص ۳۹۹؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۴.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۲۳۳

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَا أَفْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُدِلُّهُ^۱؛

چه بد است بر مؤمن که طمعی داشته باشد که او را ذلیل و خوار کند.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد، چه چیزی ایمان بنده را ثابت نگه می دارد؟ فرمود: ورع و پارسایی. و پرسیده شد ایمان به چه چیزی از بنده بیرون می رود؟ فرمود: طمع.^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ^۳؛

بیشترین تباهی عقل ها در سایه صاعقه های طمع هاست.

گدایی و طلب حاجت از دیگران

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: این گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیروی کنید که فرمود:

مَنْ فَتَحَ عَلَى نَفْسِهِ بَابَ مَسْأَلَةٍ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَابَ فَقْرٍ^۴؛

کسی که باب سؤال و گدایی را بر خویشتن باز کند، خدای تعالی باب فقر را بر او می گشاید.

یعنی کسی که با داشتن امکاناتی هرچند مختصر، دست نیاز به سوی خلق بگشاید، خدای تعالی او را فقیر و محتاج می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۲۰؛ صفات الشیعة، ص ۳۲؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۷۱.

۲. همان.

۳. نهج البلاغة، قصار الکلم ۲۱۹؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۷۰.

۴. الکافی، ج ۴، ص ۱۹؛ وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۳۷.

مَنْ سَأَلَ النَّاسَ شَيْئًا وَعِنْدَهُ مَا يَقُوْتُهُ يَوْمَهُ فَهُوَ مِنَ الْمُسْرِفِينَ^۱؛

کسی که دست به گدایی باز کند در حالی که روزی روزش را دارد، از اسراف کنندگان است.

و نیز فرمود:

إِيَّاكُمْ وَ سُؤَالَ النَّاسِ فَإِنَّهُ ذُلٌّ فِي الدُّنْيَا وَ فَقْرٌ تُعْجِلُونَهُ وَ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۲؛

از گدایی پروا کنید که در دنیا ذلت و خواری است و فقری است که خودتان به سوی آن تعجیل می‌کنید و در روز قیامت حسابی طولانی خواهد داشت.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ^۳؛

عفاف و خویشتن داری زینت فقر است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَتَّخِذُ حَبْلًا فَيَأْتِي بِحُزْمَةٍ حَطَبٍ عَلَى ظَهْرِهِ فَيَبِيعُهَا فَيَكُفُّ بِهَا وَجْهَهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ^۴؛

اگر یکی از شماها طنابی بردارد و با آن پشته هیزمی بر پشت خود بیاورد و بفروشد و آبروی خود را حفظ کند، بهتر است از این که گدایی کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۴؛ وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۳۸.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۲۰؛ وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۳۹.

۳. نهج البلاغه، قصار الکلم ۶۸؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۵۳.

۴. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۴۳؛ عدة الداعی، ص ۱۰۰.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۲۳۵

إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيَسْأَلْ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَلَا يَكُنْ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا عِنْدَ اللَّهِ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ^۱؛

اگر یکی از شما بخواهد تا هر آنچه از خدا درخواست می‌کند، خداوند به او عطا کند، از همه مردم قطع امید کند و امیدی جز به خدا نداشته باشد. آن‌گاه که در دل خویش این را یافت، از خدا چیزی نمی‌خواهد جز این که عطایش می‌کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

طَلَبُ الْحَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ اسْتِسْلَابٌ لِلْعِزِّ، مَذْهَبَةٌ لِلْحَيَاءِ وَالْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزٌّ لِلْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ^۲؛

خواستن نیازها از مردم عزّت را سلب و حیا را از بین می‌برد و قطع امید از آنچه در دست مردم است، عزّتی است برای مؤمن در دینش.

پس چشم داشتن به اموال مردم و سؤال و گدایی از آنها و همین طور حرص و فزون‌طلبی، آثار فراوانی در نفس انسانی دارد. این صفات انسان را ذلیل و خوار کرده و عقل و خرد او را از بین می‌برد و آبرو و حیا برای او باقی نمی‌گذارد. چنین شخصی در زندگی خود احساس راحتی نمی‌کند و یقین و رضا به قضای الهی را از دست می‌دهد، ولی با وجود اینها باید دانست که هیچ جامعه‌ای از فقر و تهی‌دستی و احتیاج خالی نیست و خواست خدا بر این قرار گرفته است که به این واسطه، هم فقرا و مستمندان و هم اغنیا و سرمایه‌داران را امتحان کند. پس فقرا و تهی‌دستان باید صبر و تحمل داشته باشند و نزد هر کس اظهار فقر و ناداری نکنند. عفت به خرج داده و عزّت نفس و آبروی خود را حفظ کنند و به قدر توان خویش کار و تلاش

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۹.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۱۰.

کنند.

بر اغنیا هم لازم است که همواره به فکر مستمندان پیرامون خود باشند و پیش از آنکه آنان دست به گدایی بزنند، دست آنها را گرفته و آنان را از کمک‌های مالی خویش محروم نسازند. چه خوب است که این کار به صورت پنهانی و ناشناخته صورت بگیرد تا هم اجر و ثوابش بیشتر گردد و شیطان دیگر جایی برای از بین بردن عمل خوب انسانی پیدا نکند و هم عزّت نفس و آبروی مستمندان حفظ شود. نیز بر آنان لازم است که با بزرگواری و کرامت کمک‌های خود را به فقرا برسانند و با احترام با آنان برخورد کنند.

اگر ثروتمندان بتوانند رابطه دوستی با فقرا بر قرار کنند تا آنان هم بتوانند در مواقع ضروری نیازهای خود را با دوستانشان در میان بگذارند، خیلی خوب و خدا پسندانه خواهد بود.

۸. مرء و جدال و مشاجره

مرء و مشاجره از صفات ناپسند و اخلاق بد شمرده می‌شود. در روایات، اهل بیت علیهم‌السلام مؤمنین را از آن بر حذر داشته، آثار سوء فراوانی برای آن بیان کرده‌اند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يُرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَ يَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ ؛

از مرء و خصومت پرهیزید که آن دو، دل‌ها را بر برادرانتان مریض می‌کنند و نفاق را می‌رویاند.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۲۳۷

إِيَّاكُمْ وَ الْخُصُومَةَ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقُلُوبَ وَ تُورِثُ النِّفَاقَ وَ تَكْسِبُ الضَّعَائِنَ ؛

از خصومت و دشمنی پروا کنید که قلب را مشغول می‌کند و نفاق می‌آورد و کینه ایجاد می‌کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدَعْ الْمِرَاءَ ؛^۱

کسی که به آبروی خویش علاقمند است، پس مرء را ترک کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِيَّاكُمْ وَ مُشَاجِرَةَ النَّاسِ فَإِنَّهَا تُظْهِرُ الْغُرَّةَ وَ تَدْفِنُ الْعِزَّةَ ؛^۲

از مشاجره با مردم بپرهیزید که غرور را آشکار و عزت را پنهان می‌کند.

و نیز فرمود:

مَنْ لَاحَى الرَّجَالَ، سَقَطَتْ مُرُوتُهُ وَ ذَهَبَتْ كَرَامَتُهُ. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمْ يَزَلْ جَبْرِئِيلُ عليه السلام يَنْهَانِي عَنْ مَلَا حَاتِ [مُلَا حَاةِ] الرَّجَالِ، كَمَا يَنْهَانِي عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ ؛^۳

آن که با مردم مشاجره و عداوت کند، مروتش ساقط و کرامتش از بین می‌رود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل علیه السلام همواره مرا از مشاجره و دشمنی مردم نهی می‌کرد همانطور که از شرب خمر و پرستش بتها نهی می‌نمود.

روشن شد که مشاجره و مخاصمه و مرء با مردم عزت و احترام و کرامت و مروت و انسانیت آدمی را از بین می‌برد و دل‌ها را مریض کرده و کینه و نفاق را در آن

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۱؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۴۰۸.

۲. نهج البلاغه قصار الکلم، ۳۶۲. ۳. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۱۰.

۴. امالی طوسی، ص ۵۱۲؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۱۰.

می‌رویند. پس بر مؤمنین لازم است از این صفت بد و زشت دوری کنند تا مبتلا به صفات بدی همچون نفاق و کینه نشوند و عزّت و احترام خویش را در جامعه حفظ کنند و انسانی با شخصیت و با وقار محسوب گردند.

البته باید توجه داشت که مناظره علمی و جدال به احسن، تا زمانی که به خاطر اظهار فضل و غلبه بر طرف مقابل نباشد و تنها به خاطر بیان حق و تذکر و زنده کردن دل‌ها صورت بگیرد، خوب و پسندیده است. بنابراین شخصی که می‌خواهد در مناظره و جدال علمی شرکت کند، باید مواظب تمام رفتارها و حرکات خویش باشد تا کاری نکند که از هدف خویش - راهنمایی و دلالت به حق - دور شود، چون ممکن است یک حرکت و رفتار ناشایست تأثیر منفی در دل طرف مقابل بگذارد و او را از پذیرش حق دور سازد.

همچنین باید مناظره کننده به تمام جوانب بحث آشنا باشد، تا اگر در جایی مشکلی برایش ایجاد شد، بحث را در شاخه‌ای دیگر و به صورتی دیگر ادامه دهد تا حق روشن گردد. اگر پیش از شروع به مناظره از طرف مقابل خویش اطلاعاتی داشته باشد، در نتیجه‌گیری مؤثر و مفید خواهد بود.

۹. کبر و غرور و نخوت و خودبینی

انسان اگر اندکی در حالات خود مطالعه کند و به مرور روزهای گذشته بپردازد، می‌بیند روزی که قدم به این دنیا گذاشت در دامن پدر و مادر یا کسان دیگری رشد پیدا کرد و می‌داند که اگر محبت و علاقه آنان نبود، او امروز وجود نداشت. پس طفولیت و کودکی هر انسانی سر تا پا نیاز به مربی و پرورش دهنده است. این نیاز در نوجوانی و جوانی هم به صورتی دیگر وجود دارد. هیچ نوجوان و جوانی نمی‌تواند گلیم خود را به تنهایی از آب بیرون آورد.

بنابراین هر جوانی باید برای رسیدن به کمال از تجربه بزرگ‌ترها استفاده کند و

در مقابل آنان خاضع باشد و ادب را مراعات کند تا از کمالات آنها بهره‌مند گردد. همین جوان که به تدریج رشد می‌کند و هر روز به کمالاتش می‌افزاید، روزی می‌رسد که دیگر توان و نیروی جوانی را از دست می‌دهد و به تدریج از نیروی او کاسته می‌شود، تا آنجا که مانند زمان طفولیت به سرپرستی که همیشه کمک او باشد نیاز پیدا می‌کند. به علاوه در جوامع بشری انسان به تنهایی نمی‌تواند همه نیازهای خود را برآورده کند، بلکه انسان‌ها همواره محتاج همیاری یکدیگر هستند.

پس اگر انسان، پرونده خود را به خوبی مرور کند، می‌بیند، هیچ‌گاه روی پای خود نایستاده و از خود استقلال نداشته است، بلکه با همکاری و همیاری هموعان خویش رشد کرده است. ولی اگر چشم و گوش و بصیرت و خرد کسی با کبر و غرور و نخوت و خودبینی بسته شود، دیگر این حقایق را نخواهد دید. انسان متکبر خیال می‌کند که از همه برتر و بالاتر است و همه باید در مقابل او خضوع کنند و سر تعظیم فرود آورند. اگر این حال ادامه یابد ممکن است شخص به جایی برسد که نعوذ بالله روزی ادعای خدایی هم بکند.

کبر و غرور و خودبینی یک بیماری درونی است که آثار بیرونی آن عبارتند از: ۱. کوچک شمردن دیگران و اهمیت ندادن به آنها؛ ۲. کم ارزش کردن کارهای دیگران؛ ۳. امر کردن و دستور دادن؛ ۴. تنها بودن و نداشتن دوست و رفیق و هم صحبت و امور دیگری که در ادامه از آن صحبت خواهیم کرد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگامی که مالک اشتر را والی مصر قرار داد، در نامه‌ای به وی می‌نویسد:

إِذَا أَخَذْتَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَهْبَةً أَوْ مَخِيلَةً؛ فَانْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ
اللَّهِ فَوْقَكَ وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذَلِكَ
يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ وَيَكْفُ عَنْكَ مِنْ غَرَبِكَ وَيَنِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ

عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ^۱؛

آن گاه که در اثر موقعیت و قدرتی که داری کبر و خودبینی در تو پدید آمد، به عظمت سلطنت خداوند که مافوق توست و قدرتی که او در خود تو دارد که تو خودت بر آن قدرت نداری، نگاه کن تا از بلندپروازی فرود آبی و از تندی فرومانی و آنچه از عقل و خردت به واسطه کبر و خودپسندی از دست رفته باز گردد.

از این نامه شریف استفاده می شود که مقام ریاست و سلطنت منشأ کبر و نخوت و خودپسندی در انسان می شود و آن که به این مقام می رسد باید خیلی مواظب باشد که این مقام تأثیری در او ایجاد نکند. همچنین دلالت دارد که کبر و خودبینی عقل و خرد انسانی را تضعیف می کند. و بیان می کند که چاره این امر آن است که انسان به بزرگی سلطنت خداوند متعال و عظمت قدرت او بنگرد و بداند که فرمان او در همه موجودات حتی در اعضای خود انسان نیز حاکم است.^۲

امام صادق علیه السلام فرمود:

الْكِبَرُ رِذَاءُ اللَّهِ، فَمَنْ نَازَعَ اللَّهَ عِزًّا وَجَلَّ رِذَاءُهُ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا سَفَالًا^۳؛

کبرایی لباس و ردای خداوند است، کسی که در این ردا با خدا نزاع کند خدای تعالی جز پستی به او نمی افزاید.

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۹۹.

۲. یکی دیگر از راه های پیشگیری از غرور، تواضع و فروتنی است. در حدیثی آمده است که محمد بن مسلم مردی شریف و ثروتمند بود. امام باقر علیه السلام به او فرمود: ای محمد بن مسلم تواضع و فروتنی پیشه کن. پس او به کوفه برگشت ترازو و طبقی خرما خرید و در کنار درب مسجد جامع نشست و آواز داد که خرما می فروشد. اقوامش آمده و گفتند: ما را رسوا کردی. او گفت: مولایم دستور داده و من مخالفت او نکنم و از جای خود تکان نمی خورم، تا این که این طبق خرما را بفروشم. اقوامش گفتند: اگر می خواهی به خرید و فروش مشغول شوی، پس آسیابانی کن و او آسیاب و شتری تهیه کرد و مشغول آسیاب شد.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۹؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۰۹.

و نیز می فرماید:

الْكِبَرُ أَنْ تَغْمِصَ النَّاسَ وَ تَسْفَهَ الْحَقَّ ؛

کبر کوچک شمردن مردم و استخفاف حق است.

همچنین می فرماید:

مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدَلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ ۲؛

هیچ کسی تکبر و جاه فروشی نمی کند، جز به خاطر خواری که در نفس خویش می یابد.

عمر بن یزید از پدرش نقل می کند که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من غذای خوب می خورم و عطرها و خوشبو مصرف می کنم و اسب های تندرو سوار می شوم و غلام به دنبالم می آید، آیا در این امور جاه فروشی و کبر وجود دارد تا من آن را ترک کنم؟

حضرت سر خویش پایین انداخت و آنگاه فرمود: همانا جاه فروش ملعون، کسی است که مردم را حقیر شمارد و حق را استخفاف کند.^۳

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ رَفَعَ جَيْبَهُ وَ خَصَفَ نَعْلَهُ وَ حَمَلَ سِلْعَتَهُ فَقَدْ أَمِنَ مِنَ الْكِبَرِ ۴؛

کسی که لباس پاره اش را وصله بزند و کفش هایش را پینه دوزی کند و متاعش را خود بر دوش کشد، از کبر در امان است.

در روایت است که صعصعة بن صوحان مریض بود و امیرالمؤمنین علیه السلام از او عیادت کرد و فرمود:

۱. همان، ص ۳۱۰؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۱۷. ۲. همان، ص ۳۱۲؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۲۵.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۱.

۴. خصال، ج ۱، ص ۱۰۹؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۳۳.

خوب بنگر که با عیادت من از تو بر قوم خویش فخر نفروشی. و اگر آنان بر امری اتفاق کردند تو هم با آنها باش؛ زیرا که کسی از قوم خویش بی نیاز نیست. اگر یکی از آنها دست از کمک دیگران بکشد همه دست هایشان را از کمک او می کشند. پس همکاری آنها باید بر طاعت خدا باشد و تا زمانی که با هم بر طاعت خدا تعاون و همکاری دارند و از معاصی دوری می کنند خیر و خوشی خواهند داشت.^۱

بزنطی می گوید:

با صفوان بن یحیی و محمد بن سنان و عبدالله بن مغیره یا عبدالله بن جندب در «صریا»^۲ بر امام رضا (ع) وارد شدیم و ساعتی نزد ایشان نشستیم بعد برخاستیم. حضرت فرمود: اما تو ای احمد بنشین. پس من نشستم و شروع کرد به صحبت و من سؤال می کردم و او جواب می داد تا این که بیشتر شب گذشت. پس وقتی خواستم بیرون شوم فرمود: ای احمد می خواهی بروی و یا شب بمانی؟

عرض کردم: فدایت شوم اگر خواستی می روم و اگر خواستی می مانم. فرمود: بمان الآن شب است و مردم آرام شده و خوابیده اند، پس بلند شد و رفت. وقتی دانستم که او رفت سر به سجده گذاشتم و گفتم: الحمد لله حجت خدا و وارث علوم پیامبران در میان برادرانم مرا مورد لطف و محبت خود قرار داد. پس در سجده شکر بودم که دیدم با پای مبارکش به من می زند. پس بلند شدم، پس دستم را گرفت و فشار داد و فرمود:

ای احمد، همانا امیرالمؤمنین (ع) صعصعة بن صوحان را در مرضش عیادت کرد و آن گاه که بر می خاست به او فرمود: ای صعصعة به عیادت من بر برادرانت فخر نفروش و از خدا پروا کن. آن گاه از من جدا شد.^۳

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۹۰.

۲. صریا قریه ای است به فاصله سه میل از مدینه که موسی بن جعفر (ع) آن را بنا کرده است.

۳. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۹۲.

بخش سوم: مبادی اخلاق / ۲۴۳

با توجه به این روایات روشن شد که تکبر و فخر فروشی و غرور از صفات ناپسند و زشت است و منشأ آن کمبودی است که انسان در وجود خود می‌یابد و خیال می‌کند که با تکبر و غرور می‌تواند آن را رفع کند، ولی باید توجه داشت که فروتنی و خاکی بودن نشانه بزرگی و عظمت انسان است و تکبر و فخر فروشی نشانه پستی و نادانی.

انسان دانا و خردمند هیچ‌گاه تکبر و غرور ندارد و از آن بیزار است. کسی که تکبر و فخر فروشی کند، نه تنها به علم و دانایی و خردش افزوده نمی‌شود، بلکه با از دست دادن احترام و عزت خویش به تدریج داناییهای او هم از بین خواهد رفت. بدیهی است کسی که دنبال رشد و تکامل است باید فروتن و مؤدب باشد تا بتواند از بزرگان علم و دانش کسب فیض کند، ولی غرور اجازه نمی‌دهد که شخص در مقابل بزرگان زانو بزند، لذا مغرور نمی‌تواند از آنها استفاده کند.

عجب و خودبینی هم مانند کبر و فخر فروشی از صفات زشتی است که مانع بسیاری از کمالات است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ دَخَلَ الْعُجْبُ هَلَكَ^۱؛

خودبینی آدم را هلاک می‌کند.

و نیز می‌فرماید:

الْعُجْبُ دَرَجَاتُ: مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا فَيُعْجِبُهُ وَ
يَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعًا^۲؛

عجب و خودبینی درجاتی دارد: یکی از آنها این است که عمل بد بنده را

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۳؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰۹.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۳؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۱۰.

برایش چنان می‌آراید که او آن را خوب می‌بیند و به خود می‌بالد و خیال می‌کند که کار خوبی انجام داده است.

و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

العجب رأس الجهل^۱؛

خود بینی سرلوحه نادانی است.

شر الناس من يرى أنّه خيرهم^۲؛

بدترین مردم کسی است که خودش را از همه بهتر بداند.

ما أضّر المحاسن كالعجب^۳؛

چیزی بدتر از عجب برای نیکی‌ها وجود ندارد.

لا ينبغي لمن عرف الله أن يتعظم^۴؛

برای خداشناس سزاوار نیست که خود را بزرگ شمارد.

إعجاب المرء بنفسه برهان نقصه وعنوان ضعف عقله^۵؛

خود بینی دلیل کمبود و نمایانگر ضعف عقل است.

العجب عنوان الحماقة^۶؛

عجب نمایانگر حماقت است.

ثمرة العجب البغضاء^۷؛

کینه و دشمنی نتیجه عجب و خودبینی است.

۱. تصنیف الغرر، ص ۳۰۸.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

۷. همان.

من کثر إعجابه قل صوابه^۱؛

کسی که زیاد به خود خوش بین باشد، کمتر به حق اصابت می کند.

«العجب آفة الشرف».

خود بینی آفت شرافت است.^۲

عجب و آثار آن در انسان نیز روشن گردید. برای روشن تر شدن قبح وزشتی کبر و غرور و نخوت و خود بینی لازم است اندکی هم درباره تواضع و فروتنی که نقطه مقابل این صفات بد است، بحث شود.

علی بن جهم می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم:

... فَمَا حَدُّ التَّوَاضُّعِ؟ قَالَ: أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُعْطَوْكَ مِثْلَهُ^۳؛

حد تواضع چیست؟ فرمود: آن گونه که دلت می خواهد آنان با تو معامله کنند، تو با آنان همان طور معامله کن.

امام صادق علیه السلام به هشام می فرماید:

يَا هِشَامُ إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا، فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضُّعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَجَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ مَنْ شَمَخَ إِلَى السَّقْفِ بِرَأْسِهِ شَجَهُ وَمَنْ خَفَضَ رَأْسَهُ اسْتَظَلَّ تَحْتَهُ وَ أَكْنَهُ. وَكَذَلِكَ مَنْ لَمْ يَتَوَاضِعْ لِلَّهِ خَفَضَهُ اللَّهُ وَمَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ^۴؛

ای هشام، همانا کشت و زرع در زمین هموار می روید و در زمین سخت و

۱. همان.

۲. تصنیف الغرر، ص ۳۰۹.

۳. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۴۹؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۱۸.

۴. تحف العقول، ص ۳۹۵؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۲.

سفت نمی‌روید و همین‌طور حکمت در دل متواضع کامل می‌شود و دل متکبر ستمگر، کمال پیدا نمی‌کند؛ زیرا خداوند تواضع را وسیله عقل و تکبر را وسیله جهل قرار داده است.

آیا نمی‌دانی کسی که سر خویش را به سقف کوتاه راست کند آن را زخمی می‌کند و کسی که سر خویش را فرود آورد از سایه آن استفاده می‌کند و زیر آن پناه می‌گیرد؟ و همین‌طور است کسی که در مقابل خدا تواضع نکند خدا او را ذلیل می‌کند و آن که برای خدا تواضع کند درجه‌اش را بالا می‌برد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خویش به هنگام شهادت فرمود:

عَلَيْكَ بِالتَّوَّاضِعِ فَإِنَّهُ مِنْ أَكْثَرِ الْعِبَادَةِ^۱؛

بر تو باد تواضع و فروتنی که از بزرگ‌ترین عبادت‌هاست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ التَّوَّاضِعَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ رِفْعَةً فَتَوَاضَعُوا يَرْفَعَكُمُ اللَّهُ. وَإِنَّ الْعَفْوَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ عِزًّا فَاعْفُوا يُعِزَّكُمُ اللَّهُ^۲؛

همانا فروتنی انسان را بلند می‌کند، پس فروتن باشید تا خدای تعالی بلندتان کند. همانا عفو و گذشت آدم را عزیز می‌کند، پس عفو کنید تا خدا عزیزتان کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مِنَ التَّوَّاضِعِ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ^۳؛

سلام دادن به هر کس که ملاقاتش می‌کنی، از تواضع و فروتنی است.

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۱۹.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۱؛ بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۴۱۷.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۴۶؛ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۲۰.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

التَّوَّاضِعُ يَكْسِبُكَ السَّلَامَةُ وَقَالَ زَيْنَةُ الشَّرِيفِ التَّوَّاضِعُ^۱؛

فروتنی سلامتی برایت می آورد. و فرمود: تواضع زینت آدم شریف است.

پس شایسته است که همه انسان‌ها متّصف به صفت فروتنی باشند، ولی فروتنی برای علما و دانشمندان، رؤسا و فرماندهان، عبّاد و قهرمانان و اغنیا و سرمایه داران شایسته‌تر است؛ زیرا این گروه از انسان‌ها مقامی بلند دارند و اقتضای مقام و منزلتشان، کبر و غرور و خودپسندی است. پس فروتنی آنان به مراتب با ارزش‌تر از فروتنی افراد ضعیف و ناتوان و فقیر و محتاج خواهد بود.

فروتنی سرمایه داران و صاحبان مقام و منزلت یکی از راه‌های نفوذ شیطان را که کبر و غرور و خودخواهی است می‌بندند و روشن است که دوری انسان از شیطان نزدیکی او به خدا را به دنبال دارد. اگر کارفرمایی بتواند با کارگران خویش با فروتنی برخورد کند و انتظار نداشته باشد که کارگزارانش به او سلام کنند و در مقابل وی سر تعظیم فرود آورند، بلکه شایسته‌تر است که تا حدّ امکان سعی کند در سلام دادن از آنها سبقت گیرد و حتی اگر توانست به هنگام دادن حقوقشان دست آنها را به گرمی بفشارد.

البته این بدان معنا نیست که فقرا و ضعفا در فروتنی هیچ مشکلی ندارند؛ زیرا آنان اگر چه به اقتضای طبعشان فروتن و متواضع‌اند، ولی فروتنی آنان در مقابل فرماندهان و سرمایه داران در عرف معمول جوامع بشری بیشتر جنبه تملق و چاپلوسی دارد تا تواضع حقیقی. بنابراین این گروه نیز باید در کارهای خود دقت و هوشیاری به خرج دهند تا عزّت و شرافت خود را مخدوش نسازند و از هرگونه برداشت سوء پیشگیری کنند. ارزش فروتنی این گروه در مقابل افرادی مانند

۱. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۲۰؛ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۲۰.

خودشان روشن می‌شود. همچنین کسانی که از منزلت اجتماعی برخوردارند نباید کارهایی انجام دهند که «خودنمایی» تلقی شود هر چند در واقع تواضع و امری پسندیده است.

روزی نگاه امام صادق علیه السلام به مردی از اهل مدینه افتاد که چیزی برای اهل و عیالش خریده بود و به دوش می‌کشید. وقتی آن مرد حضرت را دید، از ایشان خجالت کشید. امام علیه السلام فرمود:

برای خانواده‌ات خریده و آن را به دوش گرفته‌ای و برای آنان می‌بری. سوگند به خدا اگر اهل مدینه نبود، من هم دوست داشتم، آنچه می‌خورم، خودم به خانه‌ام ببرم.^۱

پس فروتنی، عزّت و شرافت و کرامت انسان را افزایش داده و عقل و خرد و ایمان را زیاد می‌کند. انسان متواضع به خاطر این که همه را احترام می‌گذارد و از فخرفروشی و مباهات بر دیگران دوری می‌کند، مورد احترام دیگران نیز قرار می‌گیرد. بر عکس متکبر و خودخواه و مغرور همیشه در جوامع انسانی مطرود است. پس خوب است مؤمنین خود را به این صفت خوب متّصف کنند و با این کار خود را به خدای خویش نزدیک و از شیطان دور کنند.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۳.

بخش چهارم

حکایاتی از فضایل اخلاقی اهل بیت علیهم السلام

- حکایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
- حکایاتی از امیرالمؤمنین علیه السلام
- حکایاتی از حضرت زهرا علیها السلام ...

در این فصل برخی از رفتارها و برخوردهای اهل بیت علیهم السلام با اصحاب و دشمنان و مخالفانشان و نیز با اقشار مختلف جامعه، گزینش شده است، تا خوانندگان گرامی با تجزیه و تحلیل و دقت و تأمل درباره آنها بتوانند الگویی مناسب برای برخوردهای اجتماعی خودشان ترسیم کنند.

البته باید توجه داشت که آن چه در این حکایات ذکر می شود با توجه به نقش هدایتگری و تربیتی اهل بیت علیهم السلام است و بیشتر جنبه اخلاقی دارد، تا فقهی و حقوقی. ممکن است از نظر فقیه و حقوقدان چنین برخوردهایی لزوم نداشته باشد و این رفتارها ملاک های حقوقی را دارا نباشد، ولی از نظر اخلاقی و تربیتی کاری شایسته و خوب و لازم به شمار آید.

حکایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱. زنی صحرانشین در راه به پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد کرد که بر زمین نشسته بود و غذا تناول می کرد. عرض کرد: ای محمد، سوگند به خدا چون بندگان غذا می خوری و چون آنها می نشینی.

حضرت فرمود: وای بر تو، کدامین بنده در بندگی بالاتر از من است؟ آن زن گفت: لقمه ای از غذایت برایم ده؟ حضرت لقمه ای به او داد.

زن گفت: نه به خدا مگر این که لقمه‌ای که در دهان داری بدهی.

حضرت لقمه را از دهان خویش بیرون آورد و به او داد و او آن را تناول کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: این زن تا زنده بود، هیچ گاه مریض نشد.^۱

۲. روزی خواهر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله به محضر ایشان شرفیاب شد. حضرت با دیدن او خوشحال شد و عبای خویش را بر زمین انداخت و او را بر روی آن نشاند. و آن گاه با تبسمی که به لب داشت به گفتگو پرداخت. وقتی آن زن بلند شد و رفت برادرش آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله با او چنین رفتار نکرد. از او در این باره سؤال شد. حضرت فرمود: آن زن به پدر خویش بیشتر از برادرش نیکی می‌کند.^۲

۳. مردی از انصار پیمانه‌ای رطب به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله کنیز خویش را فرمود تا از خانه کاسه یا طبقی را بیاورد؟ کنیز رفت، سپس برگشت و گفت: نه کاسه‌ای هست و نه طبقی. حضرت با لباس خویش زمین را جارو کرد و فرمود: رطب را بر زمین بریزد.

سپس فرمود: سوگند به او که جانم در دست اوست، اگر دنیا به اندازه پر مگسی ارزش داشت، خدای تعالی به هیچ کافر و منافقی چیزی از آن عطا نمی‌کرد.^۳

۴. مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و دید لباس حضرت کهنه شده است. پس دوازده درهم به حضرت داد. حضرت به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: این دوازده درهم را بگیر و لباس بخر تا من بپوشم.

امیر المؤمنین فرمود: آن را گرفتم به بازار رفته و پیراهنی به دوازده درهم خریدم و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم. حضرت به آن نگاهی کرد و فرمود: ای علی، اگر پیراهنی غیر از این باشد بهتر است، آیا فروشنده آن را پس می‌گیرد؟

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۵ - ۲۲۶؛ الکافی، ج ۴، ص ۱۵۷؛ المحاسن، ص ۴۵۷.

۲. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۱. ۳. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۳ - ۲۸۴.

بخش چهارم: حکایاتی از فضایل اخلاقی اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۳

عرض کردم: نمی دانم. فرمود: ببین پس می گیرد یا نه؟

من آن را نزد فروشنده آوردم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله از این خوشش نیامد و لباس دیگری می خواهد، آن را از ما پس بگیر. او آن را گرفت و دوازده درهم را پس داد. و من آن را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم و با هم به بازار رفتیم تا پیراهن بخریم. در راه کنیزی را دیدیم که گریه می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از حال او سؤال کرد؟

کنیز گفت: ای رسول خدا، اهل خانه ام چهار درهم به من داد تا چیزی برایشان تهیه کنم و من آن را گم کردم و حالا از رفتن به خانه هراس دارم.

حضرت چهار درهم به او داد و فرمود: به خانه ات برگرد. بعد به طرف بازار رفت و پیراهنی به چهار درهم خرید و آن را پوشید و خدای را شکر کرد. سپس از بازار بیرون آمد، مرد عربی را دید که می گفت: آن که مرا لباسی بپوشاند خداوند او را از لباس های بهشت بپوشاند.

پیامبر صلی الله علیه و آله پیراهن خویش را در آورد و به او داد و دوباره به بازار آمد و با چهار درهم باقی مانده پیراهنی خرید و پوشید و خدای را سپاس گفت و به منزل خویش برگشت و در راه کنیز را دید که نشسته است به او گفت: چرا به خانه ات نرفتی؟

او گفت: ای رسول خدا، من دیر کرده ام می ترسم مرا کتک بزنند. حضرت فرمود: پس با من بیا و خانه ات را به من نشان بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و بر درب خانه آن کنیز ایستاد و فرمود: سلام بر شما ای اهل خانه.

آنها جواب ندادند، دوباره سلام داد. باز هم جواب ندادند. بار سوم سلام داد. از خانه گفتند: سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد ای رسول خدا. حضرت به آنها فرمود: چرا جواب سلام اوّل و دوم مرا ندادید؟ گفتند: ای رسول خدا ما سلام شما را شنیدیم و دوست داشتیم صدای شما را زیاده تر بشنویم. حضرت فرمود: این کنیز دیر کرده است او را مؤاخذه نکنید. گفتند: ای رسول خدا او را به خاطر آمدن شما آزاد کردیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای را سپاس، دوازده درهمی ندیدم که بیشتر

از این برکت داشته باشد، دو نفر عریان را پوشاند و انسانی را آزاد کرد.^۱

۵. روزی پیامبر ﷺ برای صرف غذا دعوت شدند. آن گاه که حضرت وارد منزل میزبان شد، مرغی را دید که بالای دیوار تخم گذاشت و تخم مرغ از بالای دیوار بر روی میخی که در دیوار قرار داشت افتاد و روی آن ثابت ماند و به زمین نیافتاد و نشکست. پیامبر ﷺ از این امر در شگفت شد.

میزبان گفت: از این امر تعجب کردی، سوگند به کسی که به حق تو را مبعوث کرده است تا به حال هیچ چیزی از من کاسته نشده است. پس پیامبر ﷺ بلند شد و از غذای او چیزی تناول نکرد و فرمود: کسی که چیزی از اموالش کاسته نشود (یعنی اصلاً آفتی و اتفاقی برای او نیافتد) خدای تعالی را در او حاجتی نیست.^۲

بدیهی است زندگی کسانی که مورد نظر و توجه خدای تعالی هستند، به طور معمول پستی و بلندی زیادی دارد؛ چرا که اگر انسان همیشه در رفاه و آسایش و خوشگذرانی و صحت و سلامت باشد و از تنگدستی و فقر و احتیاج و گرفتاری و مرض و غم و اندوه در او اثری پیدا نشود به تدریج از شکر نعمت‌های الهی غافل می‌شود.

خدای تعالی می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ * أَن رَّاهُ اسْتَعْصَمَ﴾^۳، کسی قدر سلامتی و رفاه را می‌داند که مزه مرض و تنگدستی و سختی را چشیده باشد. اما اگر ماه‌ها و سال‌ها بر او بگذرد و در زندگی با هیچ مشکلی مواجه نگردد، معلوم می‌شود که خدای تعالی نمی‌خواهد او را متوجه خود سازد. چنین کسی از نظر خدای سبحان افتاده و دیگر در او امیدی نیست.

امام زین العابدین (علیه السلام) می‌فرماید:

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۴؛ خصال، ج ۵، ص ۶۹۱.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۵۶. ۳. علق (۹۶)، آیات ۶ - ۷.

بخش چهارم: حکایاتی از فضایل اخلاقی اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۵

إِنِّي لَأَكْرَهُهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يُعَافِيَ فِي الدُّنْيَا فَلَا يُصِيبَهُ شَيْءٌ مِنَ الْمَصَائِبِ^۱؛

همانا من کراحت دارم از مردی که همیشه در عافیت باشد و هیچ مصیبتی به او نرسد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْمُؤْمِنُ لَا يَمْضِي عَلَيْهِ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً إِلَّا عَرَضَ لَهُ أَمْرٌ يَحْزَنُهُ يَذْكُرُ بِهِ^۲؛

مؤمن چهل روز بر او نمی گذرد، جز این که امری بر او عارض می شود که او را محزون می کند تا به وسیله آن متذکر خدای خویش شود.

حکایاتی از امیر المؤمنین علیه السلام

۱. نقل شده است که مردی از مشرکان در میدان جنگ به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: شمشیرت را به من ببخش و حضرت شمشیرش را به سوی او انداخت. آن مشرک گفت: بسی جای تعجب است از شما که در چنین هنگامه ای شمشیر خویش را به من می دهی؟ حضرت فرمود: ای مرد، تو دست نیاز به سوی من دراز کردی و ردّ سائل، از کرم به دور است. پس آن کافر خود را به زمین انداخت و گفت: این سیره و روش اهل دین است. پاهای حضرت را بوسید و اسلام آورد.^۳

۲. هلال بن مسلم می گوید: جدّم می گفت: من خودم شاهد بودم که هنگام غروب، مالی به علی بن ابی طالب علیه السلام رسید و فرمود: این مال را تقسیم کنید. گفتند: حالا شب شده است، بگذار تا فردا. فرمود: آیا شما تضمین می کنید که من تا فردا زنده باشم؟ گفتند: این در دست ما نیست. فرمود: پس آن را به تأخیر نیندازید و تقسیم کنید. پس شمعی آوردند و مال را شبانه تقسیم کردند.^۴

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۵۶؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۰۵؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۳۸.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۵۴؛ المؤمن، ص ۲۳؛ بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۲۱۱.

۳. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۶۹. ۴. همان، ص ۱۰۷.

۳. روزی عقیل بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد. حضرت به امام حسن علیه السلام فرمود: برای عمومیت لباس بیاور. پس پیراهنی از پیراهن‌های امیرالمؤمنین علیه السلام و ردایی از ردهایش را آورد و به عقیل پوشاند. وقت شام شد، نان و نمکی آوردند. عقیل گفت: شام همین است؟ حضرت فرمود: آیا این از نعمت‌های خدای تعالی نیست. و خدا را سپاس فراوان است. عقیل گفت: چیزی به من بده تا قرض‌هایم را ادا کنم و زودتر رخصت بده تا از شما خلاص شوم. پرسید: ای ابا یزید چقدر قرض داری؟ او گفت: هزار درهم. حضرت فرمود: نه به خدا، من هزار درهم ندارم، ولی اگر صبر کنی تا حق خویش را جدا کنم با تو تقسیم می‌کنم، اگر نه این بود که برای عیال هم چیزی لازم است، همه‌اش را به شما می‌دادم.

عقیل گفت: بیت المال در اختیار توست و مرا به جدا کردن حق خویش حواله می‌دهی، حق تو چقدر است؟ معلوم نیست که اگر همه‌اش را هم به من بدهی هزار درهم بشود!

حضرت فرمود: من و تو در مورد بیت المال مانند یکی از مسلمانان هستیم. این سخنان بین آن دو در بالای دار الاماره ردّ و بدل می‌شد که مشرف بر صندوق‌های بازاریان بود. پس امیرالمؤمنین علیه السلام به عقیل فرمود: ای ابا یزید، اگر این را قبول نداری پس به سر یکی از این صندوق‌ها فرود آی و قفل آن را بشکن و هر قدر می‌خواهی بردار.

عقیل گفت: در این صندوق‌ها چیست؟ حضرت فرمود: اموال تجار. عقیل گفت: می‌گویی من صندوق‌های کسانی را بشکنم که اموالشان را با توکل به خدا در آنها گذاشته‌اند؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می‌گویی من بیت المال مسلمانان را باز کنم و اموالشان را به شما بدهم که با توکل به خدا اموالشان را قفل کرده‌اند؟ بعد فرمود: اگر خواستی شمشیرت را بردار و من هم شمشیرم را بردارم و به حیره برویم که تجار

بخش چهارم: حکایاتی از فضایل اخلاقی اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۷

ثروتمندی دارد و به برخی از آنها وارد شویم و از اموالش بگیریم؟

عقیل گفت: می‌گویی سرقت کنم؟ حضرت فرمود: از یک نفر سرقت کنی بهتر است از این که از همه مسلمانان سرقت کنی...^۱

۴. عاصم بن زیاد عبایی زبر پوشیده بود و لباس نرم و نازک را ترک کرده بود. برادرش ربیع از او به امیر المؤمنین علیه السلام شکایت کرد که این کارهای عاصم موجب ناراحتی و اندوه اهل و عیالش شده است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: او را به نزد من آورید. پس عاصم را نزد ایشان آوردند. وقتی او را دید اخم کرد و فرمود: آیا از اهل و عیال خویش حیا نمی‌کنی؟ چرا به فرزندان رحم نمی‌کنی؟ آیا می‌دانی خدا همه طیبات را بر تو حلال کرده است و دوست ندارد که تو از آنها دست برداری و تو بر خدا خیلی کوچک‌تر از این هستی. آیا خدا نمی‌فرماید: «زمین را برای مردمان آفرید. در زمین میوه و خرما می‌پر شکوفه است».^۲

آیا خدا نمی‌فرماید: «دو دریا را کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند در میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند... از آن دو لؤلؤ و مرجان خارج می‌شود».^۳

سوگند به خدا، استفاده کردن از نعمت‌های الهی و کهنه کردن آنها با افعال بهتر است برای خدای تعالی از کهنه کردن آنها با گفتار در حالی که خدای تعالی فرموده است: ﴿أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾.^۴ عاصم گفت: ای امیر المؤمنین، پس شما چرا در خوراک خود به نان خشک و در لباس خویش به لباس‌های زبر اکتفا کردی؟

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۳ - ۱۱۴.

۲. الرحمن (۵۵)، آیات ۱۰ - ۱۱.

۳. الرحمن (۵۵)، آیات ۱۹ - ۲۲.

۴. ضحی (۹۳)، آیه ۱۱: اما نعمت پروردگارت اخبار کن.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر تو، همانا خداوند عز وجل بر امامان عادل فرض کرده است که خودشان را با طبقه ضعیف مردم مقایسه کنند تا فقر بر فقرا چیره نشود. پس عاصم عبای زبر را انداخت و لباس نرم و نازک بر تن کرد.^۱

حکایاتی از حضرت زهرا علیه السلام

۱. روزی زنی به محضر حضرت زهرا علیه السلام شرفیاب شد و گفت: من مادر پیر و ناتوانی دارم که در نمازش امری بر او مشتبه شده است و مرا فرستاده است تا از شما بپرسم. حضرت از این سؤال جواب داد. آن زن سؤال دومی مطرح کرد، باز هم جوابش را داد. سؤال سوم را طرح کرد، حضرت باز هم جواب داد، تا این که آن زن ده سؤال نمود و حضرت همه را جواب فرمود. آن گاه آن زن از کثرت سؤال شرمسار شد و گفت: ای دختر رسول خدا، شما را به زحمت انداختم. حضرت فرمود: هر سؤالی داری بپرس.^۲

۲. اسما بنت عمیس می گوید: نزد حضرت فاطمه علیه السلام بودم که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و در گردن فاطمه علیه السلام گردنبندی از طلا بود که علی بن ابی طالب علیه السلام آن را از غنیمت برای او خریده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه، مردم نگویند فاطمه دختر محمد لباس متکبران را پوشیده است. پس حضرت فاطمه علیه السلام آن را در آورد و فروخت و با پول آن بنده ای را آزاد کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله خوشحال شد.^۳

حکایاتی از امام حسن علیه السلام

۱. نقل شده که مردی شامی امام حسن علیه السلام را لعن و نفرین می کرد و آن حضرت به او هیچ نمی گفت تا این که مرد شامی ساکت شد. حضرت روبه او کرد و به او

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۱۰ - ۴۱۱.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۴.

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۱؛ عیون الاخبار، ج ۱، ص ۴۹.

سلام کرد و تبسم نمود و فرمود: ای شیخ، گمان می‌کنم غریب باشی. شاید هم مرا با کسی دیگر اشتباه گرفتی، پس اگر از ما رضایت و خشنودی بخواهی تو را راضی می‌کنیم و اگر چیزی بخواهی عطا می‌کنیم و چنانچه راهنمایی بخواهی راهنمایات می‌کنیم، مرکبی بخواهی برایت تهیه می‌کنیم، گرسنه باشی سیرت می‌کنیم، عریان باشی لباس برایت تهیه می‌کنیم، احتیاج داشته باشی آن را برطرف می‌کنیم، تنها باشی کمک می‌کنیم، و اگر حاجتی داشته باشی برآورده می‌کنیم. پس اگر مرکب خویش را به سوی ما حرکت دهی و تا موقع رفتن مهمان ما باشی از تو پذیرایی می‌کنیم؛ زیرا که ما خانه‌ای وسیع و مقامی گسترده و اموالی زیاد داریم.

وقتی آن مرد سخنان حضرت را شنید به گریه افتاد و گفت: شهادت می‌دهم که خلیفه خدا بر روی زمین تویی. خدا دانایتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد. تو و پدرت مبعوض‌ترین خلق نزد من بودید و الان محبوب‌ترین خلق نزد من هستید. مرکب خود را برگرداند و تا هنگامی که در مدینه بود، مهمان آن حضرت بود و به محبت آنها معتقد گشت.^۱

۲. روزی امام حسن علیه السلام در راه به فقرایی برخورد که تکه نان‌هایی بر زمین نهاده و نشسته بودند، آنها را جمع کرده و می‌خوردند. رو به حضرت نموده و گفتند: ای فرزند دختر رسول خدا، بیا صبحانه تناول کن. حضرت از مرکب خویش فرود آمد و فرمود: خداوند مستکبران را دوست ندارد و با آنان شروع به خوردن کرد تا این که همه سیر شدند و توشه پر برکت حضرت به حال خود باقی بود. سپس حضرت آنها را به مهمانی خویش دعوت کرد و آنان را غذا و لباس داد.^۲

۳. نجیح می‌گوید: امام حسن علیه السلام را دیدم که غذا تناول می‌کرد و سگی نزد او بود. هر لقمه‌ای که خود میل می‌فرمود، لقمه‌ای هم به آن سگ می‌داد. گفتم: ای فرزند رسول خدا، آیا این سگ را از غذای شما دور نکنم؟ فرمود: آن را رها کن، همانا من

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۳.

از خدای تعالی حیا می‌کنم که وقتی جاننداری به من نگاه می‌کند، من بخورم و به او چیزی نخورانم.^۱

حکایاتی از امام حسین علیه السلام

۱. انس می‌گوید: نزد امام حسین علیه السلام بودم که کنیزی وارد شد و با دسته‌گلی سلام کرد و آنچه آورده بود تقدیم حضرت نمود. حضرت به او فرمود: تو آزادی در راه خدا. عرض کردم: یک دسته‌گلی می‌آورد که ارزش چندانی هم ندارد و شما او را آزاد می‌کنید؟ فرمود: خدای تعالی به ما چنین یاد داده است. خداوند می‌فرماید: «آن‌گاه که کسی به شما تحیت و سلام گفت، پس شما هم سلامی نیکوتر از آن به او بگویید یا مثل آن را برگردانید».^۲ و تحیت و سلام نیکوتر آزادی او بود.^۳

۲. روزی مردی بادیه نشین خدمت امام حسین علیه السلام آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا دیه کاملی را ضمانت کردم و از ادای آن عاجز شدم و در دل خود گفتم: از کریم‌ترین مردم می‌خواهم و کسی را کریم‌تر از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیدم.

حضرت فرمود: ای برادر عرب، از سه مسئله سؤال می‌کنم، اگر یکی را جواب دادی، یک سوم مال را پرداخت می‌کنم و اگر دو تا را جواب دادی، دو سوم آن را و اگر هر سه را جواب دادی همه مال را به تو خواهم داد.

عرب گفت: ای فرزند رسول خدا، آیا مثل شما از کسی مثل من سؤال می‌کند؟! شما از خانواده علم و شرف هستید؟

حضرت فرمود: از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: بخشش و صلّه به اندازه معرفت است.

۲. نساء (۴)، آیه ۸۶.

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۳.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵.

بخش چهارم: حکایاتی از فضایل اخلاقی اهل بیت علیهم السلام / ۲۶۱

عرب گفت: پس هر چه می خواهی سؤال کن. اگر بلد بودم جواب می دهم و اگر بلد نبودم یاد می گیرم و قوت از آن خداست.

حضرت فرمود: کدامین اعمال افضل است؟

عرب گفت: ایمان به خدا.

حضرت فرمود: نجات از هلاکت به چیست؟

عرب گفت: اطمینان به خدا داشتن.

حضرت فرمود: زینت مرد چیست؟

عرب گفت: دانشی که با حلم همراه باشد. حضرت فرمود: اگر مردی آن را نداشت؟ عرب گفت: مالی که مرّوت در کنارش باشد. حضرت فرمود: اگر آن هم نبود؟ عرب گفت: فقری که با صبر و بردباری همراه باشد. حضرت فرمود: اگر آن هم نبود؟ عرب گفت: صاعقه‌ای که از آسمان فرود آید و او را بسوزاند که او سزاوار آن است!

حضرت تبسمی کرد و کیسه‌ای که هزار دینار داشت به او داد و انگشتر خود را هم به او داد که نگینی به ارزش دویست درهم داشت، و به عرب فرمود: دینارها را به طلب کاران بده و انگشتر را در مایحتاج خود صرف کن. عرب آن را گرفت و گفت: خدا می داند که رسالت خویش را به چه کسی بسپارد.^۱

حکایاتی از حضرت امام سجاد علیه السلام

۱. ابو حمزه ثمالی می گوید: امام زین العابدین علیه السلام را دیدم که نماز می خواند و ردایش از یک دوشش افتاده بود و آن را درست نکرد تا این که از نماز فارغ شد. از او در این باره سؤال کردم و فرمود: وای بر تو، آیا می دانی در محضر چه کسی بودم؟

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۶.

همانا از نماز بنده قبول نمی‌شود، مگر آن مقدار که حضور قلب داشته باشد.^۱

۲. امام زین العابدین علیه السلام روزی بیرون بود که مردی به او رسید و فحش داد. غلامان و دوستان حضرت بر او خشمگین شدند، اما حضرت به آنها فرمود: دست نگه دارید و سپس رو به آن مرد کرد و فرمود: آنچه از ما نمی‌دانی بیشتر است. آیا تو را حاجتی است که ما کمکت کنیم؟ آن مرد شرم‌نده شد. حضرت رو پوش سیاه خود را به او داد و دستور داد هزار درهم هم به او بدهند. پس آن مرد بعد از آن می‌گفت: شهادت می‌دهم که تو از اولاد پیامبرانی.^۲

۳. امام زین العابدین علیه السلام مهمانانی داشت. یکی از خادمانش در حالی که به سرعت کباب داخل تنور را می‌آورد، ناگهان ظرفی که کباب‌ها را روی آن سرخ کرده بودند، از دستش بر سر یکی از فرزندان امام که در زیر نردبان بود افتاد و او را در جا کشت. حضرت به غلامش که متحیر و مضطرب شده بود گفت: تو آزادی، همانا تو تعمّدی در این کار نداشتی و شروع به تجهیز و دفن فرزند خویش نمود.^۳

حکایتی از حضرت امام باقر علیه السلام

حسن زیّات می‌گوید: روزی با دوستی که داشتیم بر امام باقر علیه السلام وارد شدیم و دیدیم اتاق ایشان تزیین و ملافه‌ای گل‌دار بر رویش کشیده شده است. محاسن شریف را اصلاح کرده و سرمه کشیده است. مسائلی داشتیم که سؤال کردیم. وقتی خواستیم بیرون آییم به من فرمود: ای حسن، گفتم: لبیک. فرمود: فردا با دوست خویش نزد من بیایید. عرض کردم، چشم، فدایت شوم. پس روز دیگر به خدمت ایشان رسیدم و دیدم در اتاقی نشسته است که حصیری بیش در آن نیست و پیراهن زبری بر تن دارد. آن‌گاه رو به دوست من کرد و فرمود: ای برادر بصری دیروز بر من

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۶.

۲. همان .

۳. همان .

بخش چهارم: حکایاتی از فضایل اخلاقی اهل بیت علیهم السلام / ۲۶۳

وارد شدی و من در خانه زخم بودم که روز او بود و خانه هم خانه او بود و متاع هم متاع او بود. او خود را بر من زینت کرده بود و بر من هم لازم بود تا خودم را برای او تزئین کنم؛ چنان که او خودش را برای من تزئین کرده بود. پس در دل شما چیزی خطور نکند. دوستم گفت: فدایت شوم سوگند به خدا در دلم چیزی خطور کرده بود که الآن خدای تعالی آن را از بین برد و دانستم که حق آن است که شما فرمودید.^۱

حکایاتی از امام صادق علیه السلام

۱. هارون بن جهم می‌گوید: آن‌گاه که امام صادق علیه السلام برای دیدن منصور به حیره آمد با او بودم. پس یکی از سرداران پسرش را ختنه کرده بود و غذایی تهیه کرده بود و مردم را دعوت نموده بود. امام صادق علیه السلام نیز از مدعوین بود. وقتی او بر سر سفره مشغول خوردن بود و با او عده‌ای دیگر نیز بر سر سفره بودند، مردی از آنها آب خواست. کاسه‌ای شراب برای او آوردند. آن‌گاه که کاسه شراب به دست آن مرد رسید، حضرت از سر سفره بلند شد. از این کار او سؤال شد، پس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌است: کسی که بر سفره‌ای بنشیند که بر آن شراب نوشیده می‌شود، ملعون است.^۲

۲. عبدالله بن سلیمان می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که برای ما طعامی آوردند که در آن کباب و چیزهای دیگری هم بود. بعد ظرفی برنج آوردند، پس من با او خوردم. حضرت فرمود: بخور. گفتم: خوردم. فرمود: بخور که دوستی مرد نسبت به برادرش در خوب خوردن غذایش شناخته می‌شود. سپس با انگشتان خویش مقداری از ظرف را برای من جدا کرد و فرمود: این را هم بخور. پس من هم خوردم.^۳

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۳؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۵۰.

۲. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۹؛ الکافی، ج ۶، ص ۲۶۸.

۳. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۴۰؛ الکافی، ج ۶، ص ۲۷۹.

۳. امام صادق علیه السلام روزی داخل حمام شد. حمامی گفت: حمام را برای تو خالی کنم؟ فرمود: نیازی به این کار نیست. مؤمن بی پیرایه‌تر از این حرف‌هاست.^۱

۴. قُتیبه اعشی می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم تا از فرزندش عیادت کنم. حضرت را دم در دیدم که محزون و مغموم است. گفتم: فدایت شوم حال فرزندتان چطور است؟ فرمود: سوگند به خدا همان‌طور است که بود. سپس داخل رفت و بعد از لحظه‌ای به سوی ما آمد و چهره‌اش روشن شده بود و حزن و اندوهش بر طرف شده بود. راوی می‌گوید: امیدوار شدم که بچه خوب شده است. پرسیدم: بچه چطور است فدایت شوم؟ فرمود: فوت کرد! عرض کردم: پیشتر که زنده بود محزون و مغموم بودی و حالا که فوت کرده است می‌بینم حالتان فرق کرده است، پس این چگونه است؟! حضرت فرمود: ما اهل بیت قبل از مصیبت ناراحت می‌شویم و آن‌گاه که امر خدا واقع می‌شود، راضی به قضای الهی و تسلیم به امرش می‌شویم.^۲

۵. روزی امام صادق علیه السلام یکی از غلامانش را - که مصادف نام داشت - صدا زد و هزار دینار به او داد و گفت: جهاز سفر را آماده کن تا سفری (تجاری) به مصر کنی که اهل و عیالم زیاد شده است. او کالایی تهیه کرد و با دیگر تجار به سوی مصر حرکت کرد. وقتی نزدیک مصر شدند با کاروانی که از مصر بیرون آمده بود، دیدار کردند و در مورد کالایی که همه تجار داشتند از آنها سؤال کردند. آنها گفتند که این کالا در مصر یافت نمی‌شود. پس همه با هم سوگند یاد کرده و عهد بستند که کالای خود را کمتر از دو برابر نفروشند. بعد وارد شدند و کالای خود را به دو برابر فروختند و به مدینه بازگشتند.

مصادف به حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شد و دو کیسه در دست داشت که

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۴۷؛ الکافی، ج ۶، ص ۵۰۳.

۲. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۴۹؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۲۵.

بخش چهارم: حکایاتی از فضایل اخلاقی اهل بیت علیهم السلام / ۲۶۵

در هر یک هزار دینار بود، آنها را به امام داد و عرض کرد یکی اصل سرمایه است و دیگری سود آن است.

حضرت فرمود: این سود زیادی است. چگونه آن را به دست آوردید؟

مصادف همه جریان را به امام علیه السلام نقل کرد.

حضرت فرمود: سبحان الله! شما، هم قسم می شوید که کالای خود را به کمتر از دو برابر به مسلمانان نفروشید؟! آن گاه یکی از کیسه ها را گرفت و فرمود: این اصل پولی که من داده ام و من نیازی به این سود ندارم.

سپس فرمود: ای مصادف، در برابر شمشیرهای برهنه قرار گرفتن، آسان تر از کسب روزی حلال است.^۱

حکایاتی از امام موسی کاظم علیه السلام

۱. ابراهیم جمال خواست با علی بن یقطین که وزیر بود ملاقات کند. از او اذن خواست، ولی او اذن نداد. علی بن یقطین در همان سال به سفر حج مشرف شد و در مدینه از امام موسی بن جعفر علیه السلام اذن ورود خواست، حضرت هم به او اذن نداد. روز دیگر حضرت را دید و گفت: ای آقای من، گناه من چیست؟

حضرت فرمود: تو را اذن ندادم به خاطر این که تو برادرت ابراهیم جمال را اذن ندادی. خدای تعالی شکر تلاش و کوشش تو را قبول نمی کند، جز این که ابراهیم جمال تو را ببخشد.

عرض کردم: آقای من، من چگونه ابراهیم جمال را پیدا کنم، در حالی که الان من در مدینه ام و او در کوفه؟

حضرت فرمود: وقتی شب شد، می روی به بقیع بدون این که احدی از اصحاب

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۵۹؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۶۱.

و غلامانت متوجه شوند، آنجا اسبی زین شده است سوار آن می شوی. او همان وقت به بقیع رفت و سوار شد و طولی نکشید که در مقابل در خانه ابراهیم جمال در کوفه بر زمین نشست. درب را زد و گفت: من علی بن یقطین هستم. ابراهیم جمال از پشت در گفت: علی بن یقطین وزیر با منزل من چه کار دارد؟!

علی بن یقطین گفت: ای ابراهیم کاری بزرگ دارم و او را سوگند داد که اذن ورود به او دهد. وقتی داخل شد گفت: ای ابراهیم، مولایم علیه السلام مرا نپذیرفت، مگر این که تو مرا ببخشی. او گفت: خدا ببخشد.

علی بن یقطین او را سوگند داد که ابراهیم پا به صورت او گذارد. ابراهیم از این امر امتناع کرد. بار دوم او را سوگند داد و ابراهیم آن کار را انجام داد. در آن حالی که ابراهیم پا بر صورت علی بن یقطین می گذاشت او می گفت: خداوندا، شاهد باش. سپس برگشت و سوار اسب شد و شبانه به در منزل امام موسی بن جعفر علیه السلام در مدینه آمد. اذن ورود گرفت و وارد شد و امام را بوسید.^۱

۲. مردی از نوادگان عمر بن خطاب در مدینه امام موسی بن جعفر علیه السلام را اذیت می کرد و هر وقت او را می دید دشنام می داد و به امیر المؤمنین علیه السلام هم فحش می داد. روزی بعضی از پیروان حضرت گفتند: بگذار ما این فاجر را بکشیم. حضرت آنان را از این کار به شدت منع نمود. بعد از چندی حضرت از آن شخص عمری پرس و جو کرد. گفتند در یکی از نواحی مدینه مزرعه ای دارد.

حضرت سوار شد و او را در مزرعه اش یافت و با مرکب خویش وارد مزرعه شد. عمری داد زد: زراعت را لگد مال نکن. حضرت از وسط زراعت با مرکب خود آمد تا به او رسید و از مرکب فرود آمد و نزد او نشست و با گرمی و تبسم به او فرمود: خسارت زراعتت چقدر است؟ او گفت: صد دینار. حضرت فرمود: به نظرت چقدر محصول برداشت می کنی؟ گفت: علم غیب ندارم. فرمود: منظورم این است که

۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۸۵.

بخش چهارم: حکایاتی از فضایل اخلاقی اهل بیت علیهم السلام / ۲۶۷

امیدواری چقدر از این زمین محصول عایدت شود. او گفت: امیدوارم دویست درهم محصول بدهد. امام علیه السلام همیانی به او داد که در آن سیصد دینار بود و گفت زراعت هم مال خودت، خداوند آن قدر که امیدواری برایت از آن روزی دهد.

عمری بلند شد و پیشانی حضرت را بوسید و از حضرت خواست تا از بدی‌هایش چشم پوشی کند. آن‌گاه حضرت تبسمی کرد و برگشت. وقتی به مسجد آمد، دید عمری هم در آنجا نشسته است. وقتی امام را دید گفت: خدا می‌داند رسالت خویش را کجا قرار دهد. دوستانش به او گفتند: جریان چیست؟ همیشه جور دیگری با او برخورد می‌کردی؟ او گفت: شنیدید که چه گفتم و حضرت را دعا و ثنا کرد. دوستانش با او مخالفت کردند و او هم با آنها اختلاف کرد.

وقتی حضرت به خانه آمد به پیروانش که از او خواسته بودند اجازه بدهد عمری را بکشند، گفت: کدام امر خوب بود؟ کاری که شما می‌خواستید بکنید یا آنچه من انجامش دادم؟ من او را با مقداری که دانستید اصلاحش کردم و شرّ او را از بین بردم.^۱

حکایاتی از امام رضا علیه السلام

۱. روزی یکی از غلامان امام رضا علیه السلام پیش از این که میوه‌ای را کاملاً بخورد به دور انداخته بود. حضرت به او فرمود: سبحان الله، اگر شما سیر شدید، مردمان دیگری هستند که نیاز دارند، پس بدهید آنها بخورند.^۲

۲. مهمانی بر امام رضا علیه السلام وارد شد. حضرت نزد او نشسته بود و با او مشغول صحبت بود. شب بود و چراغی که روشن بود مقداری کم نور شد، آن مرد دست دراز کرد تا آن را درست کند. حضرت او را از این امر باز داشت و خودش چراغ را

۱. بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۲.

۲. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۲؛ الکافی، ج ۶، ص ۲۹۷.

اصلاح کرد. بعد فرمود: ما قومی هستیم که مهمانان را به خدمت نمی‌گیریم.^۱

حکایاتی از امام جواد علیه السلام

۱. روزی مردی بر امام جواد علیه السلام وارد شد، در حالی که خیلی خوشحال بود. حضرت فرمود: خوشحالی تو از چیست؟

او عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، از پدرت شنیدم که فرمود: سزاوارترین روز برای خوشحالی روزی است که خدای تعالی برادران ایمانی را به انسان برساند که نیکی و دستگیری و کمک به آنها را برایش روزی کند. امروز ده نفر از برادران نیازمند را خدا برایم فرستاد که عیال‌مند بودند و از شهرهای مختلف آمده بودند و من هر یک از آنها را چیزی دادم و خوشحالیم از این جهت است.

حضرت فرمود: سوگند به جانم تو سزاوار خوشحالی هستی، البته اگر آن را حبط نکرده باشی یا در آینده حبط نکنی. آن مرد گفت: چگونه ممکن است من آن را حبط کنم در حالی که از شیعیان خالص شمایم؟

حضرت فرمود: هان، الان نیکی و صدقه به برادرانت را حبط کردی. او گفت: چطور ای فرزند رسول خدا؟

حضرت فرمود: این آیه را بخوان: «ای آنان که ایمان آوردید، صدقات خود را با منت و اذیت باطل نکنید».^۲ او گفت: ای فرزند رسول خدا من بر آنان منتی نگذاشتم و اذیتشان هم نکردم.

حضرت به او فرمود: خدای تعالی می‌فرماید: «صدقات خود را با منت و اذیت باطل نکنید»، نمی‌فرماید با منت گذاشتن و اذیت کردن کسانی که برایشان صدقه دادید؛ اذیت در آیه شریفه عام است و هر اذیتی را شامل است. آیا اذیت آنان که

۱. بحار الانوار ۴۹ / ۱۰۲ و کافی ۶ / ۲۸۳ . ۲. بقره (۲)، آیه ۲۶۴.

بخش چهارم: حکایاتی از فضایل اخلاقی اهل بیت علیهم السلام / ۲۶۹

صدقه برایشان دادی بزرگ‌تر است یا اذیت فرشتگانی که نگهبانت هستند و فرشتگان مقربّی که در اطرافت هستند و همین‌طور اذیت ما؟ آن‌مرد گفت: بلکه این اذیت بزرگ‌تر است ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمود: پس هم مرا اذیت کردی و هم آنها را و صدقات خود را باطل کردی. او گفت: چرا؟

حضرت فرمود: با این سخنی که گفتی: «چگونه می‌شود من آن را حبط کنم که از شیعیان خالص شما هستم». بعد فرمود: وای بر تو می‌دانی شیعیان خالص ما چه کسانی‌اند؟ گفت: نه.

فرمود: از شیعیان خالص ما حزقیل نبی و مؤمن آل فرعون و صاحب یس است که خدا می‌فرماید: «از آخر شهر مردی با سعی و تلاش آمد» او سلمان و ابوذر و مقداد و عمار است. تو خود را با آنها در یک درجه قرار دادی، آیا با این کارت فرشتگان و ما را اذیت نکردی؟ آن‌مرد استغفار کرد و گفت: پس چگونه بگویم؟

فرمود: بگو من از دوستان و موالیان شمایم و دشمن دشمنان و دوست دوستان شما هستم. او گفت: پس همین‌طور می‌گویم ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمود: الآن ثواب‌های صدقات‌ات دوباره بازگشت و حبط از آنها زایل شد.^۱

۲. نقل شده است که شخصی پارچه‌های پر قیمتی را نزد امام جواد علیه السلام می‌آورد که در راه به سرقت رفت. پس جریان را به آن حضرت نوشت. و ایشان در جواب نوشت: ما و اموالمان همه از مواهب الهی است و عاریه‌ای است که در اختیار ما گذاشته شده است. هر اندازه که می‌توانیم با سرور و شادمانی از آنها استفاده می‌کنیم و هر اندازه که از ما گرفته می‌شود دارای اجر و حساب است. پس اگر کسی

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۹.

بی تابی و جزعش بر صبرش چیره شود، اجرش حبط و باطل می شود. از این امر به خدا پناه می بریم.^۱

حکایاتی از امام هادی علیه السلام

۱. محمد بن طلحه می گوید: روزی امام هادی علیه السلام از سامرا برای کاری خارج شد تا به قریه ای برود. مردی از اعراب آمد تا آن حضرت را ببیند. گفتند به فلان جا رفته است. او هم آمد و به حضرت رسید. حضرت به او فرمود: حاجت چیست؟

او گفت: من مردی از اعراب کوفه ام. از چنگ زندگان به ولایت جدّت علی بن ابی طالب هستم و دینی برگردن دارم که تحملش بر من سنگینی می کند و کسی را جز تو نمی شناسم که آن را برایم ادا کند. حضرت فرمود: خیالت راحت باشد و چشمت روشن. سپس او را به منزل برد و وقتی صبح شد به او فرمود: با تو کاری دارم و از تو می خواهم به خاطر خدا با آن مخالفت نکنی. آن شخص گفت: مخالفتی نمی کنم.

حضرت با خط خویش کاغذی نوشت و در آن اعتراف کرد برای اعرابی برگردن او مالی هست. در نامه مقداری نوشت که بیشتر از نیاز او بود. بعد فرمود: این دست خط را بگیر و وقتی به سامرا رسیدم آن گاه که جماعتی نزد من هستند بیا و قرض خود را از من طلب کن و به تندی با من سخن بگو که چرا پول مرا نگه داشتی؟ و به خاطر خدا با این کاری که گفتم مخالفت مکن. او گفت: مخالفت نمی کنم و دست خط را گرفت.

آن گاه که امام به سامرا رسید و جماعتی زیاد از اصحاب خلیفه و دیگران دور او را گرفتند، آن مرد آمد و دست خط امام را بیرون آورد و از او طلب خود را خواست و همان طور که امام فرموده بود، انجام داد. امام هم با او سخن گفت و

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۰۳.

ملاطفت کرد و از او عذر و پوزش خواست و وعده داد که پولش را بدهد.

این جریان به خلیفه وقت متوکل رسید و دستور داد سی هزار درهم برای امام هادی علیه السلام بردند. وقتی پول‌ها به حضرت رسید صبر کرد تا آن مرد آمد. پس فرمود: این مال را بگیر و قرض خود را ادا کن و باقی را بر اهل و عیال خویش صرف کن و عذر ما را بپذیر.

آن اعرابی گفت: ای فرزند رسول خدا، سوگند به خدا من از ثلث این مال هم کمتر می‌خواستم، ولی خدا می‌داند که رسالت خویش را کجا قرار دهد و مال را گرفت و برگشت.^۱

حکایتی از امام حسن عسکری علیه السلام

از مشایخ قم نقل شده است که حسین بن حسن از نوادگان امام صادق علیه السلام در قم ساکن بود و آشکارا شرب خمر می‌کرد. روزی برای حاجتی به در خانه احمد بن اسحاق اشعری آمد که وکیل اوقاف در قم بود. احمد بن اسحاق او را به خانه راه نداد و او محزون و ناراحت به خانه‌اش برگشت.

احمد بن اسحاق متوجه حج شد و وقتی به سامرا رسید از امام عسکری علیه السلام اذن دخول خواست. حضرت اذن نداد. احمد بن اسحاق به گریه وزاری افتاد و مدتی به این حال بود تا امام اذن داد. وقتی داخل شد، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، چرا مرا از ورود منع فرمودی، در حالی که من از شیعیان و موالیان تو هستم؟

حضرت فرمود، چون که تو پسر عموی ما را از در خانه خود طرد کردی. احمد بن اسحاق گریه کرد و سوگند یاد کرد که جلوگیری او به خاطر این بوده است که او از شرب خمر دست بردارد.

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۵.

حضرت فرمود: راست می‌گویی، ولی با وجود این اکرام و احترام آنها در هر حالی لازم است و نباید آنها را حقیر بشماری و اهانت به آنها کنی، به خاطر این که آنها به ما انتساب دارند که در غیر این صورت از زیان‌کاران خواهی بود.

احمد بن اسحاق به قم آمد. اشراف قم به دیدن او آمدند و حسین هم با آنها بود. وقتی احمد او را دید به سوی او خیز برداشت و به استقبال او رفت و او را احترام کرد و در صدر مجلس نشاند.

حسین این امر را از او بعید و تازه دانست و سبب آن را جویا شد. پس احمد بن اسحاق جریان خود را با امام عسکری علیه السلام در این باره بیان کرد.

وقتی حسین این جریان را شنید از کردار خویش پشیمان شد و توبه کرد. به خانه‌اش برگشت و شراب‌ها را ریخت و ظروف آنها را شکست و از پرهیزکاران پارسا و صالحان متعبد شد و همواره در مساجد معتکف بود تا این که فوت کرد و در نزدیکی مزار فاطمه معصومه علیه السلام دفن گردید.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۳.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. آمدی، عبدالواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق مصطفی الدرایتی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۴. آمدی، عبد الواحد بن محمد، غررالحکم و دررالکلم، تصحیح میر جلال الدین حسینی اوموی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۰.
۵. ابنابسطام، عبدالله و حسین، طب الأئمة (ع)، انتشارات شریف رضی قم، ۱۴۱۱ هجری قمری.
۶. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۷. ابن سکریه، احمد بن محمد، تهذیب الاخلاق، مترجم: علی اصغر حلبی، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱ ه.ش.
۸. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل أبي طالب (ع)، مؤسسه انتشارات علامه قم، ۱۳۷۹ هجری قمری.
۹. ابن طاووس، علی بن موسی، الملاحم والفتن، قم: منشورات رضی.
۱۰. ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، عدة الداعی و نجاح الساعی، مؤسسه

اسلامیة، ۱۴۲۰ هـ.ق.

۱۱. ابن منظور، لسان العرب، تصحيح امين محمد عبدالوهاب و محمد صادق العبيدي، بيروت: دار احياء التراث العربي، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۱۲. إربيلي، على بن عيسى، كشف الغمة، چاپ مكتبة بنى هاشمى تبريز، ۱۳۸۱ هجرى قمرى.
۱۳. ازدي، عبدالله بن سيف، فصول من الاخلاق الاسلاميية فى ضوء الكتاب والسنة، جده: دارالاندلسى الخضراء، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۱۴. اسكافى، محمد بن همام، التمهيد، انتشارات مدرسه امام مهدى (عج) قم، ۱۴۰۴ هجرى قمرى.
۱۵. اصفهاني، ميرزا مهدى، معارف القرآن، نسخه خطى مرحوم شيخ على اكبر صدرزاده، كتابخانه شخصى صدرزاده.
۱۶. امام على بن موسى الرضا عليه السلام، صحيفة الرضا، انتشارات كنجره جهاني امام رضا (ع)، ۱۴۰۶ هجرى قمرى.
۱۷. اهوازى، حسين بن سعيد، المؤمن، انتشارات مدرسه امام مهدى (عج) قم، ۱۴۰۴ هجرى قمرى.
۱۸. بحراني، ابن شعبه، تحف العقول، تصحيح: على اكبر غفارى، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ۱۳۶۳.
۱۹. بحراني، سيد هاشم، البرهان فى تفسير القرآن، تحقيق مؤسسه البعثة، بيروت: انتشارات مؤسسه البعثة، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۲۰. برقى، احمد بن محمد، المحاسن، تحقيق: سيد مهدى رجائى، المجمع العالمى اهل البيت، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۲۱. برنجكار، رضا، معرفت فطرى خدا، تهران: مؤسسه نباء، ۱۳۷۴.
۲۲. تميمى مغربى، نعمان بن محمد، دعائم الإسلام، دار المعارف مصر، ۱۳۸۵.

- هجری قمری.
۲۳. حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعة، تحقیق موسسه آل البيت، چاپ مهر، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۲۴. حلی، رضی الدین علی بن یوسف، العدد القویة، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی قم، ۱۴۰۸ هجری قمری.
۲۵. حلی، محمد بن ادريس، مستطرفات السرائر، انتشارات جامعه مدرسين قم، ۱۴۱۱ هجری قمری.
۲۶. حمیری، ابوالعبّاس، عبد الله، قُرب الإسناد، مؤسّسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث. قم ۱۴۱۳ هـ.ق.
۲۷. خراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، ۱۳۷۲.
۲۸. خویی، سید ابوالقاسم، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، کتاب الطهارة، قم: موسسه احیاء آثار الامام الخویی، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۲۹. دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب، تحقیق: سید هاشم میلانی، دارالاسوه للطباعة و النشر تهرانی، ۱۳۷۵.
۳۰. رازی، محمد بن ابی بکر (۶۶۶ هـ.ق)، بی تا، مختار الصحاح، فی اللّغه، دمشق: مکتبه النوری.
۳۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: محمد سید گیلانی، تهران: مکتبه المرتضویّة.
۳۲. راوندی، قطب الدین، فقه القرآن، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی قم، ۱۴۰۵ هجری قمری.
۳۳. ری شهری، محمّد، العلم والحکمة فی الکتاب والسّنة، تحقیق موسسة دارالحديث الثقافیه، قم: دارالحديث، ۱۳۷۶.

۳۴. ری شهری، محمد، میزان الحکمة، قم: دارالحديث، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۳۵. سیّد مرتضی، علی بن الحسین، رسائل شریف المرتضی، مقدّمه سیّد احمد حسینی، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۳۶. شبّر، سید عبدالله، الاخلاق، قم: مكتبة البصيرتي، الطبقة السادسة، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۳۷. شرف الدین حسینی استرآبادی، تأویل الآيات الظاهرة، انتشارات جامعه مدرسين قم، ۱۴۰۹ هجری قمری.
۳۸. شعیری، تاج الدین، جامع الاخبار، انتشارات رضی، ۱۳۶۳ هـ.ش، قم.
۳۹. شهید ثانی، منیة المرید، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۴۰۹ هجری قمری.
۴۰. شیخ بهایی، الحبل المتین، چاپ سنگی، مكتبة بصيرتي، ۱۳۹۸ هـ.ق.
۴۱. صدوق، الأمالی، انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ هجری شمسی.
۴۲. صدوق، صفات الشيعة، انتشارات اعلمی تهران.
۴۳. صدوق، محمد بن علی، التوحيد، تحقیق: سید هاشم حسینی طهرانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين قم.
۴۴. صدوق، محمد بن علی، ثواب الاعمال، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: مكتبة الصدوق، ۱۳۹۱ هـ.ق.
۴۵. صدوق، محمد بن علی، علل الشرايع، نجف: المكتبة الحيدريّة، ۱۳۸۵ هـ.ق.
۴۶. صدوق، محمد بن علی، عيون اخبار الرضا، تصحيح: سید مهدی حسینی، رضا مشهدی، مشهد: ۱۳۶۳.
۴۷. صدوق، محمد بن علی، کتاب الخصال، تصحيح: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين قم، ۱۳۶۲.
۴۸. صدوق، محمد بن علی، معانی الاخبار، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران:

- دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.
۴۹. صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ ه.ق.
۵۰. صدوق، مصادقة الإخوان، چاپ لیتوگرافی کرمانی، قم، ۱۴۰۲ هجری قمری.
۵۱. صفار قمی، محمد بن الحسین، بصائر الدرجات، تصحیح: میرزا محسن کوچه باغی، قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۵۲. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۹۳ ه.ق.
۵۳. طبرسی، ابوالفضل علی بن حسن، مشکاة الأنوار، کتابخانه حیدریه نجف اشرف، ۱۳۸۵ هجری قمری.
۵۴. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق: شیخ ابراهیم بهادری و شیخ محمد هادی، قم: انتشارات اسوه، ۱۴۲۲ ه.ق.
۵۵. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۴ ه.ق.
۵۶. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق عده ای از محققین، بیروت: موسسه الاعمی للمصبوعات، ۱۴۱۵ ه.ق.
۵۷. طوسی، الأمالی، انتشارات دارالثقافة قم، ۱۴۱۴ هجری قمری.
۵۸. طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۴۱۷ ه.ق.
۵۹. طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، تحقیق: علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، تهران، ۱۴۱۷ ه.ق.
۶۰. عمید، حسن، فرهنگ عمیدی، تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۳.
۶۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی، قم.

۶۲. فتال نیشابوری، محمد بن حسن، روضة الواعظین، انتشارات رضى قم.
۶۳. فیاض، محمد اسحاق، محاضرات فى اصول الفقه، تقريراً لبحث آية الله العظمى السيد ابوالقاسم الموسوى الخوئى، قم: دار الهادى للمطبوعات، چاپ سوم، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۶۴. فیض کاشانى، محسن، حقایق، ترجمه: محمدباقر ساعدى، انتشارات علمية اسلامية.
۶۵. قزوینی، محمد حسن، كشف الغطا عن وجوه مراسم الاهتداء، تحقق: محسن الاحمدى، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين.
۶۶. راوندی، قطب الدين، الدعوات، انتشارات مدرسه امام مهدي (عج) قم، ۱۴۰۷ هجری قمری.
۶۷. قمی، على بن ابراهيم بن هاشم، تفسير قمی، قم: موسسه دار الكتاب، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۶۸. کراچکی، ابوالفتح، كنز الفوائد، تحقيق شيخ عبد الله نعمة، بيروت: دارالاضواء، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۶۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقيق: على اكبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلاميه، ۱۳۶۳.
۷۰. کوفی، محمد بن محمد بن اشعث، الجعفریات (الأشعثيات)، مكتبة نينوى الحديثة، تهران.
۷۱. مازندرانی، ملا صالح، شرح اصول کافی، تحقيق: على اكبر غفاری، تهران: مكتبة اسلاميه.
۷۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تهران: دارالکتب.
۷۳. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقيق: شارل پلا، انتشارات الشريف الرضى، ۱۴۲۳ هـ.ق.

۷۴. مفید، الأمالي، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، ۱۴۱۳ هجری قمری.
۷۵. مفید، محمد بن محمد نعمان، اختصاص، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ه.ق، قم.
۷۶. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، اسفار اربعه، بیروت: دار احیاء التراث عربی، ۱۹۸۱ م.
۷۷. ملکی میانجی، محمد باقر، توحید الامامیه، تهران: سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۵ ه.ق.
۷۸. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ ه.ق.
۷۹. نمازی شاهرودی، علی، مستدرک سفینه البحار، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ ه.ق.
۸۰. نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم: موسسه آل البيت، ۱۴۰۷ ه.ق.
۸۱. ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، انتشارات مكتبة الفقيه قم.



اخلاق فطری

تألیف:

محمد بیابانی اسکویی

